

میراثی گرانبها از شهدا

شهید زاگرس بریتان
و شهید مانی کیاکسار

نام بروشور: میراثی گرانبها از شهدا
تدوین و گردآورنده: شهید زاگرس و شهید مانی

چاپ: اول

تاریخ چاپ: ۲۰۰۸/۱/۲۰

چاپخانه: آزادی

فهرست

سخن گردآورنده	۶
تجدید ساختار PKK	۸
ایدئولوژی؛ نظام باورها و... ..	۲۳
جایگاه کردها در تاریخ و تأثیرات ملی‌گرایی	۵۰
ایدئولوژی رهایی زن	۷۵
تاریخ زن و خانواده در کردستان و... ..	۱۰۱
زنان در معادلات سیاسی، اجتماعی	۱۳۴
ملیتان، خلق و سازماندهی توده‌ها	۱۴۳
گزارش خودانتقادی شهید زاگرس	۱۵۷
مصاحبه با مراد قره‌بیلان در مورد شهید زاگرس	۱۶۸
گزارش شخصی شهید مانی	۱۷۸

میراثی گرانبها از شهدا

سخن گردآورنده:

سال ۲۰۰۶ برای خلق کرد سال مقاومت و اصرار بر خط‌مشی تفکر آپویستی بود. سالی بود که تهاجمات ددمنشانه و پلید توطئه بین‌المللی در سطحی گسترده‌تر و در ابعاد پیچیده‌تری بر خلق کرد، رهبری و حرکت آزادی‌خواهی کردستان در حال اوج‌گیری بود. پایبندی به دستاوردهای تاریخی انسانی - اخلاقی از یک طرف و از دیگر سوی بسط و گسترش و رشد مبانی و اصول فلسفه آپویسم جهت رهایی از بردگی ۵۰۰۰ ساله بسان وظیفه‌ای انسانی - اخلاقی حکم می‌نمود تا که نقش تاریخی یک خلق بار دیگر زایشگر تمدن باشد. از طرف حرکت آزادیخواهی سال ۲۰۰۶، سال ارتقابخشیدن به مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی بسان یک لازمه در برابر تهاجمات و حاکمیت ایدئولوژی کاپیتالیستی و افکار مرتجعانه قرن ۲۱، هم برای سازمان و هم در درون جامعه اعلان گشت.

این بروشور نتیجه زحمات دو تن از رفقای عضو PKK، مانی کیاکسار و زاگرس بریتان می‌باشد. این دو رفیق قبل از اینکه به درجه شهادت نائل آیند همیشه با الحاح و اصرار و باور و ایمانی راستین به مبارزه‌ای ایدئولوژیک - سیاسی در برابر رژیم تئوکراتیک و ایدئولوژیک چندین هزار ساله ایران بی‌وقفه در تکاپو، سعی و کوشش بودند. چرا که رژیم ایران با افکار قرون وسطایی خویش خلق‌های موجود را دچار بحران بی‌هویتی و فکری کرده و جهت برون‌رفت از این بحران خانمان‌برانداز، مبارزه‌ای ایدئولوژیک - سیاسی می‌تواند خلق‌های ایران را از این سردرگمی نجات دهد. رژیم ایران خواه‌ناخواه باید گامی در راستای رفرمیزه‌نمودن دولت بردارد. در غیر این‌صورت، نخواهد توانست در برابر موج سرمایه - سود سیستم سرمایه‌داری دوام بیاورد. این خلا اجتماعی به‌خصوص امروزه در میان اقشار جوانان ایرانی که از پتانسیل بالایی برخوردارند نمود یافته و هر دو رفیق شهیدمان با ارایه نظریات و مباحثات فی مابین به این امر واقفند. این بود که در یک تجمع گروهی بر این امر پافشاری کردند.

محتوایی که در حال حاضر پیش روی خوانندگان عزیز قرار گرفته حاوی تحلیلات و تحقیقات تاریخی - فلسفی رهبر آپو می‌باشد که این دو رفیق گرانقدر با اهتمام و تفکری عمیق و گفتگوهای مداوم و تحقیقات روزمره خویش در جهت درک و شناخت هر چه بیشتر ایدئولوژی آپویسم گردآوری و تدوین شده است.

هر چند که چارچوب و محتوای بروشور قبل از شهید زاگرس مشخص شده بود ولی به خاطر شهادت نابهنگام این رفیق والا و شایسته در تاریخ ۲۲-۷-۲۰۰۵ بنا به دین و وظیفه انقلابی تدوین بروشور را شهید مانی برعهده گرفتند.

شهید مانی همیشه می‌گفت: «بایستی این کار را به اتمام برسانم تا بعد از شهادت خویش، میراثی برجای گذاشته باشم.»

شهید مانی با سعی و همتی وافر و تکاپویی بی‌امان، این بروشور را به اتمام رساند. ولی قبل از شهادتش بروشور به شکل کتاب تنظیم و تألیف نشده بود. بنا به اصول و کاراکتر انقلابی و پرنسیپ اخلاقی، این میراث گرانبهای هر دو رفیق گرانقدردمان را به رشته تحریر در آورده‌ایم و با نام هم‌زمان شهدا این دستاورد باارزش را به شهیدان مانی کیاکسار، زاگرس بریتان و تمامی شهدایی که در راه آزادی و دموکراسی و برادری خلق‌ها به کاروان شهیدان پیوسته‌اند و به خصوص به شهدایی که در اواخر سال ۲۰۰۶ به شهادت رسیده‌اند تقدیم می‌داریم.

خوانندگان محترم: نظرات و تئوری‌های مدون‌شده، برگرفته و استنتاجی از تفکرات آپویستی و حرکت آزادیخواه PKK می‌باشد. امید است که این کنکاش‌ها مشعلی فروزان در مسیر زندگی و پیروزی حق بر باطل و انسانیت باشند.

هم‌رزم شهید

تجدید ساختار PKK

تاریخ مبارزاتی PKK و حقیقت فلسفی - ایدئولوژیکی آن، تاریخ نانوشته خلق کرد است؛ تاریخ قهرمانی‌ها و رشادتهایی که با نخستین ضد انقلاب علیه سیستم کمونالی و دموکراتیک زن-مادر از سوی نظام دولت‌محور مردسالار با انکار و سرکوب روبرو شده بود. ظهور PKK و دستاوردهایی که در کردستان خلق نموده، نتیجه رشادتهای هزاران قهرمان خونین‌کفنی است که اعتقاد به پیروزی خلق‌ها در برابر نظام استثمارگر حاکم و مردسالار را سرلوحه زندگی جاویدان خود قرار داده بودند. ظهور PKK پایان‌بخشیدن به هزاران سال انکاری بود که از سوی رژیم‌های اقتدارگرا در سطح جهان بر خلق کرد تحمیل می‌گردید و کسب دوباره اراده‌ای است که برای نخستین بار در طول حیات جامعه بشری، قادر به معنابخشی به موجودیت نوع بشر از یک نوع حیوانی صرف به موجودی دارای قابلیت تفکر و ایده‌ای فراتر از غریزه برای تداوم حیات بود.

PKK فراتر از حزب و سازماندهی‌ای کلاسیک، سازماندهی‌ای است که بر مبنای معیارهایی که شهدا بر اساس عملکرد خود برای رهروان راه آزادی تعریف نموده و پایه‌گذاری نموده‌اند. هر شهادتی بیانگر تعریفی سطحی از مبارزه است که پیروی از آن قابلیت پیروزی و موفقیت را جهت نیل به آزادی و دموکراسی اعطا نموده است. شهادت رفقای همچون "حقی قرار"، "کمال پیر"، "مظلوم دوغان"، "عگید"، "زیلان"، "سه‌ما"، "شیلان" و "ویان" هر یک در مرحله‌ای خاص نقش سکوی اوج‌گرفتنی هستند که PKK بر مبنای تداوم خط‌مشی آنها بر حیات ایدئولوژیک - سیاسی خود تداوم بخشیده است. همچنان که شهادت رفیق حقی قرار برخلاف پندار دشمنان که می‌خواستند گروه ایدئولوژیک آپوچی را دچار وحشت نماید به

قرار و عزمی راسخ برای تأسیس حزب کارگران کردستان منجر شد؛ مقاومتی که رفقا مظلوم دوغان، کمال پیر، محمد خیری دورموش، عاکیف یلماز و علی چیچک در زندان‌های قرون وسطایی رژیم فاشیستی ۱۲ سپتامبر ترکیه از خود نشان دادند، به معیار زرینی در ارزیابی عملکرد انقلابی در تاریخ مبارزات خلق کرد و جنبش آزادی‌خواهی خلق کرد مبدل گردید. مقاومت رفقای مذکور که در وهله نخست پیام "مبارزه تا آخرین لحظه زندگی را به ما می‌دهد، سرمشق و خطمشی اندیشه "مقاومت، زندگی‌ست" می‌باشد؛ هدف از زندگی در وضعیتی که هزاران انسان از حقوق بنیادین انسانی خود محروم گشته‌اند، تنها در راستای دستیابی به جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک معنا خواهد یافت و در این راه به هر شیوه‌ای بایستی به مبارزه پرداخت و در وضعیتی که همه زمینه‌های مبارزه از فرد انقلابی سلب شوند، آنگاه است که پیروزی مبارزه، تنها با فدا نمودن جان او محقق خواهد شد. مقاومت در زندان و ماهیت فلسفی آن، مرحله تکوین حزبی بود که اثبات هویت ایدئولوژیک خلقی انکارشده را به نمایندگی کلیه خلق‌های ستمدیده بردوش خود می‌کشید.

PKK در جهت عملی‌ساختن خطمشی که در مقاومت در زندانها برای ملیتان‌های آزادی‌خواهی مشخص گردیده بود، گامی دیگری در راستای اثبات حقیقت تاریخی موجودیت خلق کرد برداشت؛ ۱۵ آگوست ۱۹۸۴ و آغاز جنگ گریلایی به پیشاهنگی رفیق عگید (معصوم کرکمان) آغازگر مرحله ابراز وجودی خلق کرد و بیانگر عدم پذیرش اراده‌ای مغایر با اراده خلق کرد می‌باشد. شهادت رفیق عگید در سال ۸۶ نیز که در واقع سمبل واقعی فرمانده و گریلا است، سازماندهی نیروی نظامی خلق کرد را در پی داشت که امروزه در سراسر کردستان تنها مکانیسم دفاع از شرف و حیثیت خلق کرد در قالب نیروهای مدافع خلق می‌باشد. شهادت رفیق بریتان در جنگ علیه ذهنیت "کرد وابسته" و خودباخته به نیروهای اشغال‌گر کردستان، خطمشی است که بر ضرورت مبارزه با شخصیت کلاسیک فرد کرد و تحول بنیادین آن را در راستای دستیابی به معیارهای سوسیالیستی و دموکراتیک تأکید نموده و به پایه‌ای بنیادین جهت تبدیل پتانسیل

آزادی‌خواهی زنان در درون جنبش آزادی‌خواهی خلق کرد به سازماندهی‌ای مستقل درمی‌آید. شهادت رفیق زیلان نیز طی عملیات فدایی که تاکنون نیز حیرت همگان و حتی دشمنان را نیز برانگیخته، اصراری است بر دستیابی به زندگی‌ای آزاد و عشق راستین به خط‌مشی مبارزه؛ شهادتی که مرحله تکوین حزبی را که با شهادت رفیق عگید، PKK در دستور کار خود قرار داده بود، به اندیشه فدایی اعتلا بخشید.

شهادت "سه‌ما یوجه" و سایر رفقای که در راستای محکوم‌نمودن توطئه بین‌المللی علیه رهبر آپو به‌وقوع پیوستند، بیانگر اوج اعتقاد و اعتمادی است که خلق کرد بدان دست‌یافته؛ و نیز اوج عشق به خط‌مشی که رهبر آپو و شهدا مشخص نموده‌اند.

در مرحله بازسازی PKK بر اساس پارادایم جدید "جامعه اکولوژیک - دموکراتیک مبتنی بر آزادی جنسیتی" که نقش محافظ جامعه بدان اعاده گردیده است با شهادت رفقا زاگرس و ویان تکوین می‌گردد. شهید زاگرس به عنوان سمبل ملیتانی راستین که همواره در صدد درک راستین و علمی خط‌مشی رهبر آپو و شهدا، همواره در تلاش و مبارزه‌ای مستمر بوده، معیاری است بر اساس بسط فکر جهان‌گستر و آزادی‌خواه رهبر آپو به هر جا که به ذهن بشر خطور می‌کند. شهادت رفیق ویان نیز اثبات قهرمانی دیگری در راستای پایبندی به رهبر آپو و تأکید بر فدایی‌بودن حرکتی می‌باشد که PKK پیشاهنگی آن را برعهده گرفته است.

PKK حزب و حرکتی است که هر یک از معیارهای آن بر اساس شهادتی که در راستای آن تقدیم نموده است، خلق گردیده و فلسفه‌ای است که ماهیت آزادی‌خواهی و اومانستی آن بر اساس تداوم خط‌مشی شهدا تنظیم شده است و لذا پیروزی آن در صورت هرگونه اصراری که دشمنان بر انکار و امحا آن پیروی می‌کنند، حتمی خواهد بود؛ همچنان که تاکنون این واقعیت با قاطعیت کامل به اثبات رسیده است.

ضرورت تجدید نظر در خط‌مشی دولت‌محور

احزاب معاصر بیشتر ناشی از پیشرفت و ظهور جامعه سرمایه‌داری در قرن نوزده و بیستم بوده، به کاتاکوری طبقاتی و اجتماعی آن متکی و دوگانگی میان طبقات اصلی بورژوا - کارگر را اساس کار خود قرار می‌دهند. از انبوه طبقه متوسط نیز همچون حزب "خرده بورژوا" بحث می‌شود. اهداف اساسی کلیه این احزاب رسیدن به دولت است. هر حزب، خواه با راهکارهای انقلابی و یا از طریق انتخابات، دستیابی به موقعیت دولت - در رأس آن، پارلمان و حکومت - و جای‌گرفتن در آن را به منزله موفقیت خود می‌داند. این دولت خواه دولت موجود باشد، خواه دولتی که قصد تأسیس آن را دارند، برای تمام آنها صادق است. دولت‌شدن مترادف با متعالی‌شدن، دستیابی به نعمات و دست‌یازیدن به موتور پیشرفت تعریف گردیده است. این تعریف بدون هیچ فرق و تمایزی در مورد کلیه طبقات شناخته‌شده طی دو سده اخیر صدق می‌کند.

در دولت‌بودنی که هر یک از طبقات از آن بحث می‌نمایند، تعلق‌داشتن به هر طبقه یا ملتی چیزی را از کارکرد دولت تغییر نخواهد داد. با توجه به مبنا قرار دادن این هدف، تحت‌الشعاع قرار گرفتن فعالیت‌ها، سازماندهی‌ها و شکل‌گیری شخصیتی بر اساس نحوه دولت‌بودن، روندی طبیعی است که مهر خود را بر تمام اعمال و اهداف فرعی زده است. با توجه به اینکه محور اساسی تئوری، سیاست و دولت بوده، محور اساسی استراتژی و تاکتیک نیز دستیابی به دولت، سنگربندی طبقات در درازمدت متناسب با انجام این کار، انتخاب دوست و متفق و تعیین شیوه سازمان و عملیات خواهد بود و لذا کلیه فعالیت‌های روزانه براساس این مبانی تئوریک، استراتژیک و تاکتیکی صورت خواهد گرفت. انجام کلیه فعالیت‌های حزبی- جبهه‌ای قرون نوزدهم و بیستم در این راستا، فرضیه مذکور رهبری PKK، عبدالله اوجالان را تصدیق می‌کنند.

سوال اساسی که در اینجا مطرح می‌شود این است که توسط این شیوه حزب که دست‌یابی به دولت را به عنوان تنها راهکار رسیدن به اهداف مورد نظر قلمداد می‌کند، چه نتایجی به بار آمده است؟! بی‌شک نمی‌توان گفت هر حزبی که به نام طبقه و یا ملتی تأسیس شده و به دولت دست یافته، موقعیت زمانی مناسبی را برای به‌کارگیری اقتدار به دست آورده و به اهداف خود رسیده است. برای اثبات این واقعیت احتیاج به شواهد و دلایل زیادی نیست. این یک واقعیت بدیهی است که قرون نوزده و بیست، قرونی هستند که در آنها بیشترین جنگ‌ها، ظلم‌ها، نابرابری‌ها، تبعیض‌ها و ویرانی‌ها روی داده‌اند. بمب اتمی همچون تهدیدی همیشگی علیه موجودیت بشریت بکار برده می‌شود و انواع قتل‌وعام‌ها و کشتارها و آسیمیلیاسیون‌های اجباری به‌کار گرفته شده‌اند. در نتیجه هنوز هم در اوایل هزاره سوم تمدنی مملو از نابرابری، جنگ، فقدان آزادی، شکاف میان فقیر و غنی، آلودگی محیط زیست و جنسیت‌گرایی اجتماعی موجود داشته و ادامه دارند. در برابر این وضعیت، احزاب پرولتاریایی نیز که برای اهداف بزرگی تأسیس شده‌اند، حداقل به اندازه احزابی که بورژوازی خوانده می‌شوند مقصر هستند.

تجزیی که اراده خود را بر محوریت دولت قرار داده خود با سوسیالیسمی که به عنوان ایده‌آل آزادی و برابری قلمداد می‌کنیم، متضاد است؛ چون این دو ضد و نقیض همدیگرند و وجود یکی مستلزم گذار از دیگری است. نمی‌توان هم هدف تبدیل‌شدن به دولت و هم هدف آزادی و برابری را با هم به پیش برد. نمی‌توان انتظار داشت، احزابی که آرزوی تشکیل دولت را در سر می‌پرورانند به آزادی و برابری دست یابند. راه رفع این چالش با اتفاق نظر بر تعاریف دولت = نبود آزادی و دولت = نابرابری و انصراف از اراده دولت‌محور میسر می‌باشد. البته بیان این مطلب معادل "براندازی و یا زیروروکردن دولت" نیست. چراکه بیان چنین چیزی با اصل دیالکتیکی که ارابه نمودیم، همخوان نخواهد بود. انصراف از اراده دولت‌محور را می‌توان معادل اصطلاح "گذار از دولت" تعبیر نمود. برای اینکه سوسیالیسم برقرار شود بایستی دولت همچون "گلوله آتشینی"

به سردی گراید. رهبر آپو این مطلب را به صورت "گلوله برفی، گلوله آتشین" فرموله نموده است. ترجیح دولت بر هر نوع ایده‌آل آزادی و برابری و سوسیالیسم بزرگ‌ترین اشتباه می‌باشد. با نگاهی به تاریخ، به نمونه‌های مشابه زیادی برمی‌خوریم. مسیحیت نمونه‌ای از این دست بوده و با وجود اینکه ۳۰۰ سال در برابر نظام امپراطوری روم مبارزه نمود بعد از اینکه وارد بافت دولت شد، جوهر خود را به عنوان ایده‌آل آزادی و برابری مستضعفین از دست داد و به بستری برای امپراطوری طبقاتی تبدیل شد. ترجیح گزینه دولت از سوی جوامع در برابر ایده‌آل‌هایشان با ماهیت و جوهر اقتدار در ارتباط است.

اقتدار، حالت اجرایی نهاد دولت است؛ دولت نیز عبارت است از عملیات، تشکیلات و مناسبات میان گروه‌های سازمان‌یافته حاکم که متشکل از کاتاکوری‌هایی همچون طبقات جدید، طبقات فوقانی اتنیسیته، خاندان، مذهب و ملت بوده و به شکل نیروی سلطه‌گر و استعمارگر هویدا می‌شوند. اقتدار جذابیت خود را مدیون امتیاز ناشی از کسب بیشترین میزان اندوخته ارزش‌های اجتماعی است. تبدیل‌شدن به اقتدار یعنی کسب اندوخته‌های غنی برای تزیید هرچه بیشتر آنها؛ بیانگر برخورداری از نهادها، قواعد، قدرت و راهکارهای لازم است. دولت نیز عبارت است از قوانین و نهادهایی که این فعالیت‌ها را انجام می‌دهد. لذا به ارمغان‌آوردن آزادی، برابری و توسعه به وسیله اقتدار، آگاهانه یا ناآگاهانه، اغفال خود، انسان‌های پیرامون و جامعه‌ای است که بدان تعلق داریم. به وسیله اقتدار نه می‌توان انقلاب کرد و نه تحول ایجاد نمود. توسط اقتدار ارزش‌های مادی غضب شده و میان عده معدودی تقسیم می‌گردند. همچنین اقتدار، جای تولید ارزش مادی نیست بلکه مکان مصرف آن است. منشا اقتدار نیز قدرت است؛ قدرت نیز فاکتوری تعیین‌کننده طی جنگ است. باید به خوبی پی برد که در منشا دولت و در نتیجه اقتدار، قدرت و ماشین جنگ نهفته است.

بنابراین احزاب جدید که ایده‌آل‌های آزادی و برابری را مبنا قرار می‌دهند، جهت کارکردی پایدار و منظم ناچار خواهند بود که به برنامه‌ریزی جامعه و سیاست غیر دولت‌محور بپردازند. چنین برنامه‌ریزی

و سیاستی تنها در سایه گسترش دموکراسی رادیکال و فراگیر میسر می‌باشد. دموکراسی برخلاف آنچه که تصور می‌شود، شکلی از دولت کاپیالیستی نیست. آلترناتیو دولت، دموکراسی است. البته دموکراسی دولت را بر نمی‌اندازد و چنین هدفی را نیز دنبال نخواهد کرد. چرا که این تنها دولت است که می‌تواند دولت را از بین ببرد. براندازی و متلاشی‌ساختن یک دولت به معنای گذار از فرهنگ دولت نیست و هر آن ممکن است به جای دولت متلاشی‌شده، دولت جدیدی تأسیس شود و یا خلا موجود را دولتی دیگر پر کند. هیچ رژیم و نظامی غیر از دموکراسی نمی‌تواند دولت را محدود، وادار به رعایت مبانی حقوقی نموده، در تنگنا قرار داده و کوچک نماید. فقط دموکراسی است که عرصه‌های فعالیت را با دولت تقسیم کرده و با تحدید آن، عرصه آزادی جامعه را گسترش می‌دهد. همچنین ارزش‌های تصرف‌شده توسط دولت را کم کرده و به برابری نزدیک‌تر می‌سازد. در تعریف دموکراسی باید گفت که دموکراسی جامعه‌ای غیردولتی است که در آن، خود، خود را اداره می‌کند. دموکراسی، مدیریتی است بدون دولت؛ همچنین نیروی خودمدیریتی جوامع است بدون وجود دولت. برخلاف آنچه تصور می‌شود جامعه بشری از ابتدای پیدایش تاکنون، بیشتر دموکراسی را تجربه نموده است تا دولت. شیوه شکل‌گیری جامعه از موقعیتی اشتراکی و دموکراتیک برخوردار بوده است. اگر کمونالیته و واکنش دموکراتیک وجود نداشته باشند، امکان ندارد که جامعه بتواند تنها براساس دولت حرکت کند. دولت تنها زمانی می‌تواند بزرگ شود و به حکمرانی بپردازد که علیه کمونالیته و دموکراسی بایستد. زمینه‌ای که دولت در آن رشد و پیشرفت نموده، کم‌رنگ‌بودن کمونالیته - ضرورت باهم‌بودن و هم‌زیستی- و موضع دموکراتیک بوده است. در میان هر دو رابطه‌ای دیالکتیک وجود دارد. وقتی بحث از جامعه و تمدن می‌شود، تضاد و تناقض اساسی میان دموکراسی و دولت مطرح می‌شود. محدودشدن یکی به منزله بسط دیگری است. دموکراسی تمام‌عیار یعنی وضعیت بدون دولت. حاکمیت کامل دولت هم به منزله نبود دموکراسی است. لذا تنها مسیر تبدیل‌شدن به حزبی دموکراتیک و سوسیالیستی از

تحول در تئوری، برنامه، استراتژی و تاکتیک‌های دولت‌محور و ایجاد نوآوری می‌گذرد.

لزوم تجزیه غیردولت‌محور و ساخت‌های ذهنیتی آن

علت ناکارآمد شدن ساختار قبلی PKK را که در اوایل سال‌های ۲۰۰۰ به بن‌بست رسید و نیز جهت روزآمد نمودن PKK می‌توان ساختار ذهنیتی و به عبارتی تئوریک قبل از تجدید ساختار آن را در سه بحث به نقد بکشانیم. اولاً؛ مبنا قراردادن اصطلاح حزب به عنوان دنباله‌ای از اصطلاح دولت و وسیله‌ای برای رسیدن به آن بود. تجزیه دولت‌محور در تضادی دیالکتیک با دموکراتیزاسیون و پیشرفت ظاهری و گوهری آزادی و برابری می‌باشد. PKK نتوانسته بود خود را به تمام معنا از این مفهوم عاری سازد. هرچند که قرائت "حق تعیین سرنوشت ملت‌ها" از سوی PKK نیز با ایجاد و تأسیس دولتی مستقل تعبیر می‌گردید ولی با این وجود مطلب در بعد تئوریک و پراتیک چندان شفاف و زلال نبود و شرایط کردستان نیز فرصت به چالش‌کشاندن چنین مقولاتی را فراهم نمی‌نمودند. دومین مطلبی که مورد انتقاد قرار می‌گیرد، دیدگاه آن نسبت به اقتدار بود. حزبی که در راستای دستیابی به اقتدار شکل گرفته باشد، همیشه روند دموکراتیزاسیون اجتماعی را به تعویق انداخته و بکار نخواهد گرفت. بنابراین کادرهایی که بر این اساس پرورش یافته‌اند به جای اینکه به خلق تکیه کنند، یا شخصاً به اتوریته تبدیل شده و یا اتکا به اتوریته را در اولویت قرار می‌دهند. برخورد مذکور سه جریان انقلابی مهم سوسیالیسم رئالیستی، سوسیال دموکراسی و جنبش‌های رهایی ملی را به مذاهب کاپیتالیستی مبدل نمود. جریانات فوق به جای اینکه دموکراسی را مبنای کار خود قرار دهند، اقتدار زودرس را هدف قرار داده و لذا در ابتدا اصالت خود را از دست داده و سپس به یدکی برای کاپیتالیسم مبدل شدند. سومین انتقاد راجع به جنگ بود. بدون اینکه طبیعت جنگ از هر نوعی که باشد، شناخته شود به عنوان وسیله‌ای مقدس در نظر گرفته شده بود. حال آنکه

به غیر از مواقع ضروری هر نوع جنگ یک جنایت بوده است. کلیه قدرت‌ها و نظام‌های استعمارگر در تاریخ بر اساس جنگ بوجود آمده‌اند. کلیه قواعد و نهادها وابسته به جنگ بوده‌اند. پیروزی در جنگ اساس کلیه حقوق بود. بدیهی است که این بینش و منطق، غیرسوسیالیستی و غیردموکراتیک است. پس در این صورت لازم است که یک حزب سوسیالیستی نه دولت‌محور باشد، نه دست‌یابی به اقتدار را هدف قرار دهد و نه به جنگی که فاکتوری تعیین‌کننده در بنیان هر دوی آنهاست، وابسته باشد. بر این اساس ارایه تعریفی نو از حزبی سوسیالیستی که دولت‌محور نبوده و اقتدار جنگ را در مرکز تحولات اجتماعی قرار ندهد، لازم است.

با توجه به اینکه در بنیان آخرین نظام جامعه طبقاتی یعنی نظام کاپیتالیستی، جنگ و اقتدار وجود دارد، پس حزبی که هدف آن گذار از کاپیتالیسم باشد باید جنگ و اقتدار را از بنیاد جامعه طرد کند. تحقق این هدف تنها در سایه تبدیل موجودیت اشتراکی و موضع دموکراتیک جامعه به جامعه‌ای دموکراتیک، آزاد و مساوات‌طلب امکان‌پذیر است. تحزبی مبتنی بر این اصول به وسیله برنامه‌ای که تحول به سوی جامعه‌ای آزاد و مساوات‌طلب و دموکراتیک را مبنا قرار می‌دهد میسر خواهد بود. سازمانی با میسیون رکن اساسی جنبش اجتماعی است که تمامی اقشار ذینفع در برنامه خود را به استراتژی مشترک پیوند داده، بر اشکال فراگیر سازماندهی و عملیات و در راس آنها سازماندهی‌های جامعه مدنی - زیست‌محیطی، فمینیستی، فرهنگی - تکیه نموده و دفاع مشروع را مبنا قرار می‌دهد.

ضرورت و لزوم وجود ذهنیت تحزبی مبتنی بر این مبانی تا زمانی که حزب با استناد به تئوری که از لحاظ محتوایی غنی گردیده و با بهره‌برداری از علوم اجتماعی و اخلاق به عنوان دانش آزاد جامعه و سیاست به منزله اراده متحول‌ساز جامعه و یک هنر، روند تحول اجتماعی را به پدیده‌ای سیال که خودبه‌خود در مسیر حرکت قرار گیرد، تبدیل نماید

و نیز تا زمانی که بشریت زیر یوغ استعمار و استثمار کاپیتالیسم قرار داشته باشد؛ انکارناشدنی است.

ذهنیت، قدرت درک حزب است. ذهنیت حزب باید علوم اجتماعی را به خوبی شناخته و درک کند. چرا که علوم اجتماعی که حاوی کلیه تحولات علمی و مکمل نهایی علوم است، نیروی روشنگر جامعه‌ای می‌باشد که نیازمند تحول است. شناخت و تحلیل جامعه به روش علمی، باعث ایجاد نیروی عظیمی می‌شود. بدون شناخت جامعه نمی‌توان نه فرد را و نه طبیعت و اشیا را آنچنان که سزاوار آنهاست شناخت. اخلاق نیز باید به جزیی جدایی‌ناپذیر از ذهنیت حزب تبدیل شود. اخلاق در اصل شکل سنتی آزادی اجتماعی است. بنا به تحلیل نهایی، دانش است. جامعه‌ای که بی‌اخلاق شده باشد، آزادی آن نیز به پایان رسیده است. جامعه بدون اخلاق جامعه‌ای است خاتمه یافته. بنابراین در تلاش‌های مربوط به تحول اجتماعی مبنا قرار دادن اخلاق و دوری از بی‌اخلاقی از اساسی‌ترین مبانی است. جریان‌های اجتماعی که وقعی به اخلاق نمی‌نهند، زیاد دوام نمی‌آورند. آنهایی که در متحول ساختن جامعه مصمم هستند به هیچ‌وجه نباید رابطه خود را با آزادی از دست بدهند. رابطه ذهنیت حزب با اراده سیاسی به انجام عملیات بستگی دارد. درک و بااخلاق بودن تنها در صورت امتزاج با عمل، ارزش پیدا کرده و به نیروی چاره‌یابی تبدیل می‌شود. سیاست بدون اخلاق و علمی بودن نیز پر از فریب‌کاری و اغفال است. در عصر حاضر، ریشه همه مصیبت‌ها و مشکلات ناشی از پرداختن به سیاست صرف، اخلاق صرف و علم صرف است. لذا یکی از اقداماتی که برای گذار از این گسست لازم و ضروری است، دستیابی به یک ذهنیت حزبی کارا می‌باشد.

اگر سازمان و جنبشی انقلابی این شیوه و طرز کار ذهنیتی را اساس کار خود قرار ندهد و بدان جامعه عمل نپوشاند، از بن‌بست‌هایی که سوسیالیسم رئالیستی، سوسیال دموکراسی و جنبش‌های رهایی ملی بدان گرفتار آمدند و همچنین تبدیل شدن به یدک نظام کاپیتالیستی رهایی نخواهند یافت. بر این اساس PKK در پروسه تجدید ساختار خود، عنصر

ذهنیتی تعریف حزب را در اولویت قرار داد و بر مبنای اتحاد تئوری - پراتیک گام‌های مهمی را برداشت.

برنامه‌ای که PKK بر مبنای آن به تجدید ساختار پرداخته

استحکام ارزیابی‌ها و تحلیلات تئوریک تنها در صورتی ارزش پیدا می‌کند که در برنامه حزب انعکاس یابد. تئوری که می‌توان آن را به عنوان جهان‌بینی و پارادایم نیز تعریف نمود، دیدگاه‌های نظام‌مندی است درباره کیهان، طبیعت، فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، انسان و جامعه. تئوری به تحلیل اشکالی از جامعه که باید تغییر یافته و نیز آنهایی که باید ادامه حیات داده و راه‌های احتمالی جریان را پیش‌بینی می‌کند. برای اولین بار تئوری در پرستشگاه‌های جامعه سومر و اطراف آن پدید آمده است. جای تئوری را در جوامع قدیم، اسطوره، دین و مفاهیم گوناگون فلسفی اشغال می‌کردند.

برنامه برای یک حزب در حکم موازین و معیارهای اساسی تحول اجتماعی است. برنامه همان عقاید اجتماعی می‌باشد که بر سر آن توافق عمومی حاصل شده، هرکسی تعهد خود را به آن اعلام نموده و در صدد اجرای آن است. به عبارتی دیگر؛ برنامه ارزش‌هایی عقیدتی و فکری هستند که به صورت مبانی و اصول درآمده‌اند. کسانی می‌توانند به اصول خود پایبند باشند که بتوانند در کلیه عرصه‌های زندگی‌شان این اصول را پیاده کنند. بی‌مبدایی و بی‌برنامه‌گی یعنی بی‌هدفی و با وزش هر بادی از جا کنده‌شدن و تسلیم‌شدن در برابر امیال و نقاط ضعف خود. لذا آنهایی که با اتکا بر ذهنیت تئوریک، اخلاقی و سیاسی حاصل از تلاش‌های مضاعف، حرکت کرده و به مبانی عینی تحول اجتماعی یعنی به برنامه پایبند می‌باشند، مهم‌ترین گام را در تحزب برداشته‌اند.

البته برنامه‌ها، مبانی و دیدگاه‌ها غیر قابل تغییر و نوسازی نیستند. با توجه به اینکه همیشه تغییر و تحول وجود دارد لذا در هر دوره، متناسب با شرایط آن، باید برنامه تغییر پیدا کند. آنچه که نباید تغییر کند این است که تلاش برای تحقق دائمی نیازها و خواسته‌های

اساسی جامعه که همان نیروی حزبی شدن مجدد است که همیشه بایستی زنده و فعال نگه داشته شود. توانایی زندگی کردن با این عقیده، پیروشدن و تلاش تا به آخرین نفس می‌باشد.

در تغییر برنامه PKK چارچوب مذکور تا حد توان و فهم اتخاذ گردیده و سعی بر عمیق‌تر نمودن دانش تئوریک کادرها براساس آموزش‌هایی مستمر می‌باشد. زیرا کسانی که نتوانند به سطح تئوریک دست‌یابند نمی‌توانند به آسانی رهبری یک جنبش و حزبی را برعهده بگیرند. هر جنبشی و حزبی به نسبتی که از لحاظ تئوریک نیرومند گردد، راهگشایی و قدرت چاره‌یابی عملی نیز به همان نسبت رشد پیدا خواهد کرد؛ ایجاد ساختار نیز با موفقیت صورت خواهد گرفت. بحث تفصیلی از نظریاتی تئوریک که PKK مبنا قرار داده در مقوله این جزوه نمی‌گنجد و لذا علاقه‌مندان به شناخت هرچه بیشتر را به مطالعه آثار و دفاعیات رهبر کوما جواکن کردستان (گروه جوامع کردستان) KCK عبدالله اوجالان رهنمون می‌نماییم.

چکیده‌ای از اهداف مندرج در برنامه

PKK که با بیش از ۳۰ سال مبارزه ارزش‌های گران‌بهایی را برای خلق کرد، خلق‌های خاورمیانه و بشریت به ارمغان آورد بر اساس پارادایم "جامعه دموکراتیک - اکولوژیک مبتنی بر آزادی‌خواهی جنسیتی" که از طرف رهبر آپو آرایه شده، برای استقبال از سده بیست و یک به نام خلق کرد و انسانیت خود را بازسازی نمود.

مرحله کنونی، بحرانی‌ترین دوره تمدن بحران‌زای سرمایه‌داری و مرحله گذار از کائوس است. همه بشریت از نتایج منفی ایجاد شده آن به گونه‌ای وسیع تحت تأثیر قرار می‌گیرد. تمامی نیروها با هدف ارتقای نیرومندان خود به آینده و خروج از این کائوس به جستجو پرداخته و مبارزه می‌نمایند. سرمایه‌داری جهانی در سال‌های ۲۰۰۰ جهت تبدیل جهان به مستعمره و عرصه حاکمیت خود فعالیت نموده و در این راستا به حملات متعددی به ویژه حملات ایدئولوژیک وسیعی دست می‌زند. لذا در چنین وضعیتی ضرورت وجود پیشاهنگی ایدئولوژیک - سیاسی برای

خلق‌ها، جنس زجرکشیده و دیگر اقشار جامعه به گونه‌ای بارز نمود می‌یابد. بنابراین در این منطقه پیشبرد خط‌مشی "سوسیالیسم دموکراتیک" ارایه‌شده از سوی رهبر آپو، با پیشاهنگی PKK همچون هویت ایدئولوژیک خلق‌ها گسترش می‌یابد و از لحاظ علمی - سیاسی در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک تبیین می‌یابد.

PKK با گذار به مرحله تجدید ساختار، گذار از کائوس را از کرده آغاز کرده و با هدف پیشبرد راه حل کنفدرالیسم دموکراتیک متکی بر سازماندهی بنیادین همه خلق‌های منطقه، پارادایم جامعه دموکراتیک - اکولوژیک و مبتنی بر آزادی‌خواهی جنسیتی را گسترش می‌دهد. کردها تنها از این راه می‌توانند از قدر بدین خود و دیگر خلق‌های منطقه رهایی یافته و به موجودیت سنت ۵ هزار ساله تمدن بی‌رحم طبقاتی و هیرارشیک پایان دهند.

حرکت آزادی‌خواهی کردستان که به شکلی وسیع سازماندهی شده، از لحاظ ایدئولوژیک و فلسفی به پیشاهنگی نیرومند احتیاج دارد؛ چرا که در غیر این‌صورت امکان هدایت حرکت جامعه به مسیر صحیح وجود ندارد. به همین سبب، ایجاد نیروی پیشاهنگ ایدئولوژیک - فلسفی مطابق با استراتژی حرکت آزادی‌مان برای هدایت حرکت جامعه از اهمیت حیاتی برخوردار است. چرا که خلق کرد هم تنها بر این اساس به نیروی پیشاهنگ سازماندهی شده دست یافته و می‌تواند با موفقیت از کائوس خاورمیانه گذار کرده و دموکراسی خود را بنا نهد. با پارادایم قبلی PKK موفقیت در انجام این وظایف ممکن نیست.

ساختار جدید PKK به عنوان خط مقاومت در برابر حملات خارجی و خیانت داخلی، راه‌گشا و زمینه عملی‌ساختن پارادایم نوین و موثر واقع‌شدن سازماندهی پیشاهنگی ایدئولوژیک را به‌وجود آورده است. از این لحاظ بازسازی PKK در مقابل مفاهیم و طرز تفکرات تصفی‌گرا و ضمانت خط‌مشی رهبری به عنوان یک تدبیر پیشبرد داده شد. پیشبرد چنین ساختاری سازمانی در کردستان - که از هر لحاظ به مرحله‌ای نوین

گام می‌نهد - به عنوان یک ضرورت تاریخی، اجتماعی و اخلاقی که انجام آن مطلقاً لازم می‌باشد، خود را نمایان ساخته است.

PKK ی بازسازی شده بدون اینکه به آلترناتیو دولت مبدل شود و یا تسلیم آن گردد، در صورت لزوم برای سازش اصولی مبتنی بر کنفدرالیسم دموکراتیک آماده است. اما در صورتی که رژیم‌های حاکم با قلدری بر سیاست‌های انکار و امحا پافشاری نمایند و برخوردی احترام‌آمیز در برابر حقوق از خود نشان ندهند، سازماندهی قیام‌ها و توسعه جنگ گریلابی منکی بر دفاع جوهری را به عنوان لازمه احترام و به‌جای آوردن مسوولیتش در برابر خود، خلق، تاریخ و آینده به حساب آورده و در این راستا وارد عمل می‌شود.

PKK بر اساس این خطمشی، سازماندهی و مبارزه را گسترش داده و برای چاره‌یابی مساله کرد در تمام بخش‌ها نه به شکل دولت منکی بر ملی‌گرایی بلکه بدون در نظر گرفتن مرزها، دموکراسی خود را بنا می‌نهد. در ایران، ترکیه، سوریه و حتی ستاتوی کردی که در عراق ایجاد خواهد شد، همه کردها را به دور هم گرد آورده و فدراسیون‌های‌شان را بنا نهاده و متحد می‌سازد. همچنین کنفدرالیسم عالی منکی بر همبستگی و اتحاد آزاد با خلق‌های همسایه را محقق می‌سازد.

PKK با تجدید ساختار خود، از ذهنیت حزبی دولت‌خواه، ملی‌گرا، اقتدارطلب و خشونت‌طلب گذار نموده و در تغییر و تحولات دموکراتیک و آزاد جامعه کرد و آینده دارای نقشی حیاتی می‌باشد. رهبری‌مان که ضروریات فکری - سیاسی سده بیست و یک را مطرح نموده بود، نتیجتاً چنین تحزبی را ضروری دیده بود. PKK بازسازی شده، آزادی خلق کرد و بر این اساس سازماندهی، اتحاد برابر، آزاد و دموکراتیک خلق‌ها و سازماندهی جامعه دموکراتیک - اکولوژیک را در کوما جواکن کردستان تحقق خواهد بخشید؛ جامعه کرد را با چنین سطح پیشرفتی با تحولات روزانه در خاورمیانه یکی نموده و از هر لحاظ به یک نیروی استراتژیک مبدل می‌نماید.

پیشبرد پارادایم نوین از سوی رهبر آید، علاوه بر اینکه توطئه بین‌المللی را که در سال ۹۹ منجر به دستگیری رهبری گردید و هم اکنون نیز در قالب اشکال و راهکارهای متعدد تداوم می‌یابد، نقش برآب ساخت بلکه در مبارزه آزادی خلق کرد جهشی مهم را پدید آورد. در حین گذار از پارادایم قبلی، همراه با تعاریف واقع‌بینانه‌تر پدیده‌هایی همچون دولت، اقتدار، ملت، جنگ، دولت - ملت و در صورت لزوم جنگ وسیع دفاع مشروع را جهت ایجاد جامعه دموکراتیک راه چاره‌یابی متکی بر حزب گشوده است. این طرز برخورد تحولی سطحی و مقطعی نبوده بلکه با تکیه بر فکری پارادایگماتیک و تئوریک متکی بر نظریه علمی و اصولی، از طرز ایجاد حزب و فکر سیاسی غنی‌تری برخوردار است. PKK با گذار از بیماری دولت‌گرایی که مهر خود را بر تحولات ۱۵۰ ساله سوسیالیسم زده و نیز رد مفهوم بورژوازی ملت، ایجاد ملت دموکراتیک، اساس قراردادن بنیان‌های جامعه کمونالی و دموکراتیک، تحقق آزادی و برابری را هدف قرار داده است.

برای موفقیت در انجام این وظایف و پاسخ صحیح به تاریخ، جامعه، خلق‌مان و دستورات شهدا، تنها با مبنا قراردادن خط‌مشی شهدا رفیق "کمال‌پیر" و "بریتان" برای تمام اعضای PKK و به جای آوردن مسوولیت اخلاقی و وجدانی آزادی رهبر آید و ضروریات ملت‌تان بودن میسر می‌باشد.

ایدئولوژی؛ نظام باورها و اندیشه‌های منسجم هر رژیم اجتماعی

مقدمه:

اجتماعی‌شدن شرط هستی‌یافتن نوع انسان است و جامعه بیانگر نظام ابزارسازی و رسیدن آگاهانه نوع بشر به اهداف مشترک و همچنین اتحاد و همزیستی او با هموعانش است؛ به عبارتی دیگر گسستن از نوع پرمات‌ها - نزدیک‌ترین گونه حیوانی به انسان - و تبدیل‌شدن به انسان به موازات سطح اجتماعی‌شدن وی، که این خود حقیقتی است مورد پذیرش علوم اجتماعی.

آنچه در این تعریف حایز اهمیت می‌باشد، بکارگیری ابزار و تفوق آگاهانه انسان در این امر، پیرامون هدفی مشترک همراه هموعانش می‌باشد. همانطور که جامعه به خودی خود موجودیت پیدا نمی‌کند، اجتماعی‌شدن نیز بدون ابزار غیرممکن است. علاوه بر آن، گردهمایی، کسب محصول مشترک و کسب امنیت را جهت تداوم زندگی مادی ضروری ساخته و متقابلاً این امر نیز، تشکیل بینشی مشترک را اجباری می‌سازد. جامعه بنا به تعریف خود، از بدو ظهور تا به امروز از تشکلهای بزرگی گذار نموده و برتری خود را به اثبات رسانده است. از سویی دیگر فرد، به عنوان عضو تشکیل‌دهنده جامعه، به تنهایی وجود ندارد. به لحاظ تئوریکی، تلاش برای مجردسازی زندگی فرد و زندگی اجتماعی وی، پدیده‌ای است غیرقابل اثبات. نیرومندشدن نوع انسان به تمامی با سطح روابط اجتماعی او مرتبط است. آنچه فرد را ناتوان ساخته و با وحشی‌ترین شیوه‌ها به برده تبدیل می‌کند، همان سطح تنهایی است که بر او تحمیل می‌گردد و انزوایی است که در آن بسر می‌برد.

ممکن است فردی که جامعه‌اش متلاشی شده وجود داشته باشد ولی بی‌شک چنین شخصی با خاطرات جامعه مذکور، اجتماعی‌شدنی جدید و حیاتی دوباره را بنیان خواهد نهاد. جامعه جهت نیل به اهداف مشترک اعضایش، زندگی قانون فردی را که زور در آن نقشی نداشته پایه‌ریزی می‌نماید. این زندگی قانون‌مند به عنوان اخلاق جامعه شناخته شده و تعریفی که از اصطلاح فردگرایی به موازات استقرار نظام‌های اقتدارگرا و گسترش جوامع طبقاتی تا به امروز شکل گرفته، این اخلاق را با مشکل روبه‌رو ساخته است. دو برداشت متناقض از این اصطلاح در تمدن‌های مشرق و غرب، دو نتیجه متفاوت را به دنبال داشته است. در حالیکه در تمدن شرق اولویت، جامعه می‌باشد، فرد استثمار شده و محکوم به بردگی شدیدی است؛ در تمدن غرب نیز فردگرایی به حاکم استثمارگری مبدل شده است که در حال ارتقا به درجه امپراطوری می‌باشد.

در روند شکل‌گیری تغییر و تحولات اجتماعی، دوگانگی دیالکتیکی به مانند اصل نظام جهانی، به طور مستمر و در اشکال طبقاتی غنی و فقیر فعالیت می‌نماید. دیالکتیک به عنوان اندیشه منفی باید در هر موردی، امکانی فراهم آورد تا ضد آن مورد را نیز بشناسیم. همچنین هر دو مورد را در فرآیند تکاملی جایی می‌دهد و مفهومی تازه برای فلسفه یعنی "هم‌نهاد" را مطرح می‌کند. بدین‌گونه اندیشه دیالکتیکی اصل قدیمی و بنیادین منطق صوری یعنی اصل عدم تناقض و نیز سیر جبری و ترقی‌خواهانه اجتماعی‌شدن را به کناری می‌نهد. در این اندیشه، امری دربردارنده تناقض، نمی‌تواند رد شود، یا کنار گذاشته شود. این امر خودش را به هیچ تبدیل نمی‌کند؛ بلکه امکان می‌دهد تا امری تازه پدیدار شود. به عبارتی دیگر اضداد همدیگر را از بین نبرده بلکه پرورش می‌دهند و باعث ایجاد حرکت می‌شوند. امر (تز)، امر متضادش (آنتی‌تز) را رد می‌کند ولی در عین حال هر دو، موجودیت خود را در شکلی غنی‌تر یعنی سنتز -قوی‌تر و یکی ضعیف‌تر- تداوم می‌بخشند. این بدان معناست که تحولات نوین، تحولات قبلی را در خود جای داده و از این رو دیالکتیسین نه فقط با مناسبات سرو کار دارد بلکه با مناسبات درونی میان عوامل

گذشته و مناسباتی که در آینده شکل خواهند گرفت روبه‌روست. در چارچوب علوم اجتماعی این بدین معناست که اشکال اجتماعی، از بین نرفته بلکه در تحولات بعد از خود تغییر یافته و به موجودیت خود ادامه می‌دهند. به عنوان مثال، ممکن است گیتی توسط دوگانگی هستی-نیستی آغاز گردد. مواجه‌شدن هستی با نیستی، تشکیلی جدید می‌باشد که عبارت از خود حرکت است. در نبود نیستی، راه بر هستی گشوده نمی‌شود و به حرکت در نمی‌آید. در اصل، وجود (بودن) مقاومت هستی در برابر نیستی می‌باشد. در حالی که، هستی برای از میان‌بردن نیستی و نیستی برای از میان‌بردن هستی تلاش می‌کند. در نتیجه این، گرایش سوم یعنی گیتی در حال تکوین، همچون نوعی از سنتز به میان می‌آید. نمونه دیگری از این مورد، دوگانگی موج-زره است. زره و موج نمی‌توانند به تنهایی وجود داشته باشند، اما در صورت ارتباط با یکدیگر خواهند توانست حرکت و در نتیجه تشکل (وجود) را سنتز نمایند.

طرز نگرش انسانیت نسبت به جهان در مراحل مختلف؛ به عنوان مثال بر اساس پارادایم‌های متولوژیک، متافیزیک و علم پوزیتو مفاهیم و شیوه‌های حیاتی متفاوتی را مقابل‌مان نمایان می‌سازد. این امر بیانگر آن است که ایستار و وجود انسان هم یک پدیده است. به طور کلی می‌توان گفت که انسان همچون موجودی که به کامل‌ترین شیوه به فرد می‌اندیشد، به عنوان پدیده‌ای از آغاز تا انجام به موجودیت خویش ادامه خواهد داد. پاسخگویی به روند شکل‌گیری ذهنیت انسان در تحلیل و چگونگی طرح و ایجاد تز، آنتی‌تز و سنتز این پدیده نهفته است. اگر انسان و جامعه انسانی را به عنوان موجود برخوردار از عالی‌ترین قدرت درک و شعور تعریف نمائیم، تشخیص دوگانگی اساسی و سنتز پایانی موجود در این پدیده به معنای دست‌یافتن به علمی‌ترین فهم و ادراک می‌باشد.

همانطور که در آغاز اشاره شد، اجتماعی‌شدن شرط اساسی موجودیت نوع انسان است و اساسی‌ترین ماهیت جوامع، "خودشناسی" است. بحث در خصوص هستی یا نیستی جامعه‌ای که قادر به شناساندن خود نباشد، ممکن نیست. در چنین وضعیتی می‌توان مترادف شناساندن

خود را به کار گرفت. همچنین می‌توان ایدئولوژی را به عنوان مجموعه‌ای از افکار که به اراده‌ای مشترک تبدیل شده‌اند، تعریف نمود. اسم دیگر این تعریف، اخلاق اجتماعی است. عملکرد اصلی اخلاق اجتماعی، قطعیت‌بخشیدن به شکل‌گیری اجتماعی است. هستی‌یابی اجتماعی فقط در صورتی متحقق می‌شود که جامعه از خود دفاع نماید؛ یعنی اینکه به صورت قدرتی ایدئولوژیک در آید.

ایدئولوژی پدیده‌ای است که اگر چه از قدیمی‌ترین مسایل فلسفی و جامعه‌شناسی بوده ولی به طور کامل، تحلیل نگردیده است. ایدئولوژی، نظام باورها و اندیشه‌های منسجم هر رژیم اجتماعی است و معنایابی این واژه، ریشه در پیشرفت و ترقی ذهنی انسان دارد که به واسطه آن، مراحل نخستین تکامل را سپری نموده و از نوع حیوانی خود فاصله گرفته و نهایتاً اجتماعی مختص و مستقل ایجاد نموده و برنامه و روند کسب محصول را به دست آورده است. ایدئولوژی پدیده‌ای مختص به نوع انسان بوده و بازتاب کلیه رنگ‌های زندگی در سطح فکری و آگاهی بوده که در راستای منافع آن جامعه و طبقه ایجاد شده است. هر جامعه‌ای و یا طبقه‌ای، جهان را به شیوه‌ای خاص خود دیده و ترسیم می‌نماید. جامع‌ترین شکل آن را می‌توان جهان‌بینی یا پارادایم خواند و مقصود، شیوه نگرش به جهان و فهم آن است؛ یا نظریه‌ای کلی متشکل از عناصری کم و بیش منسجم درباره جهان و جامعه که همچون نظامی از ایده‌ها نمایان می‌گردند و به شکلی خاص گردآوری و مرزبندی می‌شوند.

با این وجود مفهوم ایدئولوژی در دستگاه اقتدار دولتی جلوه‌ای منفی به خود یافته و به مراتب خطرناک‌تر از قتل‌عام عمل می‌نماید. دولت به عنوان جامعه‌ای در درون جامعه و یا جامعه فوقانی که بر روی جامعه زیرین شکل گرفته است، نهادی است که جامعه زیرین را تجزیه نموده و تأثیری مستمر بر آن دارد. ایدئولوژی رسمی وسیله دفاع و مشروعیت‌بخشی به هژمونی و موقعیتی است که اقتدار دولتی موجود در جامعه ایجاد کرده است. ایدئولوژی رسمی حقیقت را به مانند چیزها در شبکه چشم واژگون جلوه داده و با نام ارزش‌هایی غیرشفاف و موهوم،

واقعیت استثمار و بی‌عدالتی ذاتی را در مناسبات اجتماعی جامعه‌ای که با شکاف روبه‌رو گشته‌اند، پنهان می‌سازد و همه چیز را چنان می‌نماید که جامعه تحتانی توانایی درک واقعیت‌ها را نیابد. این ایدئولوژی، با حقیقت، واقعیت‌های اجتماعی، دانایی راستین، شناخت درست و دقیق از پدیده‌ها متضاد است و می‌توان آن را معادل آگاهی نادرست برشمرد. در خصوص نمونه‌های برجسته ایدئولوژی رسمی می‌توان به متولوژی سومر، فلسفه یونانی و علم اروپایی مدرن و دین قرون وسطی اشاره نمود. ایدئولوژی رسمی توانایی واژگون جلوه‌دادن حقایق را به واسطه گسست و انفصالی که میان ذکای عاطفی و ذکای تحلیل‌گر که در تمام جانداران وجود دارد، کسب کرده است. ذکای عاطفی در همه جانداران وجود دارد و در واقع ویژگی و وضعیت ذهنی است که متعلق به مراحل طبیعی است. با تحول زنجیره سیر تکاملی به سوی پیدایش نوع انسان، ذکای عاطفی به سوی ذکای تحلیل‌گر گرایش پیدا می‌کند. در ذکای تحلیل‌گر، استعداد و مهارت لازم جهت انتخاب سلیقه و در نتیجه انجام تحولات در درجه بالاتری قرار دارد. اما به همان نسبت نیز از جنبه انحرافی برخوردار است. ذکای عاطفی علی‌رغم ساده‌بودنش از قاطعیت خاص غرایز و شعور برخوردار است. هر چند غرایز ساده‌ترین شیوه یادگیری هستند اما ساختارهایی باثبات می‌باشند. آنها محصول تجارت و آزمون‌های هزاران‌ساله‌اند و از این‌رو، به‌راحتی اشتباه نمی‌کنند. یکی از ویژگی‌های دیگر آنان، رابطه مستحکم و تنگاتنگ آنان با زندگی می‌باشد. در برابر شرایط داخلی و خارجی‌ای که با زندگی مرتبط بوده و یا آن را تهدید نماید، فوراً عکس‌العمل نشان می‌دهند. اما این جوانب مانع از آن می‌گردند که ذکای تحلیل‌گر سریعاً ایفای نقش نماید. بنابراین آنچه که در زندگی از اعتبار برخوردار است، ذکای عاطفی می‌باشد. ذکای عاطفی تحلیل نمی‌کند، زندگی می‌بخشد. میزان تحلیل و تفسیر هر چقدر رشد می‌نماید به همان میزان درصد تحریف نیز افزایش می‌یابد. ذکای تحلیل‌گر نیز با انجام تحلیلات سعی می‌کند جنبه‌ها و اشکال رفتاری جدید به ذکای عاطفی ببخشد. این ذکا بیشتر متعلق به نوع انسان پیشرفته است. در حقیقت،

زندگی اجتماعی نوع انسان، با سطح پیشرفت ذکای تحلیل‌گر مرتبط است. آنچه که موجب پیشرفت سریع اجتماعی می‌گردد، ذکای تحلیل‌گر است. اما به‌دلیل آنکه فاقد جنبه احساسی است، هنگامی که آزاد و رها گذاشته شود، بسیار خطرناک می‌گردد. اگر این ذکا با ذکای عاطفی به شکلی هماهنگ کار کند، در شکل‌گیری سالم‌ترین فرد و جامعه برخوردار از استعداد بالای درک و تحلیل نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌نماید.

در نخستین شکل از جامعه دولت‌گرا و برده‌دار، شکاف و گسستگی عظیمی میان این دو شکل از ذکا ایجاد شده است. این پیشامد نتایج بسیار خطرناکی را در پی داشته است. راهکارهای جدید تولید که محصول فراوانی را که عامل گسترش فشار و استعمار و بکارگیری انسان‌ها به عنوان برده بود، خلق ذهنیتی نوین را ضروری می‌سازد. افسانه‌های خدایان به عنوان حاکمان جدید نتیجه کاوش برای یافتن این ذهنیت جدید است. در این مرحله رشد سریع ذکای تحلیل‌گر آغاز شده و این ذکا بیشترین سعی و تلاش خود را بر این نکته معطوف می‌دارد که قوانینی برای اداره نمودن بردگان بیابد و آنها را به عنوان فرامین جاودان خداوند نشان دهد. ذکای گسسته از زندگی و جامعه طبیعی، نظام افسانه‌ای و اسطوره‌ای باشکوه و ترسناکی را به‌وجود آورده است و برای آنکه آن را به بردگان بقبولانند، نظام‌های آموزشی، معابد و مجسمه‌های سحرآمیزی را ایجاد کرده‌اند. آنان با تحریف احساس ترس در بردگان، با دقت و اهتمام فراوان به آنان تلقین نموده‌اند که چرا باید از خداوندان جدید بترسند و اگر به گفته آنان جامعه عمل نپوشانند چگونه مجازاتی خواهند دید. در واقع، برای هماهنگی کامل بردگان با طبقه جدید اربابان، نظام ایدئولوژیک ایجاد کرده‌اند. این ضد انقلاب در ذهنیت، که در تاریخ انسانیت روی داده، در حقیقت یکی از بزرگ‌ترین جهش‌های ذکای تحلیل‌گر بوده و بیانگر پیشرفت ذهنیت طبقاتی است. از آن به‌بعد تاریخ، ادبیات، هنر، حقوق و سیاست توسط این ذهنیت طبقاتی از نو ایجاد می‌شوند. ایدئولوژی طبقه استثمارگر حاکم در مسیر آفریدن جامعه فوقانی و دولت‌گرا قرار گرفته و هر قدمی که در این راه برداشته شود، به نام تمامی جامعه برداشته شده و

از آن وی می‌گردد. این ضد انقلاب که همچون بنیادی‌ترین تحول ذهنی در طول تاریخ بوده، پارادایم انسانیت را به کلی تغییر داده و عامل ریشه‌دوانی "دروغ اجتماعی بزرگ" در ذهنیت تمام انسانیت بوده که وی را از درک حقایق ناتوان ساخته است.

هویت ایدئولوژیکی خلق‌ها در سده بیست و یک

تمام اعصار مهم در طول تاریخ با هویت‌های ایدئولوژیکی نیرومندی پدید آمده‌اند. سنت الهه‌ی مادر در جامعه نوسنگی، بنیاد هویت ایدئولوژیکی آن عصر است. اساطیر سومری، بنیاد تمام اعصار جامعه طبقاتی و اولین هویت ایدئولوژیکی آنها می‌باشند. این اساطیر منبعی غنی برای کتاب‌های مقدس، ادبیات و رشد فلسفه بوده‌اند. فلسفه یونان و ادیان تک‌خدایی در تمام هویت‌های ایدئولوژیکی عصر کلاسیک و قرون وسطی تأثیرگذار بوده‌اند. رنسانس، رفرم و روشنگری دوره‌های اساسی تشکیل هویت ایدئولوژیکی تمدن سرمایه‌داری می‌باشند. ایدئولوژی سوسیالیستی، قصد ایجاد هویت ایدئولوژیکی جامعه‌ای بدون طبقه را داشته است.

اگر این هویت‌های ایدئولوژیکی را مد نظر قرار دهیم، مشاهده می‌شود که دوره تلاش‌های مقدماتی برای پیدایش سیستم‌های جامعه را منعکس می‌سازند. سرنوشت سیستم پیش از هر چیز با جنگ هویت ایدئولوژیکی تعیین می‌گردد. هیچ سیستمی اجتماعی که از دوره جنگ هویت ایدئولوژیکی گذار نکرده باشد، وجود ندارد. هویت ایدئولوژیکی سیستم، شبیه شکل‌گیری جنین در رحم مادر است. زایمان و رشد سالم، با شکل‌گیری جنین در رحم مادر مشخص می‌شود. جوامع و تمدن‌هایی که از این رشد دیالکتیک برخوردار نباشند، مصنوعی، اعجوبه و از هم‌پاشیده می‌شوند. همچنین قدرت نظام اجتماعی رابطه مستقیمی با هویت ایدئولوژیکی آن دارد.

شرایط عینی عصر حاضر برای ظهور تاریخی نوین آماده است و همگام با پوسیدگی، نشانه‌هایی در مورد تولدی نوین وجود دارد. دو

نمونه بارز، هویت ایدئولوژیکی فاشیسم و بنیاد ایدئولوژیک زمینه‌ساز فروپاشی سوسیالیسم رئالیستی حاکی از برطرف‌نشدن بحران همیشگی سرمایه‌داری به خاطر مدل‌های مذکور و شکست آن در دستیابی به نوع کارایی از ایدئولوژی می‌باشد؛ لذا می‌توان ادعا نمود که علی‌رغم جوسازی‌های نظام سرمایه‌داری مبنی بر پایان عصر ایدئولوژی‌ها و با توجه به تجارب غنی موجود در علوم عینی و ذهنی احتمال شکل‌گیری هویت ایدئولوژیکی جدید اجتناب‌ناپذیر است. در این رابطه باید تمام پیوندهای ایدئولوژیکی از اساطیر گرفته تا سوسیالیسم علمی، همگی در یک کلیت دیالکتیکی مورد ارزیابی قرار گیرند. تاریخ در قرن بیستم با تحمیل هر دو شکل افراطی فاشیسم و سوسیالیسم رئالیستی رودررو ماند. در این قرن، بشریت تحت فشار نیروی بی‌نظیر فن‌آوری مجبور به "خبردار ایستادن" در مقابل پرچم سفید یا سیاه بوده است. این در حالی است که تثنیه "سیاه یا سفید" با قوانین اساسی طبیعت در تضاد می‌باشد. اگر علوم اجتماعی و مباحث پیرامون تمدن در یک چارچوب تنگ تثنیه "سفید یا سیاه" ارزیابی شوند، انحراف ایدئولوژیکی پدید آمده که زیان‌های فراوانی در پی خواهد داشت. گسترده‌ترین جامعه قطعاً از تنوع رنگ‌های اجتماعی برخوردار می‌باشد و دموکراسی رادیکال و فراگیر همچنان که از عنوان آن بر می‌تابد، بر تنوع اجتماعی تکیه دارد. دموکراسی به تمام اقشار جامعه احترام گذاشته و حقوق آزادی بیان و سازماندهی را برای آنان به رسمیت می‌شناسد. این از اصول اساسی سیستم دموکراسی فراگیر می‌باشد. این سیستم، یک تئوری غنی برای پیشرفت جامعه است.

دموکراسی اجزای طبقاتی و غیرطبقاتی جامعه را دربر می‌گیرد و ترکیبی از رنگ‌های آن را به شیوه‌ای آزادانه به‌وجود می‌آورد؛ تئوری و جنبه علمی پیشرفت آزادانه را فراهم می‌آورد. خشونت را به غیر از مورد دفاع مشروع رد نموده و پرچمدار حقوق زنان و کودکان به عنوان قدیمی‌ترین اقشار تحت ستم می‌باشد. همچنین علاوه بر تضادهای درون جامعه به بررسی تضادهای روبه‌رشد طبیعت و جامعه نیز می‌پردازد. از

این‌رو می‌توان ادعا نمود که بر پرچم هویت ایدئولوژیکی قرن بیست و یک "سوسیالیسم دموکراتیک" نوشته شده است.

در این رابطه بازسازی هویت شخصیت دموکرات نیز حایز اهمیت بسیار می‌باشد. شخصیت دموکرات نمی‌تواند با شیوه فردپرستی جنون‌آمیز و منطق سودپرستی سرمایه‌داری زندگی کند. شیوه زندگی او به صورت یک اتوپیا در آینده و یا طریقت‌های انگل جامعه نمی‌باشد. بایستی نه اسیر دگماها و نه محکوم اتوپیاها باشد و کسب چنین خصوصیتی و رسیدن به معیارهای "فرد آزاد" و زندگی آزاد، داشتن بینش کافی درباره تاریخ و آینده است. کسب معیارهای چنین شخصیتی بسته به تحقق انقلاب‌های وجدانی و اخلاقی در شخص می‌باشند. در این رابطه باید به فردی آزاد که به کسب آگاهی در زمینه دگماها و اتوپیاها - بدون تسلیم‌شدن در برابر آنها- پرداخته و به یک نیروی عظیم و فلسفی دست یافته تبدیل شود.

دومین جنبه مهم هویت ایدئولوژیکی جدید (سوسیالیسم دموکراتیک) پس از فردباوری، جامعه مدنی است که می‌توان آنرا «عرصه سوم» نامید. می‌توان گفت که کنفدرالیسم دموکراتیک به عنوان سیستمی که از شکوفایی هویت ایدئولوژیکی جدید ظهور یافته و بر سه پایه اساسی یعنی دموکراسی، آزادی جنسیتی و بازگشت به اکولوژی تأسیس می‌شود. عرصه سوم، عرصه سیاست دموکراتیک است. با پیچیده‌تر شدن تمدن، ضرورت وجود ابزاری مدنی برای رفع نیازهای پدیدآمده، بیشتر احساس می‌شوند، زیرا ابزارهای ارتباطی دولت با جامعه و یا ابزارهای خشونت‌آمیز انقلابی ناکافی می‌باشند. منظور از ابزارهای مدنی، سازمان‌هایی هستند که در میان دولت و جامعه، اما متفاوت و مستقل از آنها بوده و در صورت لزوم به‌وجود می‌آیند. نه در کارهای دولت دخالت و نه با آن همکاری می‌کنند، بلکه در خدمت تأمین نیازهای جامعه قرار می‌گیرند. این سازمان‌ها در چارچوب نهادهای اصلی و کهن جامعه قرار نگرفته، موسساتی دینی و اخلاقی نبوده و با توجه به وظایفی که بایستی انجام دهند، اعضای معدودی را به خود جذب نموده و در صورتی که نقش آنان پایان یافت، با توجه به وظایفی جدید، متحول می‌شوند. این مدل سازمانی برای همگان،

امکانی برای گریز از راهکارهایی که به بن‌بست ختم می‌گردند، فراهم می‌سازد.

سوسیالیسم دموکراتیک دارای خصلتی محافظه‌کارانه نبوده و همچنین از یک نظریه اتوپیک و ماجراجویانه اجتماعی که انحراف نوعی دولت‌گرایی و محافظه‌کاری جدید بوده و جامعه را به سوی پرتگاه سوق می‌دهد، متفاوت است. سوسیالیسم دموکراتیک و سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک به عنوان تجلی‌گر آن، به هیچ‌وجه آلترناتیو دولت نبوده و قصد متلاشی‌ساختن و امحای دولت را ندارد بلکه به تدریج آن را فرسایش داده و ریزه‌های آن را در زباله‌دان تاریخ می‌ریزد. همچنین بر نیروی ابتکار همگان و تمام نهادهای جامعه تکیه داشته، اصول کلی عدالت اجتماعی و آزادی را در خود تجلی داده و به ابزاری برای نظارت عمومی تبدیل می‌شود. این سیستم به تدریج به یک توزیع عادلانه اجتماعی مطابق فرمول "با هرکس به اندازه استعداد و نیازش" برخورد می‌نماید. اگر این تحول تاریخی صورت پذیرد، در آن صورت پیروزی بیشتر از هر زمان دیگر، نصیب زحمت‌کشان و خلق‌های ستمدیده خواهد شد.

در این راستا هویت ایدئولوژیک جدید که قصد تحقق و برقراری جامعه‌ای دموکراتیک - اکولوژیک مبتنی بر آزادی‌خواهی جنسیتی را در قالب سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک دارد، نقد تاریخ معاصر و به ویژه سوسیالیسم رئالیستی را که ادعای تأسیس جامعه‌ای بدون طبقه و نیز نقد آخرین برنامه‌ها و اهداف لیبرالیستی کاپیتالیسم و بازتعریف برخی از مفاهیم اساسی بشریت را مبنا قرار می‌دهد. این عمل به معنای اعلام صداقت به دموکراسی و تلاش برای اعتلای آن است. هویت بکارگیری و جهت‌دهی به اصول دموکراتیک معاصر و پیشبرد و تعالی آن در اقتصاد، سیاست و جامعه وظیفه‌ای ضروری به شمار می‌آید.

از آنجا که نقش و جایگاه زنان در جامعه و نیز سطح آزادی زنان، مسایل اکولوژیک و محیط زیست و نظارت بر ابعاد دهشت‌آوری که در نظام سرمایه‌داری به اندازه کافی مورد بررسی قرار نگرفته‌اند، لذا بانگرگی

و تعریف مجدد معیارها و شاخصه‌های موجود آنها در شکل‌گیری و تعالی یافتن هویت ایدئولوژیکی جدیدمان نقش اساسی را دارا می‌باشند. آزادی زنان در شکل‌گیری عادلانه‌ترین تمدن جدید ایفای نقش خواهد کرد. زنان که از دوران نوسنگی به بعد از بطن جامعه رانده شده‌اند، در نهایت جایگاه واقعی خویش را به شکلی آزاد و برابر در چنین جامعه‌ای باز خواهد یافت. مساله زنان بیش از طبقه پرولتاریا و ستمدیدگان - که در گذشته مورد بحث بودند- نیازمند تحلیل و ارزیابی است. چرا که آزادی زنان، در بنیادی‌ترین تحول اجتماعی تعیین‌کننده بوده و هر اندازه زنان به آزادی و برابری دست یابند، به همان اندازه سایر اقشار جامعه به آزادی و برابری دست خواهند یافت. نقش زنان در پیشاهنگی جنبش‌های اجتماعی و استقرار دموکراسی فراگیر و رادیکال، انکارناشدنی و حایز اهمیت است.

مساله اکولوژی و حفاظت از محیط زیست نیز جزو مواردی است که از سوی نظام‌های اقتدارگرا و بویژه کاپیتالیسم با انحرافات خطرناکی مواجه گردیده و به تعاریف محدودی از طبیعت محصور گردیده است. ارتباط و تضاد بین جامعه و طبیعت حداقل به اندازه روابط و تناقضات اجتماعی دارای اهمیت هستند. جامعه اکولوژیک در اصل جامعه‌ای سوسیالیستی است. تنها در صورت گذار از جامعه سلطه‌گرا که همزمان با پیدایش تمدن طبقاتی از طبیعت و محیط زیست دور شده و از خود بیگانه گردیده، به جامعه‌ای سوسیالیستی است که توازن اکولوژیک و جامعه اکولوژیک برقرار خواهد شد. تحت حاکمیت نظام سرمایه‌داری نجات محیط زیست و حفظ آن، اغفالی بیش نیست. بسته به میزان خنثی سازی نظام حاکم و پیشرفت جامعه سوسیالیستی، مساله محیط زیست نیز حل خواهد شد.

همچنین فناوری در جامعه سرمایه‌داری، از سویی هنوز به طور کامل و مثبت مورد استفاده قرار نگرفته و از سویی دیگر به یک هیولای غیر قابل کنترل علیه موجودیت بشریت و محیط زیست تبدیل شده است. لذا بایستی سیاست‌های جدیدی پیرامون استفاده از فناوری به شیوه‌ای که در خدمت

تمامی بشریت قرار گرفته و در برابر ابعاد تهدیدآمیز آن تدابیری اتخاذ شده باشد، تدوین و پیرو گردند. به عبارتی فن‌آوری و اقتصاد باید در راستای دموکراتیزاسیون جامعه، دولت و سیاست مورد استفاده قرار گیرند. علاوه بر این بایستی اقتصاد کاپیتالیستی نیز مورد بازنگری قرار گرفته و بر گذار از اقتصادی کالایی و مبتنی بر سود و سرمایه، به اقتصادی مبتنی بر ارزش کاربردی و اشتراکی تأکید نمود. اقتصاد منفعت‌گرا نه تنها برای جامعه مضر است بلکه بر طبیعت نیز تأثیر مخرب می‌گذارد. اگر سیاست‌های اقتصادی بورژوازی متوقف نشود، یک جهنم واقعی به وجود خواهد آمد. سودجویی افراطی بورژوازی و برجسته‌شدن اقتشاری که صرفاً با گردش پول به سود هنگفت دست می‌یابد باعث شده جامعه بشری با بدترین جنبه استثمار جهانی مواجه شود. کالایی‌شدن اموال علاوه بر اینکه باعث ایجاد نظام سود و سرمایه می‌شود تمایزاتی از قبیل فقیر- غنی، قحطی- وفور، لوکس‌بودن - آلودگی، ظالم - مظلوم، استثمار- مستعمره، حاکم- محکوم، جنس ستمگر-جنس ستم‌دیده و در رأس آنها تمایز چندکارگی- بی‌کاری را نیز با خود به همراه می‌آورد. اما اگر اموال را بر اساس ارزش کاربردی آنها در نظر بگیریم چنین دوگانگی‌هایی ایجاد نخواهند شد. لذا گذار تدریجی از جامعه کالایی به جامعه‌ای که مطابق ارزش کاربردی تولید می‌کند و همچنین گذار از تولید منکی بر سود به نظام مبتنی بر تسهیم و تقسیم ضروری است. سیاست اقتصاد سوسیالیستی بدین‌گونه می‌باشد و با اقتصاد سوسیالیسم رئالیستی که اقتصادی دولتی است و اقتصاد افسارگسیخته لیبرالیستی، قابل قیاس نیست. پیاده‌شدن سیاست اقتصادی مذکور، بیکاری، فقر در عین وفور امکانات، گرسنگی در کنار تولید بیش‌ازحد و تخریب محیط زیست به منظور کسب بیش از حد سود و تبدیل‌شدن سرنوشت انسان به "کالایی" صرف را از میان برخواهد چید.

یکی دیگر از جنبه‌های اساسی گام نوین تاریخی، تنظیم قوانین جدید اخلاقی و نهادینه‌کردن آن می‌باشد. فساد اخلاقی در یک جامعه بیانگر عمق بحران‌های موجود در آن است. البته باید خاطر نشان شد که قصد ما از

اخلاق، قوانین اخلاقی دین و احکام سنتی نمی‌باشد. اخلاق شامل رفتارهایی اجتماعی است که افراد جامعه بدون جبر قانونی و - اما با قدرتی بیش از قانون - با ارضای خویش و مطابق وجدان از آنچه حقیقتاً زیبایی و نیکی می‌دانند، پیروی کنند. در برابر اخلاق محافظه‌کار و واپسگرا، اخلاق سازنده و آزادی‌بخش نیز وجود دارد. توانایی تشخیص این دو از هم، می‌تواند نقش مثبتی بازی کند. اخلاق جدید را می‌توان نهادینگی ارزش‌ها و معنویات جامعه نامید. اخلاقی منحنی تنها از طریق تحولی بنیادین در آن قادر به احیا می‌شود که پس از آن در رفع بحران‌ها و رساندن جامعه جدید به ارزش‌های واقعی و حفظ آن موفق خواهد شد.

همچنین جایگاه هنر، حداقل به اندازه نقش اخلاق حایز اهمیت است. بنابراین شناخت دوباره آن امری الزامی است. جامعه‌ای بدون هنر به بدنی عریان و ابتدایی می‌ماند. حتی به معنای گسست روح و جسم از ذهنیت واقعی می‌باشد. جامعه‌ای بدون هنر را نمی‌توان تصور نمود. هنر، برعکس آنچه پنداشته می‌شود، به جای اینکه زبان حال نخبگان جامعه باشد، باید به صورت وسیله‌ای برای جواجویی به نیازهای عامه خلق در زمینه‌های دین، فلسفه و اسطوره درآید. هنر بیانگر تفکر و اخلاق ایجادشده از سوی اراده و ذهنیت والا می‌باشد که به صورت قالب‌های قابل فهم پیروی از طرف همگان درآمده است.

سیاست و ایدئولوژی های رسمی در کردستان

مفهوم ایدئولوژی و تکوین آن در نتیجه پیشرفت‌های بشری به وجود آمد که در سایه آن، بشریت توانست از مراحل ابتدایی گذار نموده، از جهان دوران توحش و غیرعقلانی‌رهایی یافته و همچنین دوران فرایندهای تکوینی و مبانی آفرینش مفاهیم ایدئولوژیک را پشت‌سر بگذارد.

ایدئولوژی، پدیده‌ای خاص انسان است و جاندارانی که به مرحله انسان‌بودن پا نگذاشته‌اند، نمی‌توانند از ایدئولوژی برخوردار شوند. زیرا جانوران تابع و تسلیم قوانین طبیعت هستند. برای درک صحیح ماهیت

ظهور ایدئولوژی و معنای آن، باید دانست که اندیشه و "منطق زمان" با عملکردهای تولید مرتبط می‌باشد، زیرا بوسیله انسان تکامل یافته؛ همچنین بایستی عمیقاً به شکلی واضح، بنیان‌های مادی آن را درک نماییم. انسان برای ادامه حیات خویش، بایستی ناچاراً احتیاجات اولیه زندگی روزمره‌اش یعنی "خوردن و آشامیدن" را برطرف نماید. وقتی انسان به دوران تفکر و تعقل پا گذاشت، مستمراً با چگونگی شیوه‌های اولیه تولید محصولات مادی رویارو می‌گردید. آنگاه انسان ناچار شد با بهره‌گیری از محصولات نباتی و حیوانات اهلی و بسیاری چیزهای دیگر، دست به انتاج بزند. در اوایل مرحله گذار انسان از دوران ابتدایی، اساسی‌ترین مساله در پیش‌روی او، مساله امنیت و دفاع از خویش بود. برای اینکه انسان بتواند به حیات عادی خود ادامه دهد، با گذشت چنین سیری و بر پایه چنین بنیانی، اندیشه انسان شالوده یافته. همچنین انسان جهت حفظ موجودیت خویش، تابع و پایبند فرایند تولید گشته و عمیقاً و به‌طور فطری به ناکافی‌بودن تولیدات پی می‌برد. همین تلاش‌ها و کنش‌ها، تماماً اندیشه‌ها و جهان - تأملی او بوده است.

مغز، ارگان و اندامی است که ایده (فکر) را مسبب شد. همچنین رسیدن به سطح انسانیت، به میزان بسیار زیادی با این مساله در ارتباط می‌باشد که مغز از توانایی تفکر برخوردار گردد. از سوی دیگر ایده‌ای که مغز آن را می‌آفریند، احتیاج به وسیله‌ای دارد که آن را ابراز دارد و آن "زبان" می‌باشد. فریادها و صداهایی متوحشانه که هنگام کار و فعالیت توسط انسان‌های اولیه ایجاد می‌شد، با صدای حیوانات و جانوران فرق فاحشی داشت. آنها از راه تشخیص صداها و فریادها و یا اضافه‌کردن چندین صدای مختلف دیگر، عمل و پدیده "خودابرازی" توسط انسان را سبب شده و چه بسا گسترش دادند. بدین ترتیب انسان برای تحول و نوگرایی در فرایند تولید، به وسیله‌ای اولیه دست یافت و در سایه زبان و ایده توانست فرایند تولید را گسترش دهد. همراه با ورود انسان در چرخه تولید، پرسش‌های فراوانی به مغزش خطور نمود: چگونه می‌توان محصول بیشتری فراهم آورد؟ چه زمان و چگونه می‌توان فرایند تولید را آغاز و

عملی کرد؟ پرسش‌های دیگری نیز مطرح گشت: چگونه می‌توان صاحب ابزاری مدیریتی جهت اقدام عملی و اهتمام بدان شد؟ و یا چگونه می‌توان تولید را مستمر ساخت؟ سپس همزمان و همگام با طرح این پرسش‌ها؛ مساله رساندن ایده به سطحی تنظیمی، سازماندهی، نهادینه و مؤثر، آفرینش انواع تئوری و طرح‌هایی را تحمیل می‌نمود که مطابق آن بتوان فعالیت‌های عملی را توسعه بخشید.

در دوران‌های اولیه، تولید، شامل شکار و جمع‌آوری محصولات بود که طبیعت به انسان ارزانی می‌داشت. شیوه‌های مختلف تولید نیز در چگونگی شکل‌گیری ساختار جامعه اولیه مؤثر بوده که همانا نوعی سازماندهی اجتماعی اولیه بوده است. این نوع سازماندهی‌ها متشکل از تعدادی انسان گردهم‌آمده جهت محافظت خود در برابر جانوران درنده بود. بنابراین برای اینکه این تجمع‌ها بتوانند امر جمع‌آوری غذای بیشتر را تسریع بخشند، بر آنها بود که مکان اتراق آن حیواناتی را که شکار می‌شدند، کشف کنند و چه بسا برخی نیز درنده بوده و می‌بایست از خود محافظت نمایند. برخی از آنها نیز بایستی اهلی می‌شدند که انسان می‌توانست از محصولات آنها بهره‌مند گردد. سپس استفاده بهینه از طبیعت و بهره‌برداری از آن و نیز اسکان در زمین‌های حاصلخیز و ساخت و اختراع ابزار آلات و وسایل اولیه از همان طبیعت، اینها سبب شده که فکر سیستماتیزه‌شده و سازمان‌یافته همچو وضعیتی بر جامعه تحمیل گردد. به عبارت دیگر برای اینکه انسانیت از دستاوردهایش محافظت به‌عمل آورد و به سطحی پیشرفته‌تر برسد، همانا ایدئولوژی به امری ضروری و گریزناپذیر تبدیل گردید.

بنابراین ایدئولوژی که از حیات انسانی جوشش گرفته و پایه و زیربنای ساختارهای مادیات و به عنوان پله‌ای بر بنیان جوانب ابتدایی و بعدها بر بنیان‌های طبقات و ملت‌ها استوار گشته، همانا مشتمل بر انعکاس همه اشکال زندگی در مقاطع فکری می‌باشد که بر اساس منافع آن اجتماعات و طبقات شالوده یافته است. همچنین مشتمل بر جنبه‌ای از افکار و دیدگاه‌های سازماندهی‌شده در مورد آینده و زندگی روزمره آن جوامع و

طبقات می‌باشد. با ظهور ایدئولوژی، بسیاری شرایط مناسب فراهم گردید، بویژه برای جوامع ابتدایی که پی بردند؛ نیازی مضاعف به تولید، ثمرات مادی، امنیت و خلق پیشرفت‌های عظیم و محافظت از دستاوردهای اجتماعی دارند. امروزه انسانیت از تمامی آن ابزارآلات جهت برآوردن تمام آن احتیاجات برخوردار شده است.

آن جوامع ابتدایی که جهت محافظت از خود در برابر حملات، هجوم و چپاول جوامع دیگر به خلق افکار نوین‌تر دست زده‌اند، وقتی که به سطحی پیشرفته‌تر از اجتماعی‌شدن دست یافته‌اند، همانا مشاهده می‌کنیم که باز هم ایدئولوژی خاص آنها نتوانسته در مساله محافظت و سازماندهی و سامان‌بخشیدن آنها نقش خود را بازی نموده و مؤثر واقع شود. حتی نتوانسته استقلال آنها را نیز حفظ نماید. هنگامی که انسانیت به سطحی از پیشرفت دست یافت، جهت گذار از آن موانع و تنگناهای تازه‌تر، گام‌هایی روبه ساختار ابتدایی سیاسی برداشت که این خود به نوعی، اشاره به وجود تمام معنای زیربنای جامعه می‌باشد. آن افکار و نظراتی هم که زمینه را برای حفظ موجودیت اجتماعی فراهم آوردند، بعدها در جوامع طبقاتی به نهادهای رسمی تبدیل گردیدند. لذا بدین شکل و بر اساس همین، بنیان پدیده "سیاست" گذاشته شد.

سیاست و ایدئولوژی به‌طور فشرده با مساله تولید در ارتباط بوده، بر بنیان‌های آن ظهور یافته و لذا در حفظ آن نیز مصرند. تقسیم کار سبب افزایش تولید شده و در همان اوایل گسترش اجتماعات، میان زن و مرد تقسیم کار صورت پذیرفته و با گذر زمان و افزایش جمعیت و مرتبط با آن افزایش تولید، خاندان سر برآورد. این نهاد برای اولین بار شروع به گردآوری محصول نمود و متعاقباً بعدها دامداری و کاشت و برداشت ترویج یافت. سپس شغل و حرفه‌های یدی ایجاد شدند که این نیز انسان را مجبور به تقسیم کاری در امر تولید به‌وسیله نیروی جسمی و فکری ساخت. نهایتاً این‌ها در عین حال و همراه هم موجب ترویج سیاست و ایدئولوژی شدند.

همزمان با پیشرفت تولید و سازماندهی اجتماعات انسانی و در گرماگرم کوشش‌ها و نبردهای انسان بر ضد طبیعت و دیگر جوامع، همچنین به سبب ضرورت حیات‌بخشی به حکمرانی‌هایی که برپا شده‌اند همانا پدیده سیاست بر بستر جوانب زمان و چگونگی مبارزه، به تلاش ظهور می‌یابد. علی‌رغم آن، امر سیاست در تلاش است که به چه شکلی می‌توان از لحاظ جنبه‌های عملی زندگی، سازماندهی مناسبی برای پیشبرد مبارزات خود برگزید. در دوران کمون اولیه، فرمانروایانی موفق شدند در برخی امورات پیروزی بدست بیاورند که این، احترام و فرمانبری توده‌ها را به دنبال داشته است. آنهایی که به دنبال محافظت از منافع جامعه بر اساس آن ایدئولوژی که از محدوده‌ای مشخص برخوردار و همسنگ است با پیشرفت‌های تولید که انسانیت بدان دست یازیده، بودند، نوعی ساختار سیاسی را طرح‌ریزی نمودند. این کار نیز صحیح بود. اما همزمان با افزایش تولید، ایده نیز بیشتر رواج و سیاست بیشتر و بیشتر تعمق یافته و به چنان ضرورتی مبدل شد که دیگر روی‌گردانی از آن غیر ممکن بود و چه بسا توانست با فعالیت‌های تولید و گسترش اجتماعات همسو گردد.

تقسیم کار راه را برای ایجاد سیستمی اجتماعی پیشرفته‌تر گشود که همانا ویژگی‌های مختلف طبقاتی در آن بارزتر بود. مرحله افزایش محصول، مرحله‌ای است که در آن جدایی میان کار جسمی و فکری آغاز گرفت و در این مرحله نیز کسانی که به کار فکری مشغول می‌شوند، بدون انجام کار جسمی و کشیدن رنج و زحمت، براحتهی به زندگی روزمره‌شان ادامه می‌دهند. بدین شیوه این قشر بر پایه اتحاد میان عشایر و نیروهای سیاسی شکل گرفته و این سیر تحول نتیجتاً گامی شد در جهت تشکیل و تشکیل همه مؤسسات و نهادهای دیگر. این سیستم‌ها و سازمان‌های اجتماعی که در این مرحله در نتیجه اشکال یکپارچگی طایفه‌ها و عشایر ظهور یافتند، مساله‌ای توافقی نبود، بلکه احتیاجاتی مانند مسایل امنیتی، فعالیت‌های تولید و دستاوردهای اجتماعی ضرورت و تشکیل آن اتحادها را تحمیل می‌نمود. بدین خاطر که به ابزاری جهت شاکله‌بندی اداره و مدیریت سیاستی تحت نام همان سیستم تبدیل گردد.

پس سیاستی که بر بنیان تولید اجتماعی و تقسیم کار ظهور یافته، همانا ابزار به‌تمام معنی پدیده "اقتصاد" است که آن نیز از لحاظ کارکردی، دستورالعمل و امر سیستم و سازماندهی جامعه، طبقه و خلق را برجسته می‌نماید. به‌طور مختصر؛ سیاست و ایدئولوژی پدیده‌هایی هستند که به پیشرفت تولید و حفظ آن کمک نموده و چه بسا بر بنیان تولید سر برآورده و هر یک از آنها مستقلاً نماینده نهاد و مؤسسه‌ای می‌باشند. ایدئولوژی عبارت از سازماندهی افکار و تئوری مختص به طرح‌هایی که در امر افزایش سطح تولید اجتماعی دارای نقش می‌باشند. پیشرفت‌ها و توسعه‌هایی که انسانیت از این لحاظ بدان دست یافته، به تنهایی کافی نیست و احتیاج به برنامه و طرحی آنچنانی دارند تا بتوانند ایدئولوژی را عملی سازند.

اینگونه، سیاست نقش خود را بازی نموده و برنامه‌ها و طرح‌ها را می‌آفریند که منافع جوامع را در برداشته و در محتوای نهادها و مؤسسات مختلف حیات انسانی، برجسته می‌گردند. در بنیان هر نهادی، ایدئولوژی و سیاست وجود دارد اما باید دانست که خود آن نهادها و یا مؤسسات، تحمیل‌گر ایدئولوژی و سیاست نمی‌باشند. اگر اجتماع در تنگنا و بحران قرار گیرد، مسلماً عدم رهایی از آن بحران‌ها و تنگناها سبب فروپاشی اتحاد خلق و جامعه و انقلاب و لذا ظهور چندین ایدئولوژی مختلف اما نامنسجم و فروپاشیده خواهد شد. به همین دلیل عدم ایجاد زمینه پیشرفت و توسعه، سبب ناامیدی و ناباوری اجتماع گشته که تحت تأثیر ایدئولوژی خاصی به سر برده و لذا آن را به سوی سرپیچی و انحراف سوق می‌دهد.

کردستان از لحاظ ایدئولوژیکی و سیاسی در عقب‌ماندگی بزرگی به‌سر می‌برد که آن‌هم بر اثر ته‌مانده‌های ایدئولوژیکی و سیاست‌های رسمی بیگانگان می‌باشد. در نتیجه این وضعیت جامعه و اقتصاد، امروزه نفوذ و سیطره استثمار با کمک زور و خشونت به وجود آمده است. ایدئولوژی‌ای که امروزه در کردستان متداول بوده و در نتیجه وضعیت‌ها و مراحل تاریخی بزرگ به‌وجود آمده‌اند، عبارت است از؛ خیانت و تسلیمیت

طبقات بالایی و مزدور داخلی که در نتیجه ایدئولوژی انکار و امحای ملت‌های فرادست به‌وجود آمده است. پیشرفت ملی در میهن ما، به خاطر ظلم و ستم اقتصادی، سیاسی، و روشنگری بیگانگان در سطحی ضعیف مانده است. به این خاطر هم تضاد طبقاتی به اندازه لازم رشد نکرده و این امر هم سبب مانعی در پیدایش ایدئولوژی و سیاستی که در خدمت منافع طبقات ستمدیده باشد، تبدیل شده است. در نبود وضعیت و زیربنایی پیشرفته اقتصادی نمی‌توان چشم‌انتظار پیشرفت و توسعه فکری بود. به‌اندازه عقب‌ماندگی از لحاظ اقتصادی و منابع فکری در کردستان، سبب رشد و نمو فکری و سودجویی بیگانگان از لحاظ ملی و طبقاتی شده است. به خاطر عقب‌ماندگی‌های اقتصادی، ایدئولوژیکی و سیاسی در کردستان رژیم‌های استثمارگر بیگانه هر چه بیشتر سلطه و تحاکم خود را به آسانی حفظ کرده، قادر به سرپوش‌گذاشتن حقیقت خویش به شیوه‌ای زیرکانه بوده و ظلم و استثمار خویش را به نحوی گسترده‌تر به انجام رسانند.

وضعیت ایدئولوژیکی و سیاسی‌ای که امروزه در کردستان متداول است، منشأ خود را از شوونیسم ملی سرمایه‌داری امپریالیسم و از طرف دیگر از ته‌مانده‌های ایدئولوژیکی قرون وسطی می‌گیرد. این روش هیچ‌گونه خدمتی جهت پیشرفت و توسعه جامعه کردستان به ارمغان نیاورده، عکس آن در جهت محافظت و پابرجاماندن وضعیت و به یغما بردن زیربنای کردستان و تداوم ظلم و جور برای عوامل خارجی و بیگانگان تلاش و مبارزه‌ای مستمر به خرج داده است.

این وضعیت ایدئولوژیکی و سیاسی که بر اساس زیربنایی عقب‌مانده به‌وجود آمده جهت نابودی جامعه کردستان پیشبرد داده شده است. برای از بین بردن این زیربنای مادی عقب‌مانده هم لازم است که این وضعیت ایدئولوژیکی و سیاسی را که در همدیگر تنیده‌اند درهم شکنیم. باید جهت پیشرفت و توسعه مبارزاتی در برابر دشمن و اتحاد با دوستانی که از لحاظ ایدئولوژی و سیاست به‌ما نزدیک‌اند، آن دسته از طبقات و کاتگوری‌ها را شناخته و به شیوه‌ای به‌جا و درست تحلیل کنیم.

آن واپس‌گرایی که از لحاظ ایدئولوژی و سیاسی در میهن ما متداول گشته و همچنین آن ارتجاع و عقب‌ماندگی فکری که در میان خلق دیده می‌شوند خودبه‌خود و به‌طور ناخودآگاه به‌وجود نیامده‌اند، بلکه وابستگی فکری، مزدوری، انکار هویت ملی و عقب‌ماندگی در نتیجه پروسه‌ای طولانی‌مدت تاریخی به‌وجود می‌آیند. درک و شناخت ایدئولوژی و سیاست طبقات در کردستان و پروسه توسعه و اشاعه آنها در میهن‌مان، احتیاج به تحلیل و تفحصی دقیق و ریزبینانه داشته و همچنین پروسه اتحاد فکری نیروهای مقتدر کردی و توسعه آن را در اجتماعات کردستان می‌طلبد.

امروزه، وضعیت سیاسی و ایدئولوژیک در کردستان بسیار عقب‌افتاده است و حتی می‌توان گفت که این وضعیت عکس رشد تمدن انسانی می‌باشد. قرن‌هاست که در دوران سلطه‌گری استعمارگران بیگانه، مخصوصاً در مراحل اقتدار کاپیتالیسم، زیربنای اجتماعی خلق کردستان به وسیله رژیم‌های استعمارگر و مقتدر ترک‌ها، فارس‌ها و عرب‌ها متلاشی شده و هویت و توان فعالیت را از آنها سلب کرده‌اند. همچنین آن را از اصل خویش در تمام عرصه‌های مختلف پیشرفت‌های تمدنی، بویژه از لحاظ سیاست و ایدئولوژی دورساخته‌اند.

زندگی اجتماعی خلق‌مان نسبت به زندگی متعارف جامعه انسانیت عقب‌مانده‌تر است. این در حالی است که انسانیت از طریق روبه‌روشدن با نیروهای طبیعی و استعمارگر توانسته سیستمی اجتماعی بیافریند که از هر لحاظ در اوج پیشرفت باشد. اما تاکنون هنوز هم جامعه کردها بخاطر تسلط قدرت‌های استعماری، در بستر زیربنایی عقب‌مانده و متضاد با آداب و رسوم مبارزاتی انسانیت به‌سر می‌برد. تمامی روابط طبقاتی مرتجعانه که باقی‌مانده دوران برده‌داری تا سرمایه‌داری‌اند، در ساختار جوامع کردستان با همدیگر درآمیخته‌اند. هر آن چیزی که در کردستان مرسوم می‌باشد، عبارت از وابستگی به استعمارگران است. این نیز در نتیجه مزدوری نیروهای حاکم داخلی بوده است که در هر شرایطی، موجودیت خود را حفظ کرده‌اند. گذشته از اینکه خلق‌مان از طرفی در نبرد با مشکلات اجتماعی بوده، اما از طرف دیگر به درازای تاریخ تا به امروز

در وضعیت بردگی و عقب‌ماندگی به سر برده است. نیروهای فوق‌الذکر خلق‌مان را تحت حاکمیت استعماری تنها گذاشته و نیز به خاطر تاثیرهای ایدئولوژی بیگانه، فرهنگ ملی و شخصیت ملی نزد او جذاب نبوده و لذا از آن دور گشته است. از دهه ۵۰ به بعد با نفوذ سرمایه‌داری در شمال‌غربی کردستان طبقه حاکم و اقتدارگرای داخلی، تسلیم‌شدن و مزدوری را به اوج رسانده و رواج دادند. این نیز، امر گسست فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را در متن جامعه افزایش بخشید. حال جهت حاکمیت و سلطه بر یک خلق، بایستی سیاست و ایدئولوژی خاصی را بر او تحمیل نمود. لذا می‌بینیم که حکومت‌های استعمارگری با تحمیل سیاست و ایدئولوژی توتالیتر، از هیچ رفتار ناشایست و اعمال غیرانسانی در حق خلق ما فروگذار نکرده‌اند.

همانا ایدئولوژی‌ای انقلابی، نقش حایز اهمیتی را در بیداری اجتماع و آزادی عقیده و مفاهیم خاص زندگی روزانه و آینده جامعه و خروشانیدن آن انقلاب بر ضد نیروهای استعمارگر، اقتدارگر و حاکم داراست. هر خلق و یا طبقه‌ای که از ایدئولوژی خاص خود برخوردار نشده است، معمولاً در طول تاریخ به‌طور مستمر با نابودی و یا ازخودبیگانگی (آسیمیلیاسیون) روبه‌رو گشته‌اند. اگر خلق‌ها و طبقات ستم‌دیده، در رویارویی با نیروهای حاکم داخلی و استعمارگر، خود را به نیروی سیاسی عظیمی مبدل نسازند، مسلماً نخواهند توانست زنجیرهای بردگی را در هم بشکنند. تبدیل‌شدن طبقات و خلق‌های حاکم به نیروی سیاسی، تنها از طریق تجزیه و تحلیل صحیح حوادث و پدیده‌ها و اتکا بر ایدئولوژی آن‌چنان که اهدافش به وضوح تشریح شده و نیز با تأسیس سازمان‌هایی که هدفشان آزادی جامعه میهن خویش است، امکان‌پذیر می‌باشد.

رژیم‌های استعمارگر کاملاً بر اهمیت سیاست و ایدئولوژی واقف بوده و می‌دانند که چگونه به وسیله‌ای جهت رسیدن به آزادی تبدیل می‌گردد. به همین خاطر نیز خلق‌مان را از حیات سیاسی و ایدئولوژیک گسسته و برای آسیمیلیاسیون آن تحت لوای ملی‌گرایی با ممانعت از اندیشه و دیدگاهی مستقل، از لحاظ فکری آن را دنباله‌رو خود ساخته است. همچنین از منظر

سیاسی، در سخت‌ترین وضعیت استعمارگری، با آن دشمنی کرده و با کشیدن زنجیره نقشه‌های به‌اصطلاح قانونی، راه را بر ظهور هر نوع سازمانی که مهر و نام خلق‌مان بر آن باشد بسته است. گذشته از آن، سازمان‌هایی که از متن جامعه کردستان برخاسته و تحت کنترل و فرمان آنها بوده‌اند، از طریق همین‌ها که متشکل از احزاب، نهادهای و مؤسسات بوده و در بستر شرایط آن زمان خود سر برآوردند، بافت سیاسی جامعه کردستان را تحلیل برده و از هم متلاشی ساختند.

همانطور که در گذشته سیاست و ایدئولوژی نقشی حایز اهمیت در سرنوشت خلق‌ها و طبقات ستمدیده داشته‌اند، امروزه نیز در تحقق و رسیدن به رهایی خلق‌ها و طبقات نقش مهم‌تری ایفا می‌نماید. برای خلق ما نیز سیاست و ایدئولوژی نقش عظیمی ایفا می‌نماید. زیرا، برای اینکه خلق‌مان از استعمار و رژیم‌های فئودال - کمپرادور رهایی یابد، بایستی ضرورتاً از ایدئولوژی و سیاستی مستقل برخوردار گردد.

رژیم‌های استعمارگر با استفاده از همه راهکارها در صدد است که از پیشرفت‌های سیاسی و ایدئولوژیک که خلق‌مان کسب نموده جلوگیری نماید. همگام با آن ایدئولوژی و سیاست رفرمیست‌ها و سوسیال‌شوون‌ها نیز گسترش یافته که البته همان نقش را ایفا می‌کنند. همچنین این دو سازمان چنان عملکردشان را برجسته جلوه می‌دهند که انگار از مشروعیت برخوردار می‌باشند. بنابراین استعمارگری و سوسیال‌شوون‌های اجتماعی بر اساس قواعد همان مشروعیت‌بخشی عمل و چنان وانمود می‌کنند که انگار خلق کرد بخشی از خلق ترک، فارس و عرب بوده و به قصد آسیمیلیاسیون آن، زیر سایه‌بان ملی‌گرایی اینگونه آب به آسیاب‌شان می‌ریزند.

بورژوازی ملی و ارتجاع داخلی در جهت فروپاشی و برهم‌زدن فعالیت انقلابی خلق‌مان در زمینه ایجاد برخی رفرم‌ها، تلاش فراوانی به انجام می‌رسانند. این چنین سعی می‌کنند که بر عمر رژیم استعمارگر ترکیه بیفزایند. همانا در کردستان، برای اینکه بتوان در عین زمان برای مقابله با ایجاد ایدئولوژی اداره‌جات استعماری که برای نابودی خلق‌مان ایجاد

شده‌اند. راهکاری یافت، بایستی فعالیت و مبارزه‌ای بر ضد شوونیسم اجتماعی ترویج داده شود که تظاهر به نمایندگی تمامی اقشار اجتماعی می‌نماید. این را نیز باید دانست که با جذب خلق‌مان جهت فعالیت در تطور بورژوازی داخلی و نیز انکار میهن خویش، آزادی و رهایی به تحقق نمی‌پیوندد.

کردستان که صاحب و سرچشمه بسیاری از ثروت‌های طبیعی زیرزمینی و روزمینی است، از طرف خیلی از دولت‌های استعمارگر مورد تجاوز و جنگ و خونریزی قرار گرفته و در مراحل تاریخی از طرف فارس‌ها، مقدونی‌ها، یونانی‌ها، رومی‌ها، و ساسانیان به جولانگاه جنگ مابین آنان تبدیل شده است. زمانیکه هر دو امپراطوری ساسانی و بیزانسی در موقعیت تغییر و تحول تاریخی از برده‌داری به فئودالی به‌سر می‌بردند، امپراطوری عربی اسلام در صحرای عربستان سر برآورد و در میانه سده هفتم میهن ما را به اشغال خویش درآوردند. همچنان که سیستم فئودالی را تأسیس نمودند، به همین طریق هم توانستند سدی در برابر روشنگری و زبان کردی ایجاد نمایند. در حالی که بعضی از طبقات اجتماعی نظیر آغاها، فئودالها و رهبران عشایر بدان ایدئولوژی هم روی آوردند و در خدمت توسعه ملت‌های ترک، فارس و عرب قرار می‌گرفت، برای کردها به مانعی بزرگ در راه توسعه ملی و پیشرفت اجتماعی مبدل گشت. هر چند که اقتدار عرب‌ها از سده دهم به بعد از کردستان رخت بر بست اما همچنان تأثیر ایدئولوژی اسلامی تا روزگار ما ادامه داشته و به وسیله‌ای برای طبقات فرادست داخلی تبدیل شده است.

ترک‌ها در میانه سده یازدهم از طرف آسیای میانه روی به خاورمیانه نهادند. امپراطوری عثمانی در سده چهاردهم در آناتولی تأسیس و در سده پانزدهم پیشرفت نمود. همچنین امپراطوری صفوی نیز بدین طریق پیشرفت کرده و در سده‌های شانزدهم هر دو امپراطوری با همدیگر کردستان را دستخوش جنگ‌های خونین مابین خویش ساخته و کشت و کشتار بی‌رحمانه‌ای صورت دادند. عثمانیها به خاطر سنی‌بودن‌شان توانستند خلق کرد را بیشتر به‌سوی خود جلب نمایند. سلاطین عثمانی و

صفوی ایران برای تداوم اقتدار و سلطه خویش در کردستان از تفاوت‌های مذهبی بسان ابزاری ایدئولوژیکی جهت تفرقه و جنگ و نفاق در میان خلق‌ها استفاده کرده و بدین شیوه از عدم اتحاد و انسجام آنان سودهای کلانی بردند. با آمدن اسلام و جایگیری دین زرتشتی که ایدئولوژی مستقل کردها بود و استقرار ایدئولوژی اسلامی که ابزاری نیرومند در دست اقتدارگرایان خارجی بود، به منشایی برای انکار و امحای ملی و سودجویی بیگانگان تبدیل شد و تا روزگار ما به شیوه‌ای عمیق این تأثیر ادامه دارد. در ابتدای سده شانزدهم هر دو دولت صفوی و عثمانی شروع به تصاحب و استعمار کردستان نموده و در نتیجه جنگی ایدئولوژیکی، سیاسی و نظامی طولانی‌مدت کردستان در پیمان قصر شیرین در سال ۱۶۳۹ به دو بخش تقسیم شد. در حالی که کردها نتوانستند اسلام را بسان ابزاری برای استقامت، استقلال ملی و پایداری خویش به کار بگیرند، عکس آن اسلام، نقش بزرگی در عدم استقلال ملی کردها بازی نمود. چونکه ایدئولوژی عشایر کردها تحت تأثیر اسلام شکل گرفته بودند. آن ایدئولوژی‌ها هم تسلیمیت، نوکری، انکار و سودجویی در جهت وابستگی به بیگانگان را ترویج می‌دادند. سیاست چاره‌یابی تضادها مابین عشایر کردها از راه سلطه مرکزی ایران و عثمانی‌ها تا روزگار ما ادامه داشته است. به همین خاطر وضعیت عادی و حتمی است که در عقب‌ماندگی قرار بگیرند.

خلاصه اینکه هیچ گونه تغییر و تحولی ریشه‌ای در سیاست عشایر کردها و شاهنشاه ایران و سلاطین عثمانی در سده‌های ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹ روی نداده بلکه تنها، تغییری که صورت گرفته باشد عبارت از تقسیم قدرت میان عثمانیان و ایران بوده و عشایر کردها هم بسان گذشته مزدور و وابسته باقی مانده‌اند.

در سده ۲۰ زمانیکه شرایط خارجی برای استقلال مهیا بود نیرویی آنچنانی در میدان نبود که سکان کردها را به‌دست بگیرد. بلکه تنها نیروهای فنوئدال موجود و به همان روش‌های قدیمی در تداوم نوکری و مزدوری خویش اصرار می‌کردند. در نتیجه این مزدوری و شیوه جدید

سلطه و اقتدار بار دیگر تقسیم کردستان به وقوع پیوست و با انعقاد پیمان لوزان در سال ۱۹۲۳ کردستان به چهار بخش مابین ترکیه، ایران و سلطه عربها تقسیم و بدین صورت اتحاد ملی کردها درهم شکسته شد.

ایدئولوژی‌های رسمی نظام‌های حاکم در کردستان وسیله تحکیم و مشروعیت‌بخشی به موقعیتی است که اقتدار دولتی در جامعه کرد ایجاد نموده است. موقعیت ایدئولوژی رسمی به عنوان قالب‌های اساسی ذهنیتی در جامعه تعیین‌کننده است. ادعای ایدئولوژی‌های رسمی در کردستان همانند زنجیری تاریخی مبنی بر اینکه پدیده‌ای به‌نام کرد وجود نداشته و در صورت وجود بی‌اهمیت بوده و در صورت اهمیت‌یابی، آشکارشدن آن بسیار خطرناک می‌باشد.

در آغاز دهه ۱۹۷۰ وجود و یا عدم وجود خلق کرد به عنوان یکی از قدیمی‌ترین خلق‌های جهان مورد بحث قرار می‌گیرد. کردها در وضعیتی تراژیک به‌سر می‌برند. نه در سیستم سوسیالیستی، نه در سیستم سرمایه‌داری و نه در دیگر کشورها جایگاهی نداشتند و هر سه نیز، فاقد برخوردی مبنی بر قبول کردها در درون سیستم خویش را داشتند. در این اثنا مبارزه رستاخیز ملی به پیشاهنگی PKK (رهبر آپو) همزمان با شکل‌گیری جنبش آپویستی و تکوین حزبی آغاز می‌گردد. مبارزه به پیشاهنگی PKK بزرگترین و گسترده‌ترین تلاش کردها در طول تاریخ در راه آزادیخواهی بوده است. به همین سبب رویارویی جنبش پیشاهنگ آن با بزرگترین توطئه تاریخ چندان غیر قابل تصور هم نبود.

فعالیت مبارزه ایدئولوژیک از اهمیت حیاتی و عظیمی برخوردار بوده و با عملکردهای سیاسی و ایدئولوژیک مستقل و مطلوب و وجوب می‌یابد. بایستی کادرها، به طور صحیح در زمینه فعالیت سیاسی - ایدئولوژیک تفهیم گردند. همچنین الزاماً بایستی بر اهمیت و میزان ارزش آن فعالیت در متن اجتماع، واقف باشند. امروزه کادرها بایستی با تلقی سیاست و ایدئولوژی به عنوان اولین حلقه اساسی، تمام شیوه‌های اجرایی فعالیت‌های سازمانی را زیر نرهبین تحقیق و بررسی دقیق قرار داده و خواسته‌های خلق و شرایطی را که در آن به‌سر می‌برند درک نموده و

بپذیرند. همچنین بایستی موضع‌گیری قاطعانه و روشن‌گرانه‌ای بر ضد تمامی آن سیاست‌گذاری‌ها و ایدئولوژی‌هایی که جهت ضدیت با خلق‌مان طرح‌ریزی شده‌اند، داشته باشند. برماست که اندیشه‌ها و موضع‌گیری‌هایی را که متناسب با منافع خلق و میهن می‌باشند، به‌خوبی در یابیم.

جایگاه کردها در تاریخ و تأثیرات ملی‌گرایی

مساله کرد به عنوان یکی از پیچیده‌ترین مسایل خاورمیانه امروزه به مباحثی مابین جوامع بین‌المللی تبدیل شده است. این مساله به لحاظ وسعت و هم به لحاظ شکل دارای پیچیدگی زیادی است. اهمیت این مساله نه تنها در سطح خاورمیانه بلکه در سطح جهانی نیز دارای اهمیت می‌باشد. حتی از نظر جمعیت، جغرافیا و شرایط اجتماعی و سیاسی در منطقه‌ای استراتژیک قرار دارد به همین دلیل نیز از نظر تنوع و پیچیدگی در صدر مسایل جای می‌گیرد.

مساله کرد هر زمان خود را تحمیل کرده و در عین حال با جنگ، خونریزی و قتل عام روبه‌رو شده است. این طرز نگرش که در نتیجه سیاست انکار و امحا از طرف نیروهای خارجی و داخلی بر او تحمیل گشته، مساله را هر چه بیشتر عمیق‌تر ساخته و خلق کرد همیشه مورد انکار قرار گرفته‌اند. حتی می‌توان گفت که کائوس خاورمیانه علی‌الخصوص در عراق از عدم چاره‌یابی مساله کرد نشأت می‌گیرد. تمدن اروپا نیز در قبال راه‌حل این مساله بدون راه‌حل مانده و به خاطر منافع شخصی نتوانسته‌اند راه چاره‌ای بیندیشند. عدم پیشرفت راه‌حل‌های دموکراتیک در خاورمیانه سبب ترقی ناموزون جوامع خاورمیانه و وقوع

رویدادهای تراژدیک فراوانی شده است. بدلیل مسدودماندن راه‌حل‌های دینی، سنتی و سیاسی معاصر خشونت به عنوان تن‌ها راه‌حل‌رهایی از مشکلات مطرح گشته است. به خاطر موقعیت ژئواستراتژیکی کردستان هم بیشتر وقت‌ها نیروها طی روابط سیاسی و مخفیانه خویش، برخوردی غیرانسانی را به عنوان یک راه‌کار سیاسی در پیش گرفته و در این زمینه به هیچ ارزش اخلاقی و انسانی پایبند نمانده‌اند و تا زمانیکه اعراب، کردها را به عنوان اعراب یمنی و ترک‌ها آنان را ترک‌های کوهی و فارس‌ها نیز آن‌ها را از خود بدانند و بسان خلقی ساده‌لوح بنگرند، بدون شک این برخوردهای سیاسی به میان‌آمده هم نخواهد توانست مساله را چاره‌یابی کند. عصیان‌ها و کوچ‌های اجباری و رویدادهای مشابه همه و همه دال بر صحت این ادعاهاست.

در قبال برخوردهای نامناسب با این پدیده مابین ملی‌گرایی و برخوردهای احساسی و عاطفی باید حداقل به نتایج علمی در خصوص مساله رسیده و بتوان راه‌کاری عاقلانه را ارایه داد. باید بدانیم که طرز برخورد قشر مزدور سنتی نیز نمی‌تواند نقشی در راه‌حل مساله ایفا نماید. عملکردها و نگرش‌های ملی‌گرایانه و سوسیالیستی نیز که ادعای علمی داشتند تا به امروز به نتایج موفقیت‌آمیزی دست نیافته‌اند. این وضع هم به معنای ورشکستگی مدیریت‌های سیاسی است. بنابراین این پدیده به خاطر اینکه حقیقتی اجتماعی است نمی‌توان آنرا انکار کرد. زیرا که تا امروز حقیقت خویش را تحمیل کرده و ادعاهایی که کردها را در چارچوب تکامل دولت‌ملت و عدم دستیابی آن‌ها به دولت منکر شوند، قابل قبول واقع نخواهد شد.

بر این اساس کردها و کردستان دارای واقعیتی اجتماعی بوده که در منطقه‌ای بخصوص و در فرم‌های گوناگون اجتماعی و بویژه فرم عشیره‌ای زندگی کرده، بر تداوم خویش افزوده و بنا بر اکتشافات باستانشناسی، خلق کرد در این منطقه و بنا به خصوصیات منحصر به خویش بسر برده است و علی‌رغم جنگ‌هایی که بر آنان تحمیل گشته هنوز هم بنا به قواعد و اصول اخلاقی - انسانی و در چارچوب دفاع مشروع خود را محافظت

نموده‌اند. همچنین این تحقیقات جامعه‌شناسانه هم دیدگاه‌هایی مبنی بر اینکه کردها از اروپا به خاورمیانه مهاجرت کرده‌اند را بی‌اساس و پایه دانسته و فاقد اعتبار ساخته است.

در این مبحث سؤالی که باید پرسیده شود این است که چرا کردها با وجودی که صاحب دولتی مستقل به خویش نیستند ولی توانسته‌اند وجود و تداوم خویش را حفظ کنند؟ و یا اینکه چرا کردها تا به حال نتوانسته‌اند فرم عشیره‌ای را پشت سر نهند؟

تحقیقات آرکولوژیکی، اتنولوژیکی و ترمینولوژیکی اثبات کرده‌اند که جامعه نوسنگی برای اولین بار در حدود ۱۲ هزار سال ق. م در حوضه‌های داخلی و خارجی سلسله کوه‌های توروس-زاگرس روی داده است. این عصر از لحاظ گسترده‌گی و مدت زمان، اساسی‌ترین دوره تشکیل‌دهنده ساختارهای روحی و ذهنی بشری است. خلق کرد در این عصر نقش بسزایی را ایفا نموده و حتی بیشتر از دیگر خلق‌های منطقه این مرحله از تکامل را زیسته‌اند. انرژی و نیروی خویش را از این عصر گرفته و به همین خاطر فرم عشیره‌ای که امروزه هم در میان کردها تداوم دارد از مرحله نئولتیک نشأت می‌گیرد. حتی می‌توان گفت که عدم پیشرفت ذهنی کردها به خاطر محدودماندن آن‌ها به این عصر می‌باشد.

فرهنگ؛ زراعت و اهلی‌کردن حیوانات و تولید ابزار مادی اجتماعی و تداوم آن در حال حاضر نیز از این امر سرچشمه می‌گیرد. کردها از نژاد آریایی هستند که سومریان آن‌ها را بدین نام خوانده‌اند. آر و آرد در زبان سومری به معنای گاو آهن و زمین شخم زده می‌باشد و در زبان کردی آرد (ئه‌رد) و در عربی هم ارض معنا می‌شود. واژه "کور" در زبان سومری به معنای کوه می‌باشد و پسوند "تی" صفت نسبی است و کورتی به معنای مردمان کوه‌نشین یا کوه‌نشینان است. آشوریان آن‌را ماتا و مادها به معنای سرزمین‌های معدن‌خیز، همچنین لویی‌ها آن‌را به گوندوانا به معنای سرزمین مرتفع، به زبان یونانی کوردیانا و کوماگنه به معنای مردمان چادرنشین و شبان نام نهاده‌اند. در زمان اعراب، اکراد و در زمان

سلجوقیان به این منطقه کردستان اطلاق شده است و در قرن ۱۹ و ۲۰ در ادبیات دنیا به وفور اسامی کرد و کردستان مورد استفاده قرار گرفته است. بر این اساس کردها در مرحله نوسنگی با خلق‌هایی که در آن عصر همسایگان همدیگر به شمار می‌آمدند به شیوهای مسالمت‌آمیز زیسته و آن مرحله را به نام خویش، رقم زده‌اند و اگر در حال حاضر هم صاحب تاریخ مدونی از این عصر نیستند به منزله خلقی فاقد تاریخ نبوده بلکه صرفاً به مفهوم محرومیت آنان از تاریخ نوشته‌شده سیاسی است. حتی کردها نقشی گسترده‌تر و درازمدت‌تر از ایالات متحده و اروپای امروزی در پیشرفت بشری ایفا نموده و در حکم خلقی هستند که فرهنگی تأثیرگذار بر عصر را آفریده و در جهان گسترش داده‌اند.

سومریان، هوری‌های کوهستانی، گوتی‌ها و کاسی‌ها را به عنوان متفق اصلی علیه بابلیان و آکادی‌های سامی‌نژاد پذیرفته‌اند. همچنانکه متفقان، حکومت خاندانی سارگون آکادی را برانداخته‌اند، خاندان‌هایی از گوتی و کاسی‌ها نیز به مدت زیادی به اداره شهرهای سومری پرداخته‌اند. بسیاری از اشعار و افسانه‌های سومری حتی امروزه هم موجودیت خود را از لحاظ شکل و محتوا در فرهنگ عشیره‌ای کرد، تداوم می‌بخشند. ساختار زبانی هوری نیز آریایی است. هوری‌ها اولین حلقه اساسی برای اشاعه فرهنگ سومر به مناطق آناتولی، قفقاز و از طریق شمال غرب ایران به آسیا می‌باشند. در واقع می‌توان گفت که هوری‌ها اجداد کردهای امروزی می‌باشند.

حملاتی که از جانب سومریان، بابلیان و آکادی‌ها بر این مناطق صورت می‌گیرند، با مقاومت‌های نیرومندی مواجه و مجبور به عقب نشینی می‌شوند. به همین دلیل در زمان تهاجم، کردها جهت دفاع از خود به کوه‌ها پناه می‌برند؛ از جامعه‌ای اتنیک - محور برخوردار بوده و به خاطر اقامت و سکنی‌گزیدن در کوه‌ها از لحاظ شهرنشینی کمتر پیشرفت کرده‌اند. هر چند اجداد کردها در اعصار اولیه دارای فرهنگ پدرسالاری قوی بوده‌اند، اما مرحله طبقاتی‌شدن را به طور ریشه‌ای تجربه ننموده‌اند. با اینکه دارای نظام هیرارشیک بسیار قوی‌ای بودند، اما ضعف جریان

طبقاتی شدن ناشی از تأثیر کوچ‌نشینی عشیره‌ای متکی بر کوهستان می‌باشد. میتانی‌ها، اورارتوها، کاسی‌ها، خاندان‌های آشوری آموری الاصل و امپراطوری بابل با توافقاتی که مابین خویش در عین تهاجم به مناطق آن‌ها صورت می‌گیرد، با تشکیل سیستم سیاسی "کنفدراسیون‌های" عشایری توانسته‌اند آن‌ها را از صحنه اقتدار خارج سازند. مهمترین حمله تمدنی منطقه در عصر برده‌داری، امپراطوری مادپارس است. مادها قبل از اعتلای سیاسی از یک دوره تحول ایدئولوژیک نیرومند گذار نموده‌اند. رهبر توانمند و متفکر این دوران نیز زرتشت می‌باشد. تشکیلات ماد نیز به‌شکل "کنفدراسیون" عشایر می‌باشند. مادها با توجه به تجربه‌ای که از اورارتوها گرفته‌اند می‌توانند امپراطوری آشور را براندازند. جایگاه ماد در تاریخ کردها، ایفای نقش اولیه آن‌ها در عصر کلاسیک برده‌داری است. طولانی‌ترین تاریخ بردگی تحت عنوان عهد عتیق بشری از سومر تا آشور واقعیتی مهم می‌باشد. مقاومت ذهنیت و اراده آزاد که پدران و مادران کردها از هوری‌ها گرفته تا مادها در مرکز آن ایفای نقش می‌کنند. با فروپاشی آشوریان، امپراطوری پارس‌ماد جایگزین آن می‌شود. این بسان سیستمی سیاسی مشترک و یا دولت مشترک مابین پارس و مادها است.

حتی انتقال اقتدار از مادها به پارس‌ها به شیوه‌ای خاندانی صورت گرفته و هیچ‌گونه جنگی که دال بر تصاحب اقتدار باشد، روی نداده است. ظهور زرتشت و پیشرفتی که در سال‌های ۷۰۰ تا ۵۵۰ ق.م بسان انقلاب ذهنیت کردی ایفای نقش کرده است. تأثیر فرهنگ زرتشتی از راه فرهنگ پارس‌ماد صاحب نفوذ بوده و از طریق هلن‌ها نیز بر فرهنگ عرب تأثیرگذار می‌باشد.

پیشرفت ایدئولوژیکی مادها به خاطر تأثیر تفکر زرتشتی در میان آنان می‌باشد. می‌توان در عصر برده‌داری نقش مادها را در برابر ظلم و زور آشوری‌ها و رهایی خلق‌ها در برابر امپراطوری خونخوار آشوری‌ها حائز اهمیت دانست و حتی می‌توان گفت کاوه آهنگر میراث توده‌هایی است که صاحب ارزشی تاریخی برای خلق‌های منطقه می‌باشد. با آمدن هلنیسم؛ بسان پارس‌ها و مادها تغییرات نوینی در تمدن خاورمیانه به‌وجود

می‌آیند. بعد از اینکه اسکندر امپراطوری پارس‌ها را در سال ۳۳۰ ق.م برانداخت می‌توان شاهد پیشرفتی از غرب بر منطقه بود. در اساس، این تغییرات، سنتزی از فرهنگ غرب‌بشرق می‌باشند. در آن زمان "کوماگنه" که مرکز آن‌ها آدیامان بود، تحلیلاتی در مورد فرهنگ هلنیسم صورت می‌داد. بعد از درگیری‌ها و اختلافات امپراطوری پارت‌ها با پادشاهی هلن که بعد از امپراطوری پارس تأسیس شده، از قرن سوم به بعد هم نوبت به درگیری‌های میان امپراطوری ساسانی و روم می‌رسد که باز هم شدیدترین جنگ‌ها در کردستان انجام می‌گیرند. در قرن ۴ و ۵ بدلیل شدت و ادامه جنگ میان دو امپراطوری مذکور، آن منطقه در ظلمتی عمیق فرو می‌رود. اساسی‌ترین ویژگی گروه‌های کردتبار در تاریخ عصر برده‌داری، تمایز طبقات پایینی مقاومت‌طلب درون عشیره با طبقه بالایی خود می‌باشد که با طبقات حاکم همسایگان خود که تمدن‌های نیرومندی را به‌وجود آورده و همکاری مزدورانه‌ای برقرار می‌ساختند.

با وجود این تلخکامی‌ها باز هم نقش کردها در عصر آغازین حائز اهمیت بوده و در تکوین دولت‌های مرکزی و تمام تمدن‌های مهم تأسیس‌شده در ایران، آناتولی، شرق دریای مدیترانه و بین‌النهرین جنوبی همواره نقشی فعال داشته و مشارکت جسته‌اند. نتیجتاً کردها به عنوان سرزمین و مردمان همه مراکز نیرومند در سیستم برده‌داری دوران اولیه ایفای نقش کرده‌اند. بدلیل استقرار آنان در میان دولت‌های برده‌دار همواره مورد تجاوز و اشغال قرار گرفته‌اند. غنای جغرافیایی، شدت فشارهای خارجی، ساختار جزمی عشیره و منافع و بینش تنگ‌نظرانه مانع از تشکیل ساختارهای سیاسی پایدار گشته، اکثراً مرحله‌ای منتهی به تأسیس و فروپاشی تشکیلات سیاسی بی‌ثبات و کوتاه‌مدت مبتنی بر تشکیل فدراسیون‌های عشیره‌ای را سپری کرده‌اند.

سنت فئودالی کردها در دوره ۶۵۰ - ۲۵۰ م پیش‌برد داده می‌شود و از نظر اجتماعی دچار تحول می‌شود. پیشرفت فئودالیسم تمایز میان ساختارهای اتنیکی را نیز با خود به همراه می‌آورد. امپراطوری بیزانس که در حکم رم دوم می‌باشد، در پی دستیابی به مزوپوتامیا است. در حالیکه

مبارزه اجتماعی تحت سکوت دینی انجام می‌گیرد، درگیری‌های اتنیک‌ی ظاهراً در پوشش قوم صورت می‌گیرند. به موازات درگیری‌های سیاسی-نظامی درگیری‌های مذهبی-دینی روی می‌دهند. حضرت محمد در میان قبایل عرب و در دوره ظلمت و جهالت آن دوره بسان خورشیدی طلوع می‌کند. قرون ۶ و ۷ میلادی دوره ظهور و صدور اسلام‌اند. فتوحات پشت سر هم و این بار از جنوب تا دروازه‌های کردستان لشکرکشی می‌شود. در جای جای کردستان مرحله اسلامیت آغاز می‌شود. ایرانیان به مذهب شیعه روی آورده، تمایزات خود را حفظ نموده و با اصرار بر دین زرتشتی و پوشش ضعیف اسلامی یعنی علویت به دفاع از اتنیک و قومیت خود می‌پردازند. هر چند اسلام از لحاظ لغوی ندای صلح‌طلبی را تداعی می‌کرد اما در واقع یک ایدئولوژی پرنفوذ جنگ ملی اعراب است. اسلام به عنوان ایدئولوژی فئودالیسم مدعی بازسازی کلیه جوامع خاورمیانه است. ایدئولوژی توحیدی که بستر اجتماعی را برای گسترش و رشد امپراطوری اسلام فراهم می‌کند. در واقع، بستر ایدئولوژیک اقتدار تک‌نفری یعنی سلطنت است. خاندان اموی و عباسی دوره اوج امپراطوری عرب را نشان می‌دهند. خط درگیری‌های میان عباسیان و سلجوقیان باز هم از کردستان می‌گذرد. بخش وسیعی از جنگ‌های بیزانس و نیروهای سلطنتی بصورت تصرف و بازپس‌گیری شهرها و مناطق کردستان صورت گرفته است. کار اسلامی‌کردن کردستان این چنین به پایان می‌رسد. فرهنگ اسلامی، فرهنگ مسیحی و سریانی و ارمنی را به درجه دوم تأثیرگذاری و نفوذ می‌راند. با ورود اسلامیت و گسترش آن در خاورمیانه و علی‌الخصوص در کردستان جنگ اقتدار بعد از وفات حضرت محمد صورت می‌گیرد. نزاع و جنگ بر اثر تناقضات دیدگاهی در مورد اسلامیت و با قرائت شیعی و سنی که نمایندگی آنرا امویان و عباسیان برعهده می‌گیرند، به ابعاد بیشتری روی می‌نهد. در واقع، قتل‌عام کربلا منازعه و جنگ برسر تصاحب اقتدار اسلامی است. این چالش و تناقضات و تداوم جنگ باعث می‌شود که اقتدار را امویان به‌دست بگیرند و تسلط خویش را بر طبقات پایینی جامعه اعمال نمایند. به همین خاطر امویان حاکمیت خویش را بیشتر در شهرها و

دشتها بوجود می‌آورند. این در واقع باعث تقسیم اقوام شده و مفهوم قوم نیز رشد می‌یابد. کسانی هم که در اقتدار جایگاهی ندارند از لحاظ فرهنگ و زبان عقب‌مانده‌تر مانده، در واقع بازمانده‌های اتنیسیته‌اند که در کوه‌ها باقی می‌مانند. حتی حضرت محمد در هنگام رویارویی با چنین برخوردهایی می‌گوید: «ما بین عرب و عجم تفاوتی وجود ندارد.» این نیز، حاکی از آن است که محمد نیز خطر ملی‌گرایی دینی را احساس کرده بود.

تأثیر اسلام بر روی کردها در این چارچوب قرار دارد. طبقات سنتی و بالایی عشیره و امیرنشین‌های زمیندار نخستین قشری بودند که تسلیم شدند. آنان با خاندان‌های اموی و عباسی ارتباط برقرار کرده، تفسیر سنی و رسمی اسلام را پذیرفته و تمامی پیوندهای خود را متناسب با قشر حاکم تنظیم کردند. اسامی، شیوه زندگی و حتی اصل و نسب خود را به اعراب پیوند داده و انحراف به سوی انکار خود را متناسب با منافع خویش دیده‌اند. در مرحله فتودالیسم بیشتر امارت‌های کرد که به شکل دولت تأسیس شده بودند و قوم و اقلیت‌هایی که در منطقه می‌زیستند با کردها وارد پیمان‌هایی می‌شوند. با آمدن ترک‌ها به خاورمیانه در سده‌های ۱۱م. و به خاطر ضعف نیرو مبارزه، با کردها وارد توافقاتی شدند تا بتوانند منطقه را تحت سیطره خویش درآورند. اولین توافق آن‌ها نیز در برابر امپراطوری رم بود. حتی در تأسیس جمهوری آتانورک کردها صاحب و بنیانگذار اصلی بوده‌اند. همچنین در مرحله سلجوقیان با کردها وارد توافق می‌شوند. می‌توان گفت آن مرحله، دوران توافقات کرد و دیگر اقوام همسایه بوده که توانسته‌اند در تاریخ تمدن نقش قابل توجهی را عهده‌دار باشند. آخرین لشکرکشی‌های بزرگ اسلام، تحت نام اسلام و سنی‌گرایی توسط سلاطین ترک‌تبار صورت گرفته و خط درگیری میان عباسیان و سلجوقیان باز هم کردستان می‌باشد. آلپ ارسلان سلطان سلجوقی در جنگ ملازگرد نیروهای بیزانس را از کردستان بیرون می‌راند. جنگ‌های صلیبی و حملات مغولان در قرن ۱۳ و ۱۴ خسارات و شکست‌های زیادی بر منطقه وارد آورد. این بار خط سنتی جنگ و تجزیه در میان صفویان به مرکزیت ایران و عثمانی‌ها به مرکزیت بالکان و آناتولی کشیده می‌شود. این وضعیت

بنوعی دوگانگی ساسانی-بیزانس را تداعی می‌کند. با پیروزی یاوز سلیم در جنگ چالدران همراه با قشر سنی کردها مرز کلاسیک شرق در شرقی‌ترین نقطه کشیده می‌شود. بدین ترتیب بنیان تجزیه شروع می‌شود. در معاهده قصر شیرین در سال ۱۶۳۹ کردستان تجزیه و مرز میان نیروهای آناتولی و نیروهای ایرانی تا به امروز رسماً کشیده می‌شود.

در دوره فنودالیسم کردها به طور رسمی دارای شیوهایی از اقتدار محلی موروثی به شکل حکومت و کشورداری بوده‌اند. اقتدار مرکزی سلطان و اقتدار فنودالیسم محلی به طرز مشترک اداره می‌شوند.

عصر سرمایه‌داری که در آن اقوام و گروه‌های اتنیکی با شعور و آگاهی ملی بپا خواستند برای کردها بیماری لاعلاجی را به همراه خواهد آورد. عصر سرمایه‌داری عصری است که در آن هم بیداری ملی آغاز گشته، دولت ملی تحقق یافته و هم اینکه به بسیاری از گروه‌های مسالهدار اجتماعی و ملی امید چاره‌یابی بخشید. امواج عصر در حال رشد سرمایه‌داری در اوایل قرن ۱۹ خاورمیانه را هر چه بیشتر تحت تأثیر قرار می‌دهد. در برابر امواج سرمایه‌داری و برتری سیاسی، اقتصادی و نظامی امپراطوری عثمانی که نمایندگی منطقه را بر عهده داشت در میان منگنه‌ای قرار گرفته و مابین دوره‌ای قرار می‌گیرد. تمامی مهارت عثمانی‌ها نیز جهت تداوم عمر خویش در جریان این بازی موزانه‌ای قدرتهای سرمایه‌ای آلمان، فرانسه و انگلیس قرار می‌گیرد. فروپاشی امپراطوری همراه با برهم‌خوردن تعادل خارجی در منطقه روی داده است. برهم‌خوردن توازن برقرار شده به رهبری انگلیس علیه آلمان طی جنگ جهانی اول در اروپا، فروپاشی امپراطوری عثمانی را نیز که در حکم متحدی برای آن بود، اجتناب‌ناپذیر ساخته است. بنابراین خاورمیانه به یکباره تحت استعمار کامل در می‌آید. در این دوره جنگ‌های بخش ملی استوار بر اراده مشترک خلق‌های ترک و کرد در آناتولی به رهبری کمال آتاتورک از ماهیتی برخوردار است که جنبه پیشرفته و پایدار آن از غالبیت بیشتری برخوردار بوده است. در عین حال نیز نقش مثبتی در نابودی بازمانده‌های فنودالیسم داشته است. با پاسخگویی به رشد و اعتلای ارزش‌های جاودان خلق‌ها با

شوونیسمی افراطی، نقشی منفی در تحقق دموکراتیزاسیون بازی کرده است. جنبه غالب ماهیت دخالت روبه‌رشد اروپا در اوایل قرن ۱۹ استعمار است. آزمندی حاکمیت و سود بی‌پایان، محرک اساسی و هدف اصلی آنان شکست و به‌اسارت درآوردن خاورمیانه است. "دام کرد" اصطلاحی سیاسی است که باید دقیقاً مورد کالبد شکافی قرار گیرد. خطرناک‌ترین این دام، نوع کارگذاشته‌شده آن به‌دست سرمایه‌داری غرب است. کردها که از اوایل قرن ۲۰ به بعد سعی می‌شود همچون یک ماشه از آن‌ها استفاده شود. به‌ویژه برای انگلیسی‌ها نقش یک اهرم فشار جهت وابسته‌ساختن دولتمردان ترک، عرب و عجم به خود را بازی خواهند کرد. هر چند کردها در صدر قربانیان این دام قرار داشتند ولی به علت عدم توانایی در متحدکردن نیروهای‌شان و نیز محرومیت از امکانات استراتژیک و پراکندگی بیش از حد ارزان‌ترین وسایل بازی هستند.

بعد از متلاشی‌شدن امپراطوری عثمانی، کردستان بیشتر مورد تجزیه قرار گرفته و خشونت و جنگ در آن افزایش یافت. نقش‌هایی که نیروهای نوظهور امپریالیستی و استعمارگر یعنی فرانسه و انگلیس برای خاورمیانه ترسیم کرده بودند، حاکمیت مدیریت کشورهای ترکیه، رژیم شاهنشاهی ایران، موناشری عراق و سوریه-فرانسه دارای اعتبار گردید. در این شرایط که منافع طبقه فوقانی و مزدور کرد محدود شده و به خطر افتاده بود با تحریک بعضی از نیروها به عصیان و شورش برانگیخته گشته که این نیز باعث تشدید ترور و وحشت در کردستان شد.

ترک‌ها، عرب‌ها و عجم‌ها که همسایگان آنان بودند با تأسیس دولت، ضمن راه‌یابی به مسیر پیشرفت سرمایه‌داری، فاصله خود را با کردها افزایش دادند. امتیاز تبدیل به طبقه بورژوا و ملت حاکم در عصر سرمایه‌داری را بر مزایای خود به عنوان طبقه و ملیت حاکم در دوران فنودالیسم افزودند و تمایزات ملی خود را با سیاست‌های داخلی و خارجی مبتنی بر ملی‌گرایی در قالب طبقات به شیوه‌های منافع مشخص، استحکام بخشیدند. با توجه به تاریخچه‌ای مختصری که بیان شد چگونه می‌توان از روانشناسی کرد و یا شخصیت کردی بحثی به میان آورد؟ آیا کردها

قربانیان یک ساختار و نظم‌بندی جهانی شده‌اند؟ آیا کردها در عصر جدید "تمدن دموکراتیک" می‌توانند نقش تاریخی خویش را یکبار دیگر بر عهده بگیرند؟ این‌ها سوالاتی است که باید بسان وظیف‌های اخلاقی و انسانی هر شخص کرد و هر انسان دیگری از خود بپرسد و موضع خویش را در قبال انسانیت به جای آورد.

با ورد آمریکا به منطقه و کردستان در اواخر قرن بیست و اوایل قرن بیست و یک، سیاست خطرناک و متضادی در پیش گرفته شده است. تأسیس دولت فدره کردی از یک طرف و از طرف دیگر اعمال سیاست تصفیه بر روی PKK و بزرگ‌ترین بخش کردستان در ترکیه - جنگی که اعمال می‌شود و نتایج آن- بدون دخالت آمریکا و اتحادیه اروپا غیرقابل تصور است. چونکه این‌ها برای منافع کریه خودشان با استفاده از حيله و نیرنگ‌هایی که وضعیتی به مراتب اسفبارتر از تراژدی فلسطین و اسرائیل می‌آفریند، خلق کرد را با دولت‌های مقتدر حاکم به جان هم‌انداخته و سپس خود از میدان به‌در می‌روند.

ملی‌گرایی در کردستان

تحركاتی که همگام با استعمار سرمایه‌داری در کردستان ظاهر می‌شوند، راه را بر جستجوهای نوینی می‌گشاید. به علت ضعف شدید زیرساخت طبقه بورژوا و نیرومندی ساختار عشیره‌ای و امارات فئودالی و عدم شکل‌گیری بورژوازی، واکنش‌هایی در برابر بورژوازی شدن اقشار ارمنی و سریانی و رشد بورژوازی آن به‌میان می‌آیند. این واکنش‌ها را می‌توانیم به عنوان رده‌های ملی‌گرایی ابتدایی جای دهیم. ویژگی‌های بارز آن‌را می‌توانیم در چارچوب عدم برخورداری از بنیاد ایدئولوژیکی و تکیه بر کردبودنی عاطفی و ساختار سنتی جامعه نشان دهیم. این نوع رهبران ملی‌گرای ابتدایی و فئودال فاقد یک ارزیابی عینی از وضعیت بوده و

ننوانسته‌اند اهداف سیاسی واقع‌بینانه‌ای طرح نمایند. دوست را از دشمن به‌درستی تشخیص نداده و قادر به تغییر و پیشبرد زمان‌بندی و شکل‌دهی حرکت‌های خود نبوده‌اند. از این‌رو، راه بر تلفات عظیمی گشوده، هیچ دستاوردی هم کسب ننموده و بدتر از آن هم نیروهای حاکم با نزدیک‌ساختن خانواده‌های آن‌ها به خود، آنان را به عنوان ابزاری جهت کنترل خلق بکار گرفته‌اند. به عنوان مثال، عشیره بابان که نقش‌بندی‌اند و اولین شورش خود را در سال ۱۸۰۶ در سلیمانیه آغاز کردند و بدرخان بیگ به عنوان عصیانگر قرن ۱۹ بوتان، عصیان سید رضا در سیمی در شمال کردستان ۱۹۳۸ رئیس عشیره کوچ اوشاکی، یزدان شیراز شمال کردستان ۱۸۵۶، دیاربکر ۱۸۵۴ و... در صدر خانواده‌هایی می‌آیند که امپریالیسم و همدستان محلی‌شان بر آنان تکیه کرده‌اند. کردگرایی آنان از مرز ملی‌گرایی ابتدایی فراتر نرفته و نتوانسته است یک جریان ملی و سیاسی پایدار را پدید آورد. علی‌رغم شرایط مساعد در زمان جنگ جهانی اول، رهبری‌های اسماعیل آغا سمکو در ایران، محمود برزنجی در عراق و شیخ سعید در ترکیه که با تشکیل یک برنامه و سازمان متناسب آنتی‌امپریالیستی و دموکراتیک بسیار فاصله داشتند، نقش منفی و ناموفقی در جنبش کرد ایفا کرده‌اند. اکثراً بازی‌های ساده جاسوسان امپریالیستی را رابطه پنداشته و آلت بازی‌های‌شان شده‌اند. تلاش‌های زیادشان نه برای خود آن‌ها و نه برای خلق، نفعی در بر نداشته و تنها خانواده‌های‌شان را به عنوان ارث برای مردم به‌جا گذاشته‌اند. بکارگیری اشخاص ضعیف و شکست‌خورده به عنوان یک وسیله نظارت سیاسی بطور گسترده دیده شده است. PDKی‌ها، طبقه بالای کرد که با استفاده از شرایط ناشی از جنگ جهانی دوم در اندوه دست‌یابی به قدرت و منفعت بسر می‌برد، با تأثیرپذیری از پیشرفت‌های جهانی نهایتاً به‌دنبال دست‌یابی به خودمختاری در صدد اعلام خود به عنوان یک سازمان ملی‌گرای بورژوا برمی‌آید. شرکت‌کنندگان در سازمان، ترکیبی از فئودال و خرده بورژوا هستند. در سازماندهی یک ملی‌گرایی مدرن ناموفق هستند. PDKی‌ها اوایل سعی دارند از پرستیژ شوروی استفاده کنند تا به خودمختاری دست

یابند اما به خاطر ساختار طبقاتی‌شان تحت کنترل آمریکا و انگلیس قرار می‌گیرند. حتی می‌توان گفت به کنترل اسرائیل نیز درمی‌آیند. به خاطر حمایت رئال سوسیالیسم از جریانات چپ، ملی‌گرایی و احزاب وابسته به امپریالیسم از بهترین مهره در جهت کنترل پتانسیل کرد یعنی PDK یی‌ها سود می‌برد و در راستای اهداف خویش جهت‌دهی می‌نماید. احزاب دموکرات (PDK) یی‌ها جهت بلعیدن جریانات انقلابی بکار گمارده می‌شوند و جنبش‌های انقلابی را که از بطن خلق کرد برآمده‌اند متناسب با منافع خویش نمی‌یابند. از طرفی آن‌ها را به منظور تأدیب کردها و تحت کنترل درآوردن‌شان و از طرفی دیگر به منظور کنترل کشورهای همجوار که به نوعی با مساله کرد در ارتباط‌اند، جهت حصول به منافع خویش پشتیبانی می‌کردند. زمانی‌که خلق کرد به مرحله‌ای از هوشیاری ملی نزدیک می‌شود، آنها در ابتدا سعی می‌کنند که عشایر قدیمی، خانواده‌های خوانین و نجبای بورژوا را حاضر نمایند. سلیمان معینی و سعید قرمزی توپراق و تعداد زیادی از مبارزین انقلابی طی توطئه‌هایی که به رهبری بارزانی طرح‌ریزی به قتل می‌رسند. برای آنکه رهبری انقلابی و مستقلی ظهور نیابد در هر چهار بخش از کردستان اقدام به ترور و شکار مغزها کرده و هدف‌شان از این کار، تنها نگه‌داشتن خلق کرد تحت کنترل PDK یی‌های کردگرای ساختگی است.

منطق ملی‌گرایان این است: «وظیفه میهن‌دوستی دموکراتیک را نه خودم و نه اجازه می‌دهم که کسی آن‌را به انجام رساند.» زبانی که کردهای هر چهار بخش کردستان از این گونه احزاب دیده‌اند، با هیچ کدام از مراحل تاریخی قابل قیاس نمی‌باشد. از برقراری خطرناک‌ترین رابطه با هر دولتی که بخواهد برای منافع منطقه‌ای و در راستای منافع ناچیز خانوادگی، رویگردان نیستند. علت اساسی تداوم حیات ملی‌گرایی ابتدایی با وجود این همه شکست، عدم ظهور یک حرکت ملی دموکراتیک، پایدار، درازمدت و موفق کرد می‌باشد، به محض ظهور نیز تصفیه آن به‌راحتی از سوی تشکل‌های ملی‌گرای ابتدایی و به‌دست نیروهای وابسته به آن‌ها صورت می‌گیرد. به عنوان تنها راهحل از این بحران که احزاب ملی‌گرا بدان

گرفتار آمده‌اند تحولی دموکراتیک و بنیادین است و در غیر این صورت، در آینده نخواهند توانست در دادگاه خلق پاسخگو باشند.

PKK و نقش آن در کردستان

PKK به منظور چاره‌یابی معضل آزادی و استقلال کردستان تأسیس شد. اما قبل از هر چیز در صدد چاره‌یابی اولین ساختارهای زیربنایی و روبنایی جامعه از قبیل مسایل ایدئولوژیکی، سیاسی، سازماندهی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی وارد کارزار مبارزه شد. در واقع، جهت رفع مشکلات جامعه خود را سازماندهی نمود. از همان ابتدا PKK بر این امر واقف بود که چنانچه مشکلات ایدئولوژیکی، سیاسی و سازماندهی در کردستان چاره‌یابی شوند، معضل آزادی و دموکراسی نیز قابل حل خواهند بود. این است که PKK قبل از هر چیز ایدئولوژی‌ای را که برای اولین انسان لازم دانسته، برای آخرین انسان هم واجب و لازم می‌بیند و آنرا به عنوان سرلوحه اهداف و برنامه‌های مبارزاتی خویش قرار داده، روز به روز ابعاد و جنبه‌های آن را نیرومند ساخته و با تأکید بر مستحکم‌تر ساختن پایه‌های ایدئولوژیکی خویش که ایدئولوژی سوسیالیسمی علمی و دموکراتیک می‌باشد، اصرار می‌ورزد. همچنین آنرا به عنوان فاکتور اصلی و رمز پیروزی خویش پذیرفته و با ارایه هویت ایدئولوژیکی نوین برای خلق‌ها در سده ۲۱ جهت چاره‌یابی مسایل و مشکلات جهانی و رشد و نمو این ایدئولوژی در عملکردهای پراکتیکی و زندگی روزمره آنرا به منصفه ظهور می‌رساند.

ارزیابی PKK بعنوان حزبی عادی از عدم درک کامل PKK سرچشمه می‌گیرد. هر چند از نظر شکل بسان یک حزب است اما در اصل و جوهر خود از ساختار حزبی گذار نموده است و به یک سیستم تبدیل شده است. آنهم نه تنها در چهارچوب یک خلق بلکه برای کل بشریت، بر مرحله تأثیر گذاشته و آنرا نیز به تحول واداشته و همچنین در صدد تحولی نوین برای خلق‌ها خواهد بود. امروزه کردستان چالش‌برانگیزترین و بحرانی‌ترین

منطقه در سطح دنیاست که به کانون مشکلات انسانی مبدل گشته و بر این اساس PKK در حال حاضر در صدد چاره‌یابی این مشکلات است.

سال‌های ۱۹۷۰ سرآغاز دوره‌ای است که نظام کاپیتالیستی در تاریخ خود دچار شکست بزرگی شد. این نظام بعد از جنگ جهانی دوم به ترمیم خود پرداخته و آمریکا توانسته رهبری آنرا برعهده بگیرد. نظام کاپیتالیستی رئالیستی در اوج عظمت و شکوه خود بود و جنبش‌های رهایی ملی قوی‌ترین دوران خود را می‌گذراندند. در همین مقطع نیز جنبش‌های جوانان در سال ۱۹۶۸ شروع به انقلابات ذهنیتی می‌نمودند. PKK نیز زمانیکه سیستم جهانی مابین هر دو قطب رئال سوسیالیسم شوروی و سرمایه‌داری آمریکایی تقسیم شده بود، ظهور یافت. این تقسیمات به سطحی دست یافته بودند که در سطح جهانی دچار تنگنا و ناتوانی شده بودند. در این مقطع زمانی، حرکت‌های رهایی‌بخش ملی پیروزی‌هایی را تحت انقلاب اکتبر کسب نمودند. در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین و قبل از همه انقلاب کوبا و ویتنام که تحت تأثیر رئال سوسیالیسم قرار داشتند، توانستند که طبقات اجتماعی و خلق را به درجه‌ای از آگاهی و معرفت سوق دهند. ولی با این وجود، تحولاتی که صورت گرفته بودند، به‌دست شوروی از ماهیت خود دور شدند. حرکت‌های اجتماعی از درون دچار خفگی و سرکوب شدند و میان آن‌ها انشعاب به‌وجود آمد. PKK نیز با الهام از این انعکاس‌ها و شرایطی که خاورمیانه را نیز متأثر ساخته بودند ظهور یافت.

چالش‌ها و تناقضاتی که میان امپریالیسم و رئال سوسیالیسم مشاهده می‌شود از یک طرف و از طرف دیگر در حرکت‌های قومی و دینی که در صدد بودند از وضعیت موجود در خاورمیانه جهت رشد و بالندگی خویش استفاده کنند و همچنین انفکاک و اضمحلال تأثیرات فئودالیسم، نیز فرصتی جهت ظهور میلادگونه و پیشرفت یک حرکت ایدئولوژی و سیاسی نوین بر اساس اصول اجتماعی را مهیا ساخته بودند. مبارزات رهایی‌بخش ملی فلسطین و اسرائیل هم نقش و تأثیرات بزرگی در تحولات منطقه‌ای و جهانی داشت. تأثیرات سرمایه‌داری در خاورمیانه و به ویژه در

ترکیه و نفوذ آن در طبقات اجتماعی کردستان از طرفی باعث فروپاشی و کم تأثیر شدن فئودالیسم تقلیدی در کردستان می‌شد و از طرفی دیگر با پیشرفت سطح اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در ترکیه حاکمیت یک ایدئولوژی رسمی نیز بی تأثیر و رنگ و روی خود را از دست می‌داد. این‌ها همه عواملی برای ظهور حرکت‌های سیاسی و ایدئولوژیکی نوینی بودند که ادعای دفاع از منافع و مصالح طبقات جداگانه را دارند. بر این مبنا حرکت‌های چپ و سوسیالیستی که بیشتر آن‌ها از میان و صفوف جوانان ظهور می‌یافتند جهت دفاع از منافع طبقات کارگر دست به مبارزه و سازماندهی زده و کم‌کم رشد یافتند.

PKK در چنین بجهوه‌ای بسان تشکیلی ایدئولوژیکی، ملی و اجتماعی در برابر از خود بیگانگی و امحای جامعه کرد ظهور یافت. اعتماد خویش را از طبقات کارگر، جوانان و تحصیلکردگان کرد می‌گرفت و با حرکت‌های رهایی بخش ملی نیز در ارتباط بود. PKK بسان یک سازماندهی ایدئولوژیکی با تحلیل حقیقت جامعه کردستان، حرکت‌های چپ و سوسیالیسم، حرکت‌های کارگری و حرکت جوانان انقلابی در ترکیه به شناختی عمیق دست یافت. PKK اعتماد و نیرویش را از خلق خویش گرفته و از صفر شروع نمود. زمانی که خلق کرد از قتل عام‌ها در امان نبود، ناامید و بیچاره مانده، از حقیقت خویش دور و خود را انکار می‌کرد، PKK بنام گروهی کوچک و آماتور ظهور یافت.

تولد رهبری و ظهور PKK در تاریخ کردها بسان رستاخیز نوینی است. رهبر آپو و PKK یکی‌اند و جدایی‌ناپذیرند و به بیانی دیگر تاریخ رهبر آپو، تاریخ PKK و تاریخ رهبر آپو است و به شیوه‌ای واضح‌تر و روشن‌تر هم می‌توان گفت PKK تاریخ و حقیقت خلق کرد است. رشد ایدئولوژی سوسیالیسم در کردستان و در میان صفوف جوانان و گسترش تفکری نوین در جامعه در اوایل سال‌های ۱۹۷۰، انقلاب ۱۲ مارس در برابر حرکت‌های چپ نیز از دیگر عوامل تأثیرگذار برای ظهور پشاهانگی PKK شد. نواقصی که حرکت‌های جوانان آن زمان دچار آن شدند سبب شد تا رهبری دست به تحلیلاتی بیشتری بزند. چرا که رابطه مستقیم رهبری و

مشارکت خود او در آن حرکت‌ها وی را به چنین کاری وامی‌داشت. بر این اساس، مبارزات و فعالیت‌هایی جهت پاس‌داشت و پایبندی به میراث ماهر چایان و دنیز گزمیش از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶ صورت گرفت. فعالیت‌هایی که در اوایل رفا انجام می‌دادند بیشتر در خصوص حرکت‌ها، عصیان‌ها و تاریخ بود. هر چند که PKK از قالب‌های رئال سوسیالیسم نیز متأثر باشد ولی مدام آنرا مورد انتقاد قرار می‌دهد و به خاطر طرز تفکر مستقل و آزاد خویش توانست آن دگماها و قالب‌ها را پشت سر نهد. از طرفی دیگر به خاطر تحلیل ایدئولوژی‌های رسمی در کردستان و ترکیه و ملی‌گرایی در کردستان و تاریخ تمدن، PKK خود را قبل هر چیز بر اساس ایدئولوژی‌ای علمی و دیالکتیکی و ماهیتی خلق‌کار تأسیس نموده و انتقاد و خودانتقادی را به‌عنوان سلاحی جهت پیشرفت، رشد و بالندگی اساس و به‌کار گرفت. اعتماد و نیروی خود را از خلق گرفته و به هیچ نیرویی تکیه نمی‌کند. به همین خاطر خود را همانند هویت خلقی آزاد و مستقل اعلان و فعالیت‌هایش را در جهت اهداف و منافع کلی خلق به‌کار گرفته و هیچ وقت در خدمت منافع و حمایت از عشیره، طایفه و یا طبقه‌ای خاص قرار نمی‌گیرد. فعالیت‌های PKK در اوایل بر اساس تبلیغات در میان جوانان و خلق بوده تا به سطح یک حزب رسیده است. همچنان که ترکیه دیگر احزاب را مورد تهاجم و اذیت قرار می‌دهد، رفقای PKK را نیز مورد اذیت و آزار قرار می‌دهد و حتی شهادت رفیق "حقی قرار" که اصالتاً ترک بود به عنوان هشدار به آن‌ها صورت می‌گیرد. تهاجم وحشیانه دشمن در اصل در برابر سطح ایدئولوژیکی و سازمانی رفا صورت گرفته بود. به همین خاطر شهادت رفیق "حقی قرار" روح انتقام را در رفا به وجود آورد و در جواب این شهادت، تصمیم به تأسیس PKK گرفته و در سال ۱۹۷۸ در نزدیکی‌های دیاربکر در روستای "فیس" کنگره یکم حزب تشکیل و فعالیت‌های خویش را به هر منطقه‌ای اشاعه دادند. در این هنگام، تهاجمات دولت ترکیه به دست عوامل مزدور و وابسته هر چه بیشتر نیرومندتر و بزرگ‌تر می‌شد. تدابیر اتحاذی از طرف رهبری و نقشی که در برابر عناصر تصفیه‌گرای داخلی "فاطمه" (کثیره یلدرم) و "پیلوت" (نجات

کایا) بر عهده گرفت، منجر به عدم تصفیه حرکت بسان دیگر احزاب شد و آن‌ها را بی‌تأثیر ساخت. به دنبال این و بعد از مدت زمانی کوتاه اعلام حزب در هر منطقه‌ای صورت گرفته و جنگ مسلحانه شروع شد. در اواخر سال ۱۹۷۹ رفقا مورد تهاجمات سهمگین و بی‌رحمانه دولت قرار گرفته و حزب با مشکلات و زحمات بیشتری مواجه می‌شود. در این موقع، پیشنهاد رهبری برای خروج از میهن به رفقا داده می‌شود. آن زمان سرهلدان‌های (قیام‌های) خلق نیز گسترده شده بودند. خروج از میهن به‌وقوع پیوسته و در عرصه لبنان "دره بقاع" جهت آموزش و آمادگی رفقا برای بازگشت به میهن فعالیت‌های خویش را ادامه دادند. در همین زمان کودتای نظامی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ روی داد. هدف کودتای ۱۲ سپتامبر دفاع از منافع ناتو و تأسیس دولتی فاشیستی بود که ملی‌گرایی ترک آنرا پیشاهنگی می‌کرد تا بدین وسیله هم وفاداری خود را به امپریالیسم اثبات کند و هم اینکه تداوم و حاکمیتش را بر منطقه تداوم بخشد. در این موقع، فعالیت‌های سیاسی و ایدئولوژیکی PKK به خصوص در کردستان توسعه می‌یافت. روح و آگاهی خلق کرد بیدار شده و از هویت خویش پاسداری می‌نمودند. هدف این کودتا در واقع فروپاشی حرکت‌های چپ و انقلابی در ترکیه و قبل از همه PKK بود. آن هنگام PKK به چنین درکی رسیده و از لحاظ تاکتیکی خروج از میهن را برمی‌گزیند تا بتواند برنامه و اهداف کودتاچیان را بی‌تأثیر نماید. این حاکی از ارزیابی مساله کرد و اساس‌گرفتن، حساسیت و مسوولیت‌پذیری در قبال آن یک وظیفه انقلابی بوده و نشان از درایت و سطح پایبندی PKK به مساله کرد می‌باشد. هر چند هم که با تهاجم حملات و تصفیه‌گرایان زیادی هم روبه‌رو گشت. کنفرانس یکم حزب که در سال ۱۹۸۱ برگزار شد از اهمیت بسزائی برخوردار بود. تغییر و تحولات سیاسی، نظامی، وضعیت منطقه، ابعاد ایدئولوژیکی، ایستار PKK در برابر آنها، آموزش کادر ایدئولوژیک و سیاسی، تعیین تاکتیک جنگی خلق و خروج از میهن و برگشتن آن‌ها از اهداف تعیین‌شده در این کنفرانس می‌باشند.

در همین راستا هم گفتگوها و آمادگی‌هایی برای ERNK (جبهه رهایی‌بخش ملی کردستان) صورت گرفته و برای حمله‌ای نوین، همه این موارد می‌توانستند کافی باشند. روز به روز سطح مقاومتی که تا به حال در جهان دیده نشده و بی‌سابقه بود در زندان‌ها، کوهستان و تمامی عرصه‌ها جهت دفاع از حقیقت خلق، ایدئولوژی رهبری و اراده پیروز که در شخص رفیق "مظلوم دوغان"، "کمال پیر" و "محمد خیری دورموش" با روزه مرگ و بعداً هم "فرهاد کورتای" و همراهانش تداوم بخشیدند، صورت می‌گرفت. در برابر شکنجه و تسلیم‌نشدن با اراده‌ای که نماینده برخوردار (مقاومت) PKK بود، جان خویش را فدا نمودند.

حمله ۱۵ اوت ۱۹۸۴ به پیشاهنگی رفیق عگید (معصوم کرکمان) در برابر خنثی‌سازی توطئه توطئه‌گران در قبال حرکت و امحای آن‌ها صورت گرفته و بسان نقطه‌عطفی در طول تاریخ مبارزاتی آپویستی مشاهده شده که آن هم اراده‌ای آزاد، مستقل و تفکری معاصر در برابر هرگونه بردگی، تسلیم‌شدن و خیانت می‌باشد. آن حمله در واقع ضربه‌ای بر پیکره دولت و تمامی ارگان‌های آن بود. به همین خاطر تهاجمات دولت، شدت بیشتری به خود گرفتند. قیام‌های خلق شروع شده و این حمله باعث تشدید روح باوری و بخشیدن اراده‌ای دوباره به خلق بود. همچنین همراه با تأسیس ERNK در سال ۱۹۸۵ فعالیت‌های سازمانی و مقاومت‌ها و عملیات‌های نظامی همدیگر را کامل کرده و پیشرفت می‌دادند. ارتش‌شدن گریلا در سال ۱۹۸۶ در سومین کنگره، جهت رفع نواقص و طرز حرکتی صحیح صورت گرفت. در آن موقع، جنگ مسلحانه وارد مرحله‌ای حساس شده بود. عده‌ای متمایل به فتوئدال و توطئه‌گرایان بسان "کور جمال"، "متین"، "هوگر" و بعداً "زکی" تخریباتی در جنگ ما صورت داده و همانگونه که دشمن از بیرون ما را مورد حمله قرار می‌داد، آن‌ها نیز بسان کرم در درون تنه سازمان در حال تخریب بودند. این‌گونه برخوردها زمینه‌ای برای دولت فراهم آورده تا بر شدت تهاجمات خود افزوده و سیاست جاش‌سازی را توسعه دهد. در برابر آن‌ها رهبری نیز اقدام به آموزش کادر ایدئولوژیکی و توسعه ارتش کرده و آن‌ها را در تنگنا قرار داد. تشکیل ارتش زنان نیز

پایه‌پای حرکت عمومی شکل می‌گرفت. سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۸۹ فعالیت‌ها در راستای مقابله با تصفیه‌گرایان و مزدوران داخلی حزب بود. فعالیت‌های گریلا بعد از حمله ۱۵ اوت توسعه و پیشرفت می‌نمایند. فعالیت در عرصه اروپا نیز در حال پیشرفت بود. دشمن فعالیت‌های ما در اروپا را زیر نظر گرفته و در صدد توطئه‌چینی برمی‌آید. در همین راستا "اولف پالمه" کشته شده که خلق کرد و حرکت ما را مقصر اصلی کشته‌شدن او می‌دانند. هدفشان از این امر، تروریستی نمایاندن فعالیت‌های ما در اروپا و خروج آن از این عرصه فعالیتی بود. در برابر این‌گونه برخوردهای تصفیه‌گرایانه و توطئه‌گرایان، حرکت ما مبارزات سازمانی و فعالیتی خویش را نیرومندتر ساخته و از این راه، آن‌ها را بی‌تأثیر گذاشت. با فروپاشی سوسیالیسم در سال ۱۹۸۹ و شروع جنگ خلیج در سال ۱۹۹۰، منطقه دستخوش تحولاتی نوین شد. عراق روبه ضعف نهاده و توازنات منطقه برهم خورد. این وضعیت پیشامده برای هر کسی این فرصت را مهیا ساخت که به‌خود آمده، آگاهی بیشتر کسب کرده و خود را مورد بازنگری قرار دهند. این ضربه باعث تضعیف تحاکم نیروهای عراقی و تضعیف حاکمیت نیروهای خارجی بر کردستان علی‌الخصوص در جنوب کردستان گشت.

در آن زمان برای سازمان فرصتی جهت کسب دستاورد و امکان ایجاد شده و جهت چاره‌یابی استراتژیک می‌توانست آن‌را به‌نفع خویش به‌کار گیرد. ولی متأسفانه ترکیه از این وضعیت استفاده کرده و توانست این خلا سیاسی را همراه با حرکت‌های عشیره‌ای و فئودال منطقه YNK و PDK و مزدوران محلی به‌نفع خود درآورده و جنگی همه‌جانبه را علیه ما اعلام کنند. در واقع، این جنگ نیز در خدمت منافع ناتو بود. به‌همین خاطر هیچ‌گونه مخالفتی با این جنگ نکرد. بلعکس، با تمامی امکانات نظامی و سیاسی خود از آن حمایت و پشتیبانی نمود. جنگ ما در سال ۱۹۹۲ هر چقدر ما را دچار ضرر و زیان زیادی نمود ولی با این همه از نظر نظامی به سطح قابل توجه‌ای ارتقا یافته و بیش از پیش نیرومندتر شدیم.

این جنگ تحمیلی به مانعی در برابر چاره‌یابی و حمله‌ای استراتژیک تبدیل شد. یعنی در واقع از یک مرحله استراتژی دفاعی وارد مرحله استراتژی حمله شدیم. این مرحله راه را بر توطئه و تصفیه‌گری در شخص "فرهاد" نیز باز کرد. عملیات فدایی شهید "بریتان" در برابر خط ملی‌گرایی، تسلیمیت و خیانت، نماینده خط‌مشی مقاومت و آزادی زن کرد و خلق کرد است که در این مرحله صورت می‌گرفت. با ورود به سال ۱۹۹۳ آتش‌بس یک‌طرفه از طرف رهبر آپو اعلام می‌شود. این آتش‌بس بنا به وضعیت مرحله‌ای ترکیه، خاورمیانه و جهان و برخوردهایی که از درون جمهوری ترکیه صورت می‌گرفتند اعلان گشت. در آن زمان "تورگوت اوزال" تمایلی به گفتگو نشان می‌دهد. جنگی که به مدت هفت سال میان حرکت و دولت تداوم می‌یافت، می‌بایستی به شکل صلح و دموکراسی برای چاره‌یابی مساله مبدل می‌گشت ولی متأسفانه این اقدام رهبری نه از طرف مدیریت سازمان و کادرها و نه از طرف دولت همانند تحولی استراتژیک درک نشد. با برخوردهایی تنگ و محدود مرحله را ارزیابی کردند. عنصری همانند "زکی" (شم‌دین ساکیک) یکی از این عوامل بود. همچنین بعد از این، افراد فاشیست درون دولت هم در برابر پروسه چاره‌یابی مساله، ایجاد مانع کرده و حتی به طرزی نامعلوم "تورگوت اوزال" را به قتل رساندند. چون این تهاجمات و شدت حملات در خدمت منافع ناتو و آمریکا و عوامل وابسته به آنها بوده و از این طریق می‌توانستند نیروهای جنوب کردستان را بیشتر از قبل به خود وابسته سازند، با تمامی امکانات خویش از هیچ‌گونه خدمتی دریغ نکردند. در این مرحله شدت تهاجمات نظامی به اوج خود رسید. تا سال ۱۹۹۵ جنگ و استراتژی ما باید بر اساس آتش‌بسی که اعلام کرده بودیم، شکل می‌گرفت. ولی به‌خاطر تأثیر ذهنیت دکماتیک کادر و مدیریت سازمان و عدم ارزیابی مرحله، حرکت همچنان خود را تکرار کرد. علی‌رغم انتقادات صورت‌گرفته از طرف رهبری جهت تغییر و تحولات ریشه‌ای در سال ۱۹۹۵، حزب همچنان در عمل با ضعف کاری و پراکتیکی روبه‌رو بوده و این هم اشتباهاتی مکرری را به‌بار می‌آورد. به همین خاطر رهبری در همین سال برای بار دوم اعلام آتش‌بس یک‌طرفه کرد ولی باز هم

این مرحله هم بی‌نتیجه می‌ماند. برای سومین بار در سال ۱۹۹۸ رهبری دوباره اعلام آتش‌بس می‌نماید. اقتدار و تصفیه موجود در دولت در برابر مرحله ایجاد مانع می‌کنند و عملیات ضدگریلابی و کشتن کسانی را که عاملان آن‌ها مجهول است توسعه می‌دهند. تلاش‌های رهبری برای چاره‌یابی مساله هر سال بیش از پیش تداوم می‌یافت. ولی در برابر خواست رهبری توطئه‌گرایان بیکار نمی‌نشینند و در سال ۱۹۹۶ در شام رهبری را هدف این توطئه قرار دادند. در این هنگام عملیات فدایی شهید "زیلان" (زینب کناجی) برای پاسخ به توطئه‌گرایان که خود را به بمبی تبدیل می‌سازد و بار دیگر پایبندی خویش را به آزادی‌خواهی خلق و زنان و مبارزه با استعمار و بردگی نشان می‌دهد. بعد از اینکه نیروهای امپریالیسم در این توطئه به اهداف خویش نایل نیامدند. نشست‌های شرم‌الشیخ مصر با حضور ملی‌گرایان و سازمان اطلاعات ملی MIT ترکیه و همچنین آمریکا برگزار شد. نقشه‌های دوم و حلقه سوم این توطئه در سال ۱۹۹۸ به اوج رسید و تا ۱۵ فوریه ۱۹۹۹ ادامه یافت. هدف این توطئه در وهله نخست نابودی حرکت آزادیخواهی خلق کرد و هویت آزاد این خلق بود و در درجه دوم ایجاد مانع فراروی گسترش افکار سوسیالیسم علمی و دموکراتیک خلق‌ها که در شخص رهبر آپو برای انسانیت تحقق می‌یافت. این توطئه با کمک نیروهای امپریالیستی، ملی‌گرایان و نیروهای مرتجع یونان، روسیه، انگلیس، آمریکا و اسرائیل صورت گرفت که هدفشان تداوم جنگ میان ترک‌کرد، کرد-عرب و کرد-فارس می‌باشد. چرا که نیروهای امپریالیسم برای تحقق اهداف خویش در خاورمیانه از این کشمکش‌ها و درگیری‌ها سود برده و بدین شکل حاکمیت بر منطقه را استقرار می‌بخشند. به همین خاطر همراه با نیروهای مرتجع در منطقه، تحولات منطقه‌ای و ستاتوی آن‌را بر اساس منافع و مصالح خویش شکل‌دهی می‌نمایند. یکی از عاملان اصلی این توطئه آمریکا است که هدفش عملی‌کردن پروژه خاورمیانه بزرگ خود ابتدا در عراق و بدین ترتیب، چاره‌یابی بحران کاپیتالیسم و خروج از مشکلات درونی خویش است. اما رهبری برنامه‌هایی را که از طرف آن‌ها طرح‌ریزی شده بود با وجود تمامی

مشکلات و مصایب، با تلاش‌های بی‌وقفه خویش این توطئه را که در سطح جهانی تابه‌حال توطئه‌ای به این گستردگی روی نداده بود، خنثی و نقش برآب ساخت. هدف اساسی چنین توطئه‌ای در برابر رهبر آپو چه بود؟ بازنویسی تاریخ نانگاشته و نانوشته خلق‌ها و به خصوص خلق کرد توسط رهبری و سطح آینده‌نگری وی و تحلیلات نیرومندش در خصوص تاریخ که توانسته تمامی برنامه‌های امپریالیسم در جهان و علی‌الخصوص در کردستان را بی‌تأثیر سازد از دلایل اساسی اجرای این توطئه بود. اما رهبر آپو توطئه‌ای را که در برابر حل مساله خلق کرد و پیشرفت تفکر سوسیالیسم علمی-دموکراتیک و اتحاد فرهنگ‌ها و برادری و برابری خلق‌های خاورمیانه قرار داشت، نقش برآب ساخت. چرا که امروزه دیگر رهبر آپو نه یک شخص بلکه یک هویت است؛ هویت خلق آزاد کرد و مانیفست کرد آزاد هویت نوین خاورمیانه را نیز در همین راستا به‌نگارش در آورده است.

رهبر آپو چاره‌یابی مشکل زن را هیچ‌گاه بسان جنسی ارزیابی نکرده، بلکه بسان پدیده‌ای اجتماعی در نظر گرفته است. زیرا که وی عمیقاً بر این واقف است که در شخص زن انسانیت به بردگی کشانده شده است. مبارزه‌ای که رهبری سال‌هاست در این خصوص انجام می‌دهد، در راستای حقیقت و آشکارسازی این امر می‌باشد. رهبری بار دیگر در کالبد جوانان روح دوباره‌ای دمیده و سالمندان را نیز به درجه‌ای از جوانی سوق داده تا از تجربیات آنان استفاده شود. رهبری، نظام و سیستم موجود را هیچ‌گاه قبول نکرده به همین خاطر رودرروی چنین توطئه‌ای قرار می‌گیرد.

این توطئه پلید و شوم به ۱۵ فوریه محدود نمانده، بلکه هر زمان خود را تداوم بخشیده و در قالبی دیگر نمایان می‌شود. پروژه‌های ارایه‌شده رهبری برای سازمان به خاطر تحول در ذهنیت کادرها، مسایل و مواضع استراتژیکی نوین را خوب درک نکرده و بنابراین هم برخوردی مؤثر نداشته‌اند.

کنگره KADEK (کنگره آزادی دموکراسی کردستان) که در سال ۲۰۰۳ تأسیس شد به مدت یک سال فعالیت‌های خود را ادامه داد. به پیشنهاد

رهبری هر دو کنگره KADEK و KNK به خاطر سازماندهی تنگ و محدودشان می‌بایستی خود را فسخ کرده و هر دو در قالب "کنگره خلق" سازماندهی شوند. کنگره خلق در اواخر ۲۰۰۳ تأسیس شد. گروهی به پیشاهنگی فرهاد و بوتان و امثال آن‌ها با برخوردهای غیراصولی و بدور از معیارهای اخلاقی PKK و تاریخ خلق‌مان در صدد بر آمدند تا بدنه سازمان را منشعب سازند. آنان می‌خواستند با برخوردهای مرکزیت‌گرایی و خودمحوری بیش‌ازحد، تحولات و مسایل را قربانی برخوردها و مواضع شخصی خود کنند. ولی با مداخله رهبری این گروه هم بی تأثیر شده و رهبری هم در برابر این چنین مواضعی پیشنهاد بازسازی PKK را نمودند. حداقل تا قبل از ۱۱ سپتامبر امکان راه‌حلی موجود بود. اما بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا تحت عنوان "آنتی امپریالیسم" دولت‌مردان ترکیه آنرا فرصت دانسته و سیاستی امحاگرانه را در پیش گرفتند و دیگر دوره دیالوگ غیرمستقیم به سر آمد.

از دیگر دستاوردها و محاسن PKK می‌توان گفت که جدی‌ترین جنبه PKK در سنتز شرق-غرب، برخورد ویژه و معتقدانه آن است. به هیچ مرکز دگماتیکی وابسته نیست. خیالات واهی را در سر نمی‌پرواند. انسان‌های با شهامت و صادق را مبنا قرار می‌دهد. وعده منافع شخصی و پرستیژ را به هیچ یک از اعضای خود نمی‌دهد. در موضعی قرار دارد که درها را بر روی حقیقت، عدالت و زیبایی باز و آزاد می‌گذارد. در شیوه زندگی، یکسانی و برابری و احترام به رنج را اساس می‌گیرد. محققاً از یک پایگاه مردمی و توده‌های برخوردار است و قهرمانی‌های عظیمی از خود نشان داده است. شهدای نخستین روزه مرگ را تقدیم نموده و در سخت‌ترین شرایط حیثیت خود و خلقش را حفظ نموده است...

ایدئولوژی رهایی زن

همانا تمدن از ایدئولوژی واقعی زن نشأت می‌گیرد. با طبیعت یکی می‌شود و هیچگاه تحت تأثیر جنگ و اقتدار قرار نگرفته است. انسانی که به جامعه طبیعی دست یافته به جوهر واقعی خویش پی می‌برد با همه اعضای کلان زندگی می‌کند، همدیگر را تکامل بخشیده و از هم جدا نمی‌شوند. این شرط بسان قانونی اساسی است. هر عضو از کلان نمی‌تواند به زندگی جداگانه‌ای فکر کند، می‌تواند شکار کرده و غذای خود را تأمین کند به شرطی که هدف تأمین زندگی کلان باشد. اهمیت کلان در موقعیت آن به عنوان اولین و اساسی‌ترین شیوه "هستی" در موفقیت آن نهفته است. شکل جامعه‌ای عاری از امتیاز، طبقه، سلسله مراتب و استثمار است که میلیون‌ها سال ادامه داشته است. می‌توان چنین برداشت کرد که پیشرفت و تکامل موجود انسانی بسان جامعه‌ای است و تحول نوع انسان در جامعه نه بر روابط حاکمیتی درازمدت بلکه بر روابط مبتنی بر همبستگی، همیاری و تضمین همدیگر استوار است. طبیعت را همچون مادری می‌پندارد که در دامن آن بزرگ شده، همبستگی میان انسان و طبیعت را مینا قرار داده، همدیگر را تکامل بخشیده و در پیوند با هم می‌باشند. نیروی اجتماعی خود را در نتیجه دستاوردهای روزانه‌اش و مقدس‌گشتن آنها می‌آفریند. این حقیقت اجتماعی خود را به توتم تعبیر می‌کند. توتم، سمبل آگاهی کلان است و کلان "هستی" خویش را از آن می‌گیرد. توتم، نماد شعور درد و شادی گذشته و امید و احساس ذهنی و معنوی آینده است.

منشأ پیدایش دین به عصری برمی‌گردد که انسان نیروی معنوی و مادی را در خود و اطراف دیده است. انسان‌های اولیه با نکای عاطفی خود نمی‌توانستند آنچه که در اطرافشان رخ می‌دهد و همچنین موجودیت و تغییراتی را که در خود می‌دیدند تحلیل کنند. رویدادهای طبیعی به‌مانند

سیل، زلزله، آتشفشان، رعدوبرق و... در انسان نیروی معنوی، ترس، قداست و احساس ضعف را به وجود آورد. انسان به اینکه علاوه بر خودش همه اشیا و موجودات اطراف نیز جاندار بوده و نیروی فکر و احساس دارند باور می‌کند. ضعف انسان در برابر رویدادهای طبیعی، حیوانات قوی‌تر از خود، معنادهی به نیروی زایمان زن و عادت ماهیانه‌اش، عادت تقدس‌گرایی را به وجود می‌آورد. هریک با توجه به نیاز خود و کلان یکی از این مقدسات را به‌عنوان آفریننده و منشأ نیرو و زندگی، مورد پرستش قرار می‌دهند. سطح آگاهی و نیروی عملکرد فکری انسان در توتم نمایان است. زن-مادر را نیز به‌خاطر نیروی زایمان، رابطه مرموزش با طبیعت و خاک که باعث فزونی می‌شود و احتیاجات غذایی و... انسان را برآورده می‌کرد، به‌عنوان خدای برکت، آفریننده، زیبایی، سعادت، مهربانی و محبت و... در زمره تقدسات قرار می‌دهند که این موضوعات تابوهایی اولیه ساخته‌اند. از جمله اساسی‌ترین تابوها، تابوی جنسی (غریزی) و تابوی غذایی بوده است. پیشرفت روحیه در انسان به‌مانند خوشحالی، احساس قوی‌بودن و... که از موفقیت‌ها کسب می‌کرد و شکست نیز در او ترس، ضعف، گریه، خشم و... ایجاد می‌نمود به کنجاوی و آگاهی‌اش می‌افزاید. پیشرفت ذکای تحلیل‌گر انسان، طلسم توتم را شکسته و این‌بار اعتقاد به روح ایجاد می‌شود. آنیمیسزم از راه ساحری و جادوگری به اذهان انسان رخنه پیدا می‌کند. بدین ترتیب، سرآغاز قداست، عقیده و دین از مرحله توتم که روزانه می‌باشد در حال افزایش نیرو بوده است. در این مرحله دنیای مادی و معنوی انسان با هم در پیشرفت هستند.

زن همانا سمبل خداوند عصر نئولتیک و آن نماد بارزش از هویت، صداقت و سخاوت است. خدایان با انسان‌ها به‌شیوه‌ای متداخل زیسته و نمودی از خدای زن هستند. زن هم بسان طبیعت است، چونکه زن صاحب اراده‌ای سخاوتمند و بخشنده است که در پیوندی با جامعه بوده و خارج از آن نیست. حتی خاک را در آن دوره با زن پیوند می‌دادند. به همین دلیل می‌بینیم که فرهنگ "سرزمین مادر" از آن دوران باقی مانده است. از منظری دیگر، آن دوره را می‌توان عصر الهه مادر و طفولیت انسانی نامگذاری کرد.

چونکه زن با طبیعت به گونه‌ای همزیستی کرده که می‌توانست خیلی چیزها از طبیعت یاد بگیرد. زن با این شیوه زندگی‌اش برای اولین بار توانست پیشرفت ذهنی را به وجود آورد. زاد و ولد، نگهداری و حفاظت، تأمین و تغذیه از کارهای روزانه‌اش بود که همه و همه این کلمات غالباً با اصطلاحات زن سمبلیزه می‌شدند. زن، عالم جامعه طبیعی است. زن هزاران سال در جامعه طبیعی بسان عالمی، از فرهنگ الهه - مادر پاسداری کرده است. دستاوردهایی که مداوماً عظمت می‌یافتند و مورد تقدیس قرار گرفتند همه دستاوردهای الهه زن - مادر بوده‌اند. به همین دلیل هم می‌توانیم آن زمان را به عصر کمون اولیه هم نامگذاری کنیم و این اسم‌گذاری هم به خاطر سرچشمه برابری و یکسانی و زندگی‌ای مشترک که نشانی از این زندگی است صورت گیرد. این دوران را نمی‌توان دوره فحشا و یا بربریت نامید. چونکه نماینده اولین موجودیت اجتماعی بوده و همچنین موسس اولین موسسات اجتماعی و خالق بامبدایی‌ترین پایه‌های زندگی و طرز زندگی مرتبط و مطابق با سیستم قوانین دنیایی، نیرومند و محکم بود. زمانی‌که از خصوصیات جامعه طبیعی بحث می‌کنیم می‌توانیم آنرا نمونه‌ای کوچک از دموکراسی بنامیم. چه، زن - مادر و یا مرد مسن آگاه بسان عناصر ضروری مدیریت‌اند. بدون اینکه بر مالکیت و اقتدار تکیه کنند وظیفه تأمین امنیت عمومی و اداره جامعه را برعهده دارند. تقدیر جامعه از آن عناصر به شیوه‌ای داوطلبانه در برابر آنها به خاطر جایگاهشان است. همانا تشکیل چنین سیستمی در جامعه سیستمی هرمی مفید و مثبت است.

مرحله دیگر دینی، شمانیسم است که اغلب از طرف راهبان مرد سعی در تحکیم بخشیدن به نیروی ایدئولوژیکی خود کرده تا بتوانند در مقابل فرهنگ زن - مادر به مبارزه پرداخته و جامعه را از حالت طبیعی تحت حاکمیتی سیستماتیک و تنگ‌نظرانه بکشانند. با تعریفی نو از خدای آسمان و عقاید دینی زمینی، تحکم خود را بر انسان‌ها بیفزایند و منافع خود را برآورده سازند. از راه جادو، سحر و دروغ، نظام خدا - شاهان را در بطن ذهنیت انسان‌ها جای می‌دهند.

نظام کاهنی سومر با پی بردن به این سلاح قوی، از راه‌های مختلف سعی در به‌تصرف درآوردن احساس و اعتقاد انسان‌ها نموده و از راه متولوژی، داستان‌های تقدس و قهرمانی خدایان و نیروی غضب و قدرت زندگی‌بخشیدن، وجود بهشت و جهنم و دنیایی دیگر، گناه، مرگ، چگونگی و سبب راندن آدم و حوا از بهشت و... را وصف کرده‌اند. بدین‌گونه با فرستادن خدا به آسمان، خود به‌عنوان پادشاه و نماینده خدا، نقش خدا را یافتن و به‌عنوان نمایندگان خدا دارای نیروی فرمانروایی و حاکمیت می‌شوند. نظام خدایان آسمانی همراه با ایجاد فاصله طبقاتی میان انسان‌ها- اداره‌شونده و اداره‌کننده نمایان‌تر می‌شود. یعنی با تقسیم جامعه به طبقات، ایجاد نظام مردسالار از راه معابد و زیگورات‌ها حاکمیت فکری خود را بر مردم افزایش داده و سقوط نظام زن-مادر را در فاحشه‌خانه (مسقطین) به اثبات رساندند.

بعد از ظهور تمدن سومر، جامعه طبیعی از میان برداشته شده است. راهبان سومر دولت برده‌داری را ایجاد ساخته‌اند. در ابتدا با گول‌زدن نظام و فرهنگ جامعه طبیعی به شکلی که اعتماد خود را با امنیت و مشارکت داوطلبانه تولید و تولید اضافی افزایش می‌دادند، هر نوع فشار و خشونت را برای استیلا بر ارزش‌هایی که حول محور زن-مادر آفریده شده بودند، به‌کار گرفتند. سومریان بسان پرده‌ای اساسی برای استتار ایدئولوژی برده‌داری‌اند و این سببی برای طولانی‌شدن عصر برده‌داری است و بدین شکل هم، حاکمیت ذهنیتی دگماتیک بر ساختار جامعه‌ای ایدئولوژیک را تقویت کردند. در مقابل این‌ها نیروهای اساسی جامعه طبیعی و علی‌الخصوص زنی که ارزش‌های این جامعه را به آغوش کشیده مقاومتی بی‌پایان و همیشگی در برابر غصب ارزش‌هایش و نزول الوهیت از خود نشان داده و در این روند مقاومت، این نیروها به‌طور دایم او را محدود گردانیده و در حادثه‌ترین دوره‌ها تحت فشار و تنگنا قرار داده‌اند. جنگی که مابین اینانا-انکی و مردوک-تیامات روی داده‌اند در متولوژی بسیار مورد تحلیل و مناقشه قرار گرفته که در واقع، حقیقت عصر گذشته است. سیستم خانه که به پیشاهنگی شمن در برابر نظام زن-مادر صورت

گرفته، بسان اولین ضد انقلاب ریشه‌ای و ایدئولوژیک "پطریاک" است. با گذشت زمان این مرحله پیشرفت و گسترش می‌یابد. زنان هم بعد از این دوره در فاحشه‌خانه‌ای به نام "مسقطین" مورد استثمار قرار می‌گیرند. مسقطین موسسه‌ای واقع در زیگورات‌های سومریان می‌باشد. با پیشرفت خانواده‌گرایی پطریاک، مردها با تهاجم، دروغ، نفاق و ریا به دورهم جمع شده و نظام خویش را بنیان می‌نهند. این مرحله، مرحله فروپاشی و اضمحلال نظام الهه‌زن و جایگیری اقتدار هزاران‌ساله مرد‌پدر خواهد بود و سرچشمه ظلم و زور در برابر جامعه از این زمان شروع شد. نظامی که سیستم زن‌سالار را به شکلی ریشه‌ای اضمحلال نموده در زمان پیدایش و پیشرفت تمدن سومر اولین شکست جنسیتی را بر زن تحمیل کرده است.

به همین خاطر است که ما آنرا ضدانقلاب می‌نامیم و نظام اهلی زن‌مادر به اولین قربانی این جامعه هیرارشیک تبدیل می‌شود. بعد از این که زنان در این جامعه جای گرفتند از تمامی ابعاد اجتماعی به‌دور نگه داشته شدند. در حقیقت، فرهنگ زن که مورد تهاجم و سلطه مرد قرار گرفته و بنا به دلایلی اجتماعی تباه شد، عامل اساسی ظلم و زور ایدئولوژی اقتدار است. فشار اعمال‌شده و حاکمیت ایدئولوژیکی به‌تمامی به این امر بستگی دارد و مرتبط‌ساختن آن به تضعیف جنسی و یا نفسی و بیولوژیک و سعی در توجیه آن با استفاده از علم روانشناسی، انحراف خطرناکی بود. چونکه حقیقتی است که در نتیجه آن برده‌داری خطرناکی بر زن اعمال گشته و از جامعه طبیعی بریده‌اند. بسان یک جنس نه، بلکه بسان پدیده‌ای اجتماعی باید به مساله زن نگریست. تعظیم در برابر جامعه مرد سالار، این روش را به طریقی آشکار ساخت که با ظهور فرهنگ پیغمبری و پیدایش تفکر تک‌خدایی مرتبط بوده و در قبایل صحرائشین به فرهنگ مردسالار تبدیل می‌شود. برخوردهایی که به‌عنوان اعتراض به این وضعیت صورت می‌گیرند، بسان انقلابی نادر است.

به اوج‌رسیدن مرحله نظام خدا. شاه که بازمانده دولت کاهنی سومر بود و ظلم و ستم و بی‌عدالتی را شدت بخشید، راه را بر جرقه‌هایی از مقاومت و بازپرسی انسان‌ها از این نظام‌ها می‌گشاید. این جرقه از حضرت

ایوب که نماد مقاومت است شروع گشته و در زمان حضرت ابراهیم که با شکستن بتها سعی در نابودی نظام چندخدایی و مبارزه علیه پادشاه بابل- آشور می‌نماید، به اوج می‌رسد. رهبر آپو عملکرد حضرت ابراهیم را انقلابی اجتماعی قلمداد می‌کند. ابراهیم با شکستن بتها اثبات کرد که بتها، مجسمه‌هایی از سنگ و گل هستند و بس و هیچ نیرویی ندارند و نمی‌توانند خدا باشند؛ بدین ترتیب نظام دینی تک‌خدایی را اعلان کرد. انسان‌ها را از جاهلیت و انجماد فکری در برابر نظام و آنچه خدا - شاه و بت‌پرستی به زور بر آنها تحمیل می‌نمود، خارج ساخت. خدای ابراهیم انسان‌ها را از قربانی‌کردن انسان برای خود (خدا) منع کرده و به جای انسان، گوسفندی را برای قربانی‌کردن می‌فرستد که این سنت قربانی امروزه هنوز هم در مراسم حج انجام می‌گیرد.

نام حضرت ابراهیم در ابتدا "ابرام" سپس "ابراهام" و بعدها "ابراهیم" می‌شود. با بزرگ‌تر شدن و توسعه قبیله، نام حضرت ابراهیم نیز کامل‌تر می‌شود. در چنین مرحله‌ای به‌خاطر بازمانده‌های مرحله نئولیتیک (نوسنگی) که مبارزه با ظلم و ستم را نیز در خود به‌همراه آورد، نیروی برابری‌خواهی میان مرد و جنس زن خود را نشان می‌دهد. سارا همسر حضرت ابراهیم در زبان یهودی به‌معنای مادر اجتماع و ابراهام نیز به‌معنای پدر اجتماع است.

زرتشت با اهمیت قایل‌شدن برای اراده آزاد انسانی به روشنگری و ابتکار شخص افزوده و با فراخواندن انسان‌ها به مبارزه درونی (بدی - نیکی) در چارچوبی اخلاقی و فلسفی، خلأ معنوی جامعه را پر کرده و چاره‌ساز مشکلات اجتماعی می‌گشت. با تأثیرپذیری از نظام الهگی مادر و گسترش نظام زراعتی که بر صلح و برابری میان جنس‌ها تأکید می‌کرد، روح اومانیستی را در خود بیشتر پرورش داده و نسبت به زن و مادر احترام خاصی قایل بود و به مقام مادر ارج می‌نهاد. فلسفه زرتشت دارای بعد اخلاقی و اعتقاد به حقوق مساوی جامعه، فرد و جنس‌ها و احترام به حقوق طبیعت و حیوانات بوده است. با ایجاد رابطه‌ای متقابل و سالم با محیط طبیعی درصدد رونق بخشیدن و پیشرفت جامعه و حفظ طبیعت

بوده و آنرا اساس قرار داده است. با مبارزه میان اهریمن (زیرزمینی) و اهورامزدا (آسمانی)، جامعه را به روشنگری فلسفی و اخلاقی فراخواند و با تکیه بر چنین تفکری با بیان "پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک" پایه‌های عملکردی سالم و پاک را در جامعه مستحکم می‌کند. رابطه میان جنس‌ها را بر اساس احساس مسوولیت در قبال حقوق متساوی همدیگر قرار داده و با اعتقاد به تک‌همسری درصدد بنیان خانواده‌ای با عفت و پاک برمی‌آید.

تفکر و دین زرتشت در ابتدا با مخالفت روبه‌رو می‌ماند. سپس از جانب اقتدار مختلف جامعه به‌عنوان دینی فرهنگی و اجتماعی مورد قبول واقع شده و بعدها به‌عنوان دین رسمی در دوره ساسانیان جای می‌گیرد. پرستش آتش و پاکی که نماد انقلاب اخلاقی و مبارزه درونی انسان است به نقاط مختلف پراکنده می‌شود، اما بعدها آیین زرتشتی هم به‌مانند بسیاری از ادیان و افکار تاریخی از محتویات خود منحرف شده و تغییراتی در آن صورت می‌گیرد. با حاکمیت اسلام، تأثیر خود را از دست می‌دهد اما علی‌رغم همه فشارهای بیرونی و فرهنگ و تمدن اسلامی تا به امروز نیز در حدی کم‌رنگ خود را حفظ کرده است.

جنبش مانوی در ۱۴ آوریل ۲۱۶ م در زمان ساسانیان در برابر کاهنان مرتجع زرتشتی ظهور یافت. اگر چنانچه می‌توانست بر آنان غلبه یابد، احتمالاً اقتدار امپراطوری ساسانی را در حد امپراطوری روم گسترش می‌داد. آیین مانوی که از دگم‌های دین تک‌خدایی گسسته بود و بیشتر می‌توان آنرا به رنسانس اروپا تشبیه ساخت، قادر به فراهم‌آوردن زمینه‌ای برای ایجاد تمدن در خاورمیانه بود و فراتر از یک دین، رفرمی اجتماعی می‌باشد. مانوی در صدد دینی جهانشمول بوده و فلسفه هم به‌عنوان رکن اساسی این جنبش را می‌توان برشمرد. چونکه همیشه در جنگ و جدالی خارجی و داخلی بود. مانوی به خدایی‌بودن فکر انسان باور داشت و همیشه هم در صدد بود که خدا را در اعماق و درون انسان بسازد و فکر جای دهد. در تفکر مانوی جنگی مابین اضداد خیر و شر می‌توان دید و هدفش از این جدال رسیدن به اقتدار نبود. مانوی نسبت به زنان برخوردی واقع‌بینانه و

خوب داشته، آنان را به اوج می‌رساند تا که جامعه هم به آنان ارزش دهند. به عنوان همسفر خویش همیشه با زنان همراه است. بنابراین به اندازه احترامی که نسبت به مانی قایل، به همان اندازه زنان نیز صاحب جایگاه بودند. نهضت مانی به دلیل ظهور زود هنگامش و همچنین نیرومندی دولت برده‌داری و مغان زرتشتی که همچون کاهنان یهودی مرتجع گشته بودند شانس رسیدن به هدف را به دست نیاورد و به شیوه‌ای خونین و بی‌رحمانه سرکوب شد.

در سال‌های ۱۳۰۰ ق.م حضرت موسی در سرای فرعون مصر عصیان کرده و با قوانین نوین در مقابل بت‌پرستی به مبارزه پرداخته و با تنظیمات در میان قبیله عبرانی، برای ایجاد دین توحیدی که از سنت حضرت ابراهیم گرفته است شروع به جنگ با فرعون مصر می‌کند. موسی به دین، نظام بخشیده و به ایدئولوژی تبدیل می‌کند. نظام دین دولتی و نظام دولت را درهم آمیخته و در مقررات و قانون خود بدان جای می‌دهد. ۱۱ امر برای توحیدی بودن خدا و ۱۰ امر نیز برای انسان مؤمن معلوم می‌کند. در تقسیمات امور مسوولیتی به زنان جای نمی‌دهد. برخورد و ارتباطش با خواهرش ماریا نشان‌دهنده برخورد موسی با زنان است. ضرب‌المثل قدیمی که می‌گوید "زنان با دست خمیری توی کارهای مردان دخالت نکنند"، از آن زمان نشأت می‌گیرد. زنان در حد فاحشگی دارای نقش بودند. موسی هیچ‌گونه جایگاه خاصی برای زنان قایل نبوده است. دین موسی دینی تجارتي و ملی‌گرایی را شامل می‌شود. ملت خود را به عنوان بهترین و خوشبخت‌ترین قوم اعلان می‌کند و از اقوام دیگر جدا می‌داند. ظهور روحانیت در این مرحله، اقتدار و حاکمیت را به شکلی ظریف و نرم‌تر به پیش می‌برد. موسی خیلی بیشتر از ابراهیم به اسارت زن عمق می‌بخشد.

حضرت عیسی در زمان امپراطوری روم که سایه ظلم و ستمگری بر طبقات زیرین انداخته بود ظهور کرد و با مبارزه‌ای مجهز به نیروی فقرا و ستمدیدگان و طبقات پایین جامعه و اندیشه و تفکر پدر - پسر - روح‌القدس دست به مبارزه وسیعی علیه امپراطوری روم زد. حضرت عیسی با تکیه بر

فلسفه یونان و دین یهود و میستیسیم، عیسویت را بنا می‌نهد. زنان در این مرحله از تاریخ در وضعیتی آشفته به‌سر می‌برند. همه ارزش‌های زن را از دستش گرفته و آشفته و سرگشته در نظام ظالم مرد در حال عذاب‌کشیدن است. ارزش و قداست زن-مادر در حد فاحشگی و مادری ساکت و بی‌دردسر است که سر تعظیم در برابر نظام فرود آورده و زندگی می‌کند. فاحشگی بسیار رواج یافته و زن به خطرناک‌ترین درجه انسانی سقوط کرده است. وضع زن و عملکرد حضرت عیسی در برابر حقیقت و رئالیته جامعه فاسد شده و برخوردارش با زن را در ارتباطش با ماریا ماکدلنا می‌توان دید. ماریا ماکدلنا زنی فاحشه بوده است که مورد تمسخر و آزار مردان قرار می‌گیرد. روزی که مردان می‌خواهند با سنگ او را از پای درآورند حضرت عیسی جلوی‌شان را گرفته و چنین می‌گوید: "اگر در میان‌تان کسی باشد که مرتکب گناه و یا عمل زنا نشده باشد می‌تواند سنگ بیندازد." بدینگونه ماریا از سنگسارشدن خلاص می‌شود. این روایت نشان‌دهنده جامعه انسانی و برخورد نظام مردسالار با زنان است. بعدها دیالوگ میان ماریا و حضرت عیسی ادامه می‌یابد تا جایی که گفته می‌شود ماریا بعدها یکی از یاران صادق حضرت عیسی می‌شود. در هنگام به صلیب‌کشیده‌شدن حضرت عیسی، زنان دورش جمع شده و نسبت به او دلسوزی خود را نشان می‌دهند.

مریم، مادر حضرت عیسی نیز به‌عنوان زنی پاکدامن و باناموس مطرح می‌شود. در اصل مریم آخرین نمونه الهه مادر نظام زن - مادر بوده که به خاطر به‌دنیا آوردن شخص عیسی در عنوان مادری مورد تقدیس قرار می‌گیرد؛ بسان ابزاری که روح القدس در آن دمیده حتی در انجیل نقشی به مریم داده نشده است؛ تنها به‌نام مادر عیسی و بی‌صدا و همیشه‌گریان اسم می‌برند. در شخص مریم و ماریا آخرین بازمانده‌های خدای زن از جامعه رخت برمی‌بندد. در کلیسا هم به عزیزه و زن باکره نقش داده‌اند. اعلان مشروعیت اسلام از دوره تمرکز ایدئولوژیکی به دوره سیاسی گذار می‌کند که شروع دوره‌هایی جدید از انقلاب اسلام و اعلان مبارزه آشکار آن است. هجرت محمد از مکه به مدینه شروع سلسله تنظیمات و

سازماندهی سیاسی، اجتماعی و نظامی دین اسلام بود. حضرت محمد با مانیفست ایدئولوژی (قرآن) خویش در جهت تحقق بخشیدن نوعی از زندگی انقلابی به شیوه کمون در سه انقلاب - هرچند ابتدایی - رهایی زن، انقلاب علیه نظام قبیله‌ای و انقلاب علیه برده‌داری تلاش می‌نماید.

ماهیت انقلابی گروه اولیه یاران حضرت محمد، در شخص حضرت علی رابطه‌ای قبیله‌ای را درهم می‌کوبد، در شخص زید آزادی بردگان را به ارمغان می‌آورد و در شخص خدیجه نیز درصدد آن است که انقلاب رهایی زن را تحقق بخشد. تفکرات مثبت حضرت محمد درباره زنان تا حدی از اطمینان، عشق و ازدواجی که با خدیجه داشت نشات می‌گیرد. بدون کمک‌های خدیجه، امکان اینکه محمد پیامبر شود، وجود نداشت. از این لحاظ تأثیرات خدیجه در مقایسه با مریم بیشتر بوده و البته این تأثیرات به صورت پنهانی بوده است. خدیجه فرهنگ الهه‌ها را متجلی می‌سازد. عدم اشاره به نقش واقعی خدیجه در تاریخ اسلام ناشی از حاکمیت مرد بر ساختار اجتماعی جوامع اسلامی است.

خدیجه به‌عنوان نیروی اساسی در حمایت و کمک به حضرت محمد نقش مهمی را ایفا نموده، چنانکه اولین کسی است که به دین حضرت محمد ایمان آورده و از او پشتیبانی کرده است. ازدواج خدیجه با محمد دارای محتوایی پرمعناست. چرا که فراتر از عشق، دیدگاهی ایدئولوژیک و سیاسی را دربر می‌گیرد که علیه نظام حاکم سر برمی‌آورد. اگر شرایط زمانی و مکانی مناسبی وجود می‌داشت، حضرت خدیجه بسان زنی نیرومند در سطح بازآفرینی الهگی زن - مادر نمایان شده و برای زنان و جامعه، به ارمغان‌آورنده جوهر نظام زن - مادر می‌گشت. اما جاهلیت و ارتجاع‌گرایی در جامعه موجود و حاکمیت مطلق نظام مردسالار، نیروی ابتکارش را در پشت تابوهای جنسیت‌گرایی مخفی کرد. با این وجود توانست به‌عنوان تکیه‌گاهی مستحکم و نیروی فکری خارق‌العاده‌ای برای حضرت محمد ایفای نقش کند.

از سوی دیگر هرچند که ایدئولوژی دینی حضرت محمد، دختران را از زنده‌به‌گورکردن نجات داد اما با پوششی دیگر، سرکوب جنس زن ادامه

یافت و این بار با شیوه‌ای سیستماتیک در نظام خاصی به نام خانواده و از طریق قوانین اسلامی و حدیث و روایات به ریشه بردگی زنان در این نظام فنودال عمق بخشید. بعد از وفات محمد برخورد دین اسلام در برابر عایشه در زمان اقتدار خلفای راشدین، جنگی است که برای تصاحب قدرت صورت می‌گیرد. عایشه چنین می‌گوید: «ای خدای من کاش مرا سنگی می‌آفریدی و مرا زن نمی‌آفریدی.» این گفته‌ها فرهنگ اقتدار مرد را در اسلامیت نشان می‌دهد.

چونکه آنها پشت‌سر خود چاهی بزرگ با بنیه دگماتیسم به جای گذاشته‌اند. پیشرفتی که در آن زمان صورت گرفته و اعتقادی که به آن رسیده‌اند، تأکید می‌کند که هر چقدر انسان از خدا دور شود به همان اندازه آزاد و مستقل خواهد بود. با این نظریات دیدیم که خدا به آسمان‌ها برده شد. این تغییر و تحولات، به شیوه‌ای دارای بافتی نرم و هموار بوده و بسان نیرویی ضد برده‌داری، سرآغازی بوده برای اینکه آن مرحله رو به تحولی حقیقی پیش رود. این روش، انعکاس خویش را هم در صفات خدا نشان می‌دهد. در اوایل، صفات خدا حفاظت و تسامح بود که بعدها، مفاهیمی همانند خدای قهار، ظالم و انتقام‌گیرنده جای آن را می‌گیرد. در اینجا است که انسداد در ساختار ایدئولوژیکی به سبب دگماتیسم در عمق فکر انسانی روی داده و چاره‌یاب نمی‌باشد. با گذشت زمان و در مراحل که این ایدئولوژی طی می‌کند، مرد جای رهبریت زنان را گرفته و کم‌کم نقش مرکزیت زنان از بین می‌رود. تغییری که در موقعیت زن روی می‌دهد، زن را روبه‌روی مفاهیمی از قبیل لعنت‌شدگی و تحقیر قرار داده، تحریفاتی از یک نمود اجتماعی و اخلاقی، او را از صحنه اجتماعی طرد کرده و به سطح پایین‌ترین طبقه اجتماعی سوق می‌دهد.

زنی که معترض دومین شکست جنسیتی در شخصیت مریم عذرا و عایشه می‌شود، هویت جنسی خود را گم می‌کند. در آن مرحله نیز آن گم‌گشتگی هویت، نشانی از ضرر و نزول اجتماعی را مشخص ساخته و راه را بر پیشرفت جنسیتی در جامعه هموار می‌کند. زنی که از محدوده اجتماعی بدور می‌ماند مورد استثمار قرار گرفته، متحمل هر نوع رنج،

شفقت و زیر دستی گشته و سعی و جهد حاکمان برای قبولاندن این قالب‌های اجتماعی بر زنان شروع شده تا او این‌ها را برای خود بسان تقدیری قبول کرده و از آن راضی باشد. خطرناک‌تر از همه این‌ها، تحقیر و مورد نفرین قراردادن زنان بود علی‌رغم اینکه زنان در حالت بحرانی به‌سر می‌بردند. با ظهور عصر فلسفه و پیشرفت فوق‌العاده‌ای که در ذهنیت و روح انسانیت روی می‌دهد، احتیاجی برای نوسازی و اصطلاح سیستم برده‌داری دیده می‌شود. برای نخستین بار احساس انسان بر تفسیر و توضیح وجودی "خویش" برآمده و آن هم اقدامی در جهت فروپاشی دگماتیسم موجود می‌باشد. پیشرفت و رشد تفکر عملی نیز بر همین اساس فلسفی صورت می‌گیرد. اما بعد از پیشرفت جامعه سرمایه‌داری دولتی که از پیشرفت علم، فردیت و فلسفه انسانی (اومانیزم) تغذیه می‌کند و زمانی که این علم در جهت خدمت به مصالح و منافع سلطه‌گرایان هیرارشیک بکار گرفته شد، آن‌زمان است که دولت به اقتدار دست می‌یابد. همه ارزش‌های انسانی، قربانی حاکمان می‌شود. پول به خدای اساسی سیستم سرمایه‌داری مبدل می‌شود. این سیستم، انسان خاص خویش را آفریده است. انسانیتی که از خویش‌نخن خویش بریده و تحولی در جهت ابزاری‌شدن برای کسب غنائم در جهانی صورت می‌دهد که از قوت علم و مال تغذیه شده است. به‌همین دلیل پیشرفتی که در فرد شکل گرفته، بدون ملاک‌گرفتن ترس از جامعه هیچ‌گونه آثاری از فلسفه انسانیت به‌جای نگذاشته و همه روابط خویش را بر اساس منفعت و سود پایه‌ریزی و به‌وجود می‌آورد. از این منظر، وجدان انسانی رخت بر بسته و همه چیز پول‌پرستی شده است. سرمایه‌داری نسبت به سیستم‌های ماقبل خود مفهومی جداگانه برای جنسیت قایل می‌شود. زیرا جزیی از اعضای بدن زنان نمانده که به معرض فروش نگذاشته باشد. به صورتی که او را از لحاظ روحی تهی و از لحاظ فیزیکی هم به درجه‌ای از پستی و تحقیر و بیچارگی نزول داده است. باید دید که سرمایه‌داری چه چیزی را برای جامعه به ارمغان آورده است؟ باید گفت که به ارمغان‌آوردن آزادی با ذات سرمایه‌داری در تضاد است. این ادعای کاپیتالیسم مبنی بر اینکه "چون کاپیتالیسم سنت‌ها را

زیر پا گذاشته، پس قید و زنجیرهای مردسالاری نیز پاره شده‌اند، فریبکاری‌ای بزرگ و تحریفی بیش نیست.

رابطه نظام‌های سلطه‌گر با آزادی روابطی خشن بوده و در عین زمان هم استثمار را با ظرافت تمام و غیرمستقیم پیاده می‌سازند. بدین شیوه فرقی مابین زنی که با نام او حماسه‌ها و داستان‌ها نوشته شده، با زنی که محکوم به زشت‌ترین و خشن‌ترین شیوه بردگی شده وجود ندارد. با مشاهده خصوصیات زنان از این نتایج می‌توان تحلیلی از سیستم را صورت داد. بایستی ما نبود سیستم زن‌سالار را یک نقض دانسته و او را بر این اساس تحلیل کنیم. سیستم سرمایه‌داری تداوم همه اجتماعات استثمارکننده و نمایانگر سیر صعودی آنها بوده و زنان نماینده اوج درجه بردگی همه آن سیستم‌ها می‌باشند. سرمایه‌داری نمونه آخرین سیستم سلطه‌گر و حاکم جامعه هیرارشیک هرمی است. این نظام که از دوره جوامع هرمی می‌آید، از فرصت‌ها و امکاناتی که رنسانس به‌وجود آورده است، بهره گرفته، به وضعیت سرآمدترین سیستم رسیده و بدین شیوه تمامی پتانسیل درونی خود را نیز فعال کرده است. کارهای انجام‌شده تنها اقدامات کمی بوده و از آن فراتر نرفته است. سبب اصلی و اساسی در ارزیابی این سیستم، از عدم تحلیلات ریشه‌ای و اصولی نشأت گرفته و تنها تکرار برنامه و درج‌ازدن صورت گرفته است.

با گسترش بردگی زنان، راه بر پیدایش تفکرات غیرانسانی و تراژدی بازتر شده است. بنابراین چنانچه آزادی و عدالت و برابری در حل مساله زنان تحمیل نشود، تضمین آزادی و برابری در هر سطوح و چاره‌یابی پدیده و یا مشکل اجتماعی غیرممکن خواهد بود. شانس پیروزی حرکتی که استناد به عملیات آزادی زنان و عدم توجه به بنیان اجتماع جوهری کم و محدود خواهند ماند. می‌توانیم این حقیقت را در تجارت ناکام سوسیالیسم رئال، برخورد دولت‌های سلطه‌گر و حتی در درون حرکت‌های رهایی ملی نیز مشاهده نمود که در این امر پیروزی کسب نکرده‌اند. همچنین می‌توانیم تراژدی اجتماعی را که در انسداد و ضعف سیاسی منطقه خاورمیانه به‌وجود آمده در باطن و حقیقت مساله زنان به شکلی واضح نظاره‌گر شد

و ضمن اینها تصور زندگی برای زنانی که در درون فرهنگ دولت هیرارشیک هزاران سال حبس شده‌اند، غیر ممکن است. زمانی که حقیقت این سیستم را دریابیم، می‌بینیم مالکیت زنان مابین دو فرهنگ پورنوگراف (بی‌بندوباری) و فرهنگ نقاب، او را در میان چادری سیاه محصور می‌گرداند. این عوامل باعث می‌شوند که انسان در ترس و شگفتی فرو رود. همه فضایل زن که به‌دست او خلق شده‌اند تباه شده، و هرچیزی که به کرامت و منزلت او مرتبط بود غضب شدند و هر چیزی که ملک اویند تحت نفوذ قوانین مبهم اخلاقی و فرهنگ دینی قرار می‌گیرند. این حصر فرهنگی که زنان را دربر می‌گیرد زمینه‌ای برای تسلیمیت اجباری می‌شود. ابتدا بردگی که مشابه بردگی خلق‌هاست بر زن اعمال و به مرحله اجرا درمی‌آید. بنا به همین دلایل می‌بینیم که در منطقه خاورمیانه، درک اهمیت و معنای مبارزه ذهنیتی، مسوولیتی اساسی و معاصر می‌باشد. حرکت اجتماعی نوین که نشانی از سمبل زن همراه داشته باشند می‌تواند در برابر بحران و کائوس سیستم طبقاتی مثرتر و سودبخش باشد. همچنین سازماندهی جنبش زنان که عدالت، برابری جنسی، دموکراسی عمومی، حقوق بشر و تکوین جوهر برابر با حقیقت میان جامعه و طبیعت را ملاک گرفته، از راه آزادی زنان به نمونه‌ای برای برابری و توازن قدرت، عملاً منجر به تأسیس تمدنی نوین می‌شود. زمانی که حقیقت زنان را ملاحظه می‌کنیم، می‌بینیم که زن هیچگاه بنا بر حقیقت جوهری خویش در برابر بردگی عمیق و بزرگی که تمامی جوامع طبقاتی و دولتی هزاران سال و تا امروز بر او تحمیل کرده‌اند، سر تعظیم فرود نیاورده است. بله، او هر چیز اطرافش را با شک و گمان تفحص کرده و آنهم از حساسیت و حس زن‌بودنش سرچشمه می‌گیرد. هیچ وقت با سیستم اقتدار که خود او هم علی‌رغم اینکه یکی از قربانیان جامعه پدرسالار و اقتدارگراست متحد نشده است. افزون بر آن یاد گرفت که چگونه راه آزادی را در پیش بگیرد و با هویت زنی، جای خویش را در مبارزه اجتماعی به درجه‌ای از فرهنگ استقامت و تلاش تحکیم بخشد. به‌خاطر اینکه در اینجا نقش قابل‌توجهی به تاریخ زنان اختصاص دادیم، ما تنها شخصیت زنانی را که در تاریخ تمدن نامی به

ارث برده‌اند مد نظر قرار نداده، اما می‌توانیم مختصراً مبارزه اینانا و انکی را توضیح دهیم. زمانی‌که الهه اینانا مبارزه‌ای برای آزادی در برابر خداوند انکی جهت بازپس‌گیری ارزش‌های جوهری (۱۰۴ مه) خویش که از طرف خدای مرد از او دزدیده شده بودند، صورت می‌داد، آن جنگی که خداوند انکی صورت داده در تاریخ انسانیت به انواع و اقسام گوناگون به رشته تحریر در آمده و نوشته شده‌اند.

در حال حاضر این جنگ به دو شکل اساسی ادامه دارد آن هم مبارزه در راه آزادی و برابری مابین همه خلق‌هاست. امروزه نیز زنان در جستجوی راه‌حل و راهی برای رسیدن به آزادی خویش با هویت و جوهر خود در حال مبارزه و تلاش می‌باشند. زنان همچنین به شکلی فعال و پیشاهنگ در حرکت‌های رهایی ملی و انقلابات سوسیالیستی جای گرفته‌اند. مقاومت نیرومند زنان در برابر فاشیسم در انقلاب اکتبر، انقلاب فرانسه، انقلاب شیلی، کوبا، ویتنام، فلسطین و در همه مبارزات حقوق بشر در سطح بالایی، همه و همه نشانی از میراثی بزرگ و تاریخی در مبارزات آزادی‌خواهی زنان می‌باشد. به همین خاطر نیز، ما می‌بینیم که چطور زنان در پیشبرد و پیشرفت جامعه انسانی و مبارزه برای تأسیس و تشکیل جامعه طبیعی به‌دور از هرگونه استثمار و تجاوز و با استفاده از نیروی جوهری خویش و برای زندگی متحد، هزاران سال تلاش و مبارزه کرده است. یعنی انسان می‌تواند شیوه‌ای از زندگی اجتماعی مطابق با آن زندگی‌ای که حول محور زن تشکیل شده را همراه با تجربه‌ای علمی، در برابر جامعه اقتدار و دولنگرای معاصر بیافریند.

لازم است فراموش نکنیم که چیزی از عدم و بدون دلیل به‌وجود نمی‌آید. به همین خاطر قبل از شکل‌گیری اصلاحات آزادی و برابری در انسان، باید جستجوی ما برای این مفاهیم در فطرت و ذات سلول‌های اصلی اجتماعی صورت گیرند. زنی که در مرکز خدای مادر در ادوار گذشته و خالق انقلاب نئولوتیک و جامعه طبیعی که بدور از اقتدار و هیرارشیک هزاران سال حاکم بوده و استقامت و مبارزه‌ای نیرومند در برابر جامعه طبقاتی و دولتی نشان داده، خواهد توانست همه ارزش‌های غضب شده‌اش

را بازپس گیرد. همچنین فرهنگ خاورمیانه‌ای که در اطراف جوهر زن ایجاد و با پیشبرد ارزش‌های اجتماعی، صاحب نیرو و اراده‌ای مستقل و رستاخیزی نوین در جامعه طبیعی گشته، همراه با سازماندهی دوباره ارزش‌های دموکراسی ابتدایی، بدین منوال دموکراسی خلق را در این منطقه جغرافیایی بزرگ از نو بیافریند. اینها همه به پایه‌ای اساسی و ریشه‌ای برای تنظیم مبارزات زنان تبدیل خواهند شد.

عصری که در آن بسر می‌بریم احتیاج میرمی به هویت ایدئولوژیکی نوین همراه با تلاش و مبارزه‌ای نیرومند خواهد داشت. خواهیم دید که ایستار و درک ما از آن حقیقت تنها با برخورد صحیح ایدئولوژیکی ممکن خواهد بود. چنانکه بیان می‌شود، هویت ایدئولوژیکی بسان پدیده اساسی برای تشکیل ساختار و نشانه اجتماعی‌شدن می‌باشند. هویت‌های ایدئولوژیکی که دربرگیرنده حافظه اجتماعی گذشته و تصورات آرمانی آینده جامعه، اتحاد اضمداد و حافظه تاریخی هستند موجب آماده‌سازی برای مرحله انتقال و پیشبرد سیستم نوین بعد از فروپاشی سیستم کلاسیک می‌گردند.

در این مقوله می‌توانیم هویت ایدئولوژی را به بذر (تخم، دانه) تشبیه کرد. چنانچه باغچه را بذرپاشی نکنی، باغچه هم بی‌بهره و ثمر خواهد بود. آن وقت نیز بدون هویت ایدئولوژیکی هم تولد و هم رستاخیز جامعه‌ای نوین غیرممکن خواهد بود. همچنین اقتصاد و تکنولوژی نشانی اساسی برای هر چیزی بوده و همه ظواهر دیگر بر این مبنا تفسیر و بیان شده‌اند. اما امروزه علوم اجتماعی خلاف این واقعیت را به نحوی سالم و منطقی روشن ساخته است. سیستم در شیوه اداره جنگ و مبارزه خود با اولویت‌دهی به بعد ذهنیتی بیشتر از هر بخشی دیگر، صاحب نیرویی قوی و مهارتی بزرگ در خط‌مشی و سیر جنگی برعهده گرفته است. با توجه به اینکه میتولوژی سومر با تکیه بر انقلاب نئولوتیک پیشرفت کرده، می‌بینیم که فلسفه و علم همه از راه ایدئولوژی‌ها پیشرفت کرده‌اند.

ارزش‌هایی که عصر ما نمایندگ آن هستند، روبه فروپاشی و اضمحلال می‌روند. این وضعیت به خوبی نقش ارزیابی در مورد تأسیس

هویت ایدئولوژیکی نوین در سطحی بیشتر و گسترده را به خوبی آشکار می‌سازد. بعضی اشخاص ادعا می‌کنند در عصر ما ایدئولوژی معنا و مفهومی نخواهد داشت و بعضی‌ها آن را کلاسیک پنداشته و می‌گویند جوابگوی خواسته‌های عصر (مرحله) نمی‌باشند؛ یا در حالتی تکرار به‌سر می‌برند. برخی دیگر با تغییر و اجرای تحولات سطحی عمل کرده و بدون اینکه جوهر مساله را در نظر بگیرند، درصددند بدین وسیله بر عمر خویش بیافزایند. ملاحظه می‌کنیم مشکل نه از عدم ایدئولوژی و نه از بی‌مفهومی ایدئولوژی ناشی می‌شود، بلکه اساساً دلیل در عدم جوابگویی ایدئولوژی‌های موجود در قبال خواسته‌های جامعه می‌باشد. از دیگر دلایل، عدم تعریف و استحکام هویت ایدئولوژیکی نوین به‌شکلی صحیح می‌باشد. در حالی‌که برای تولدی نوین در این حوزه، شرایط امروری از لحاظ ایدئولوژی و تکنیکی مساعدتر از همه ادوار گذشته می‌باشد. برای این منظور نیز قبل از هر چیز، اساسی‌ترین وظیفه مهم و ضروری در این زمینه، تولد هویت ایدئولوژیکی در ساختار روحی و ذهنی درست می‌باشد. تابحال در خاورمیانه که منبع اساسی جوهر اولیه طبیعت بوده، مبارزهای ایدئولوژیکی صورت نپذیرفته است. بایستی قبل از هر چیز، خاورمیانه را که بسان رحم مادر مهد تمدن می‌باشد از شخصیت و هویت ایدئولوژیکی ارتجاعی بزداییم و مبارزهای نیرومند جهت اکتساب مفهوم و مضمون اساسی برای هویت ایدئولوژیکی نوین صورت دهیم؛ همچنین در مقابله با دکماتیسمی که ساختار فرهنگ دولت، سلطه و خشونت بسان کوله‌باری از مشکلات به مانعی بر سر راه پیشرفت تفکر علمی و ظهور رنسانس تبدیل شده است، مبارزهای همه‌جانبه و درازمدت را انجام دهیم. آزادی بر محوریت زنان آزاد بسان رنسانسی نیرومند به نسبت خاورمیانه صورت می‌گیرد؛ بطوریکه زنان خود ضامنی برای تحقق دموکراسی و انقلاب فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در منطقه خاورمیانه شوند. ما بسان حزب آزادی زنان کردستان ادعا می‌کنیم که در زیر چتر سوسیالیسم علمی، در جوهر خود پارادیم جامعه اکولوژیک دموکراتیک را قبول کرده بر این

مبنا حرکت کرده و با گذار از تمام اشکال جامعه دولتی اعم از؛ هیرارشیک و سلطه گر، نماینده هویت ایدئولوژیکی نوین خواهیم بود.

امروزه نیز همانند گذشته حرکت آزادی زنان که پیشاهنگ مبارزات آزادیخواهی خلق بوده می‌تواند در مرحله کائوس بر اساس خط‌مشی ایدئولوژی سوسیالیسم علمی مثرثرم واقع گردد. علی‌رغم آلامی که زنان در جوامع کردستان از استثمار، حصر و ظلم متحمل گشته ولی می‌بینیم که تابحال به‌شیوه‌ای قطعی از ارزش جوهری خویش نگسسته، غریب نگشته و آثار فرهنگ نئولوتیک را با خود به‌همراه دارد. همچنین زنان کرد در ربع آخر قرن بیستم صاحب تجربه مبارزاتی قدرتمند و مستحکم شده و به آگاهی عمیقی از اراده آزاد و خودباوری از راه مشارکت در میان صفوف مبارزه رهایی ملی PKK که همانند ظهور و رستاخیز نوینی برای خلق کرد می‌باشد دست یافته‌اند. زنان کرد براساس پارادیم جدید رهبر آپو، و فداکاری و جسارت و عطش به آزادی، کرامت خود را به شیوه‌ای جداگانه نشان داده‌اند.

با وقوف به اینکه زنان کرد حقیقت خلق مقاوم را درک و نیروی کاری خویش را که مرتبط به حقیقت شهدا می‌باشد کسب کرده، ملاحظه می‌کنیم که کاندیدای نخست اجرا و پیاده‌سازی ایدئولوژی رهایی زنان در جامعه در برابر هویت‌های ایدئولوژیکی‌ای هستند که مهر مرد را بر خود دارند. زنان برای اجرای نقش خویش جهت کسب آزادی، برابری و تحقق دموکراسی به پیشاهنگی حزب زنان آزاد کردستان PAJK با اصرار و ادعایی بزرگ به شکلی بارز و با سازماندهی هویت ایدئولوژیکی نوین، با مبارزه‌ای ایدئولوژیکی که از نشان طبیعت مادر برخوردار و به عدالت و صلح آراسته شده، همراه با نکای عاطفی و اتحاد با فمینیسم جهانی تلاش خواهند نمود.

مبدأ اساسی، پایه‌ای و اولیه ما این موارد می‌باشند:

- ۱- زیستن با طبیعت و میهن‌دوستی. ۲- مشارکت در زندگی به شکل و اراده‌ای آزاد. ۳- ارجعیت‌دهی به تنظیم تمامی عرصه‌های اجتماعی در هر

شرایط بر هر چیز دیگر. ۴- پیشبرد مبارزه و تداوم آن. ۵- تعاون و همکاری در زندگی از لحاظ روحی، فکری و فیزیکی.

رهبر آپو مبارزه پر قدرت خویش در حزب کارگران کردستان را بر اساس موضع و ایستار: "یا زندگی‌ای آزاد و شرافتمدانه یا مرگ" آغاز و ادامه داد و در این راه شروع به ابداع و تئوری و پراکتیکی نمود تا چگونه در این سرزمین همانند انسانی آزاد زندگی کند. رهبر آپو، گام‌های خویش را بر اساس حقیقت خلق کرد که یکی از کهن‌ترین خلق‌های این منطقه (خاورمیانه) است، برداشت و بر مبنای درک حقیقت این خلق تحلیلات و تلاشی بی‌وقفه را در کردستان به انجام رسانید؛ خلقی که هزاران سال است در بند مانده است. براین اساس، ظهور و حقیقت مبارزه حزب کارگران کردستان PKK برای خلق کرد همانند میلاد نوینی است.

مستمرًا در حل و چاره‌یابی روزانه و لحظه به لحظه، با مشکلات جنسیتی و تضادهای طبقاتی مبارزه کرده، اما نه بر مبنای منطق سازمان‌های چپ کلاسیک که می‌گفتند: «مساله زنان بعد از مبارزه حل خواهد شد». همانا تنظیم حد فاصل روابط مابین هر دو جنس بر اساس آزادی و مساوات، یکی از موضوعات اهم و تشکیل بعد مشروع [پروژه] "چگونه باید زیست" می‌باشد. هدف از این، به‌ثمررساندن انقلاب اجتماعی نیرومندی در درون فرهنگ خلق است. هر دو انقلاب اجتماعی و فرهنگی در سطحی از پیشرفت قرار دارند. تحولات کیفی عظیمی هم در عرصه فرهنگ خلق کرد و هم در عرصه آزادی زنان به‌وجود آمده‌اند. رهبر آپو همراه با تلاش و مبارزه در زمینه مسایل زنان در PKK و جوابگویی به این مسایل پی به این امر برد که مساله جنگ و صلح در اصل خود از مساله زنان نشأت می‌گیرد.

رهبری این مساله را همانند اقدامی معنوی، فلسفی و ایدئولوژیک ارزیابی کرده و ثابت کرد که ایشان، نشان هویت ایدئولوژیکی در زندگی اجتماعی نوین در منطقه خاورمیانه و بین‌النهرین به طور کل می‌باشد. دیدگاه رهبر آپو در مورد تغییر شخصیتی مردان کلاسیک که آن را به‌عنوان مبدایی اساسی از مبادی سوسیالیسم می‌داند، در مرحله اول در شخصیت

خویش به عمل آورده است. همچنین تغییر شخصیتی مردان را همانند نابودی اقتدار و حاکمیت، بی‌عدالتی، نابرابری و حتی این کار را بعداً بسان امحای فاشیسم، دیکتاتوریت و استبداد می‌داند. رهبری در همه عرصه‌های پیشرفت جنبش‌های زنان در هر چهار بخش کردستان صاحب نقشی بارز بوده و موضع حزب کارگران کردستان در قبال آزادی زنان را با توجه به برخورد رهبری با زنان آشکار ساخت. زنی که در اوضاع امروزی برای اولین بار به سطحی از تکوین حزبی در انقلاب ملی رسیده متحمل درد و رنج و عمیقی در اثنای مشارکت خویش شده است. روشن شد که آزادی و مساوات زنان بر مبنای انقلاب ملت دموکراتیک تحقق و نامگذاری خواهد شد. زمانی که جنبش‌های ملی در سال ۱۹۷۷ در تمام بخش‌های کردستان گسترش پیدا کرد، جنبش زنان شکل گرفت.

زنانی که تا حدودی جوهر ملی، زبان، فرهنگ و هویت جنسیتی خویش را از دست داده بودند با وجود ظلم و بردگی و خشونت که هزاران سال بر او تحمیل شده، با شناخت جنبش و درک مبارزه‌های ملی، توانست که پیشرفت بزرگی در ساختار جامعه کردستان به وجود آورد. رفقای زنی که در سال‌های ۱۹۸۰ به صفوف مبارزه ملحق شدند و با قهرمانی بزرگی که در راه آزادی آفریده بودند بسان رفیق "تورکان درین" و "بسه انوش" در سال ۱۹۸۱ رفیق "ادینه سالگ" در سال ۱۹۸۵ و "هانم یاور کایا" و بسیاری دیگر مثل آنها به رمز و سمبل پایبندی، جسارت و قهرمانی مبدل شدند. همچنین این شهادت‌ها بیانی از نخستین گام‌ها برای خلق زندگی و عشق و جوامی به "زین"‌هایی بود که به سبب عجز و جهالت و ضعف در تاریخ خلق‌مان شانس زندگی‌کردن و زندگی عاشقانه‌ای را نداشتند.

رهبری در کنگره سومین حزب تحلیلات و تحقیقات عمیق و گسترده‌ای در خصوص مسایل زنان و خانواده صورت داده و آن را به سازمان ارایه دادند. تحلیلاتی که رهبری در اوایل سال‌های ۱۹۷۸ انجام دادند، کم‌کم گسترش یافت. برای نخستین بار ملاحظه می‌کنیم که زنان در دوره رستاخیز مبارزه‌های ملی پیشرفت عظیمی بر مبنای آگاهی و ضمیر

ایدئولوژیکی خویش در تاریخ حرکت آزادی زنان به دست آورده و سرآغاز تحول و تقدیمی در همه موضوعات شده و بسان نیاز و لازمه‌ای از آزادی از طریق تحلیل "مرد ساختگی" و "بردگی زنان" به شیوه‌ای عمیق و آگاهانه به کسب دستاوردی نایل آمدند. بدین طریق پیشبرد سازماندهی و حرکت برای نخستین بار بخصوص در جنبش زنان، در داخل صفوف جنبش ملی به تحقق رسید و این اولین تنظیم زنان در درون PKK بانام اتحاد زنان میهن‌دوست کردستان YJWK در سال ۱۹۸۷ که تنها به عرصه مبارزه سازماندهی و پراتیکی اروپا محدود ماند، تأسیس شد.

خلق کرد با ارتش رهایی ملی ARGK که نماینده دفاع مشروع خلق و ارتش‌شدن گریلا در برابر ستمکاری که هزاران سال خلق را مورد تعرض قرار داده بود، آشنا شدند. رهبری مساله ارتش زنان را به سبب ارتقای سطح مشارکت رفقای زنان در عرصه مبارزاتی - کاری - پراتیکی در اوایل سال ۱۹۹۳ به موضوع بحث و مناقشه مبدل نمود. پیشرفت‌ها در اوایل به شکل گروه‌های کوچک و مستقل و کم‌کم همگام با زمان و شرایط مناسب گسترش می‌یابد. زن یاد گرفت که چگونه خود را آموزش دهد و تجمعات و گردهمایی‌های ویژه را تنظیم و برگزار کنند. با احداث خانه‌های نظامی مختص به خویش مسوولیت‌هایی بر عهده گرفتند؛ بدین وسیله جهت شناخت جنس منطبق با هویت زن، راه‌های پیش‌رویش هموار شد تا شخصیت خود را تحلیل کند. آن تجارب سبب شد تا زنان هر چه بیشتر جنس خود را بشناسد و خود را به شکلی نیرومند و مختص به خود باز یابند. همچنین ارتش‌شدن زنان تنها به مبارزه و فعالیت‌های نظامی محدود نمی‌شود، بلکه بیش از هر سیستم دیگری، قابلیت پیشرفت و تقدم از لحاظ ایدئولوژیکی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را دارا می‌باشد. بدین لحاظ ملاحظه کردیم که پیشرفت و ارتقای سطح ارتش‌شدن زن در درون PKK، رنگ و جوهر زن را به صفوف ارتش رهایی خلق کردستان اعطا کرده و همراه با آن رنگ و جوهر نوین، مانع از تأثیرات کرد سلطه‌گر گشت که پر از مفاهیم و کاراکترهای تقلیدی و واپس‌گرا در خمیرمایه ارتش‌شدن حرکت خلق وجود داشتند.

رهبری برای از بین بردن نابرابری و بی‌عدالتی درون ارتش، ارتش‌شدن زن را نیرومند کرده و گام برداشتن در این مسیر را گامی بسیار ضروری و مهم در سوسیالیسم به حساب آورد. در حقیقت اگر ما تأملی در سیر پیشرفتی که در PKK صورت گرفته داشته باشیم به وضوح خواهیم دید که این سیر پیشرفت همانند نیرویی بزرگ و تدافعی در فروپاشی عقب‌ماندگی‌ای که هزاران سال تداوم یافته، به انجام رسانیده است. هدف از ارتش‌شدن زنان، تأسیس ساختاری بدیل، کارا و دعوت به حقیقت ارتش‌بودن و خواسته‌ای است جهت براندازی سلطه کلاسیک مرد که نیرو و اقتدار خود را از آن می‌گرفت. چیزی که انتظار می‌رفت، رد هر چیزی که مهر مرد مقتدر بر آن وجود داشته و آرام‌نگرفتن و خراب‌کردن و به‌لرزه‌درآوردن پایه‌های نابرابری، ظلم، ستمگری و براندازی آنها بود. همچنین به‌جای جنگ دری به روی آشتی گشود. تأسیس مدیریت برابر و آزاد به هدف تضمین و نمایندگی خویش در مرکز تصمیم‌گیری‌ها و اداره‌نمودن سازمان به شیوه برابر و هدف‌مند بود. اما به سبب عدم درکی که انتظار می‌رفت، تحقق اهداف در همه عرصه‌های پراکتیکی به انجام نرسید. عملیات ارتش‌شدن زنان همانند حمله‌ای نیرومند در برابر دولت محلی، شوونیسم ترکیه و خط تصفیه‌گران داخلی در مرحله‌ای بود که علی‌رغم اعلان آتش‌بس تک‌طرفه از سوی رهبری، در صدد برهم‌زدن مرحله آشتی بودند.

رهبری مبارزه ایدئولوژیکی در خصوص مصایب زنان را تا سال ۱۹۹۵ عمیق‌تر ساخت و در کنگره یکم YJK که در ماه مارس ۱۹۹۵ تأسیس شد، تصمیم به تأسیس YAJK (اتحادیه آزاد زن کردستان) گرفته و مورد مناقشه قرار داد. YAJK مبارزه زنان را در همه عرصه‌های کاری و سازمانی پیشرفت داد. این اتحادیه به سازمانی برای پیشرفت و پیشبرد آزادی زنان مبدل شد. در اینجا می‌توانیم ادعا کنیم که YAJK به عنوان اولین سازمانی است که هدفش آفرینش زندگی آزاد و نوینی در همه عرصه‌های سیاسی، نظامی و اجتماعی به خصوص در جامعه کردستان بوده و به عاملی نیرومند در مبارزه برای تقویت روح میهن‌پرستی، آزادی

همراه و همسو با طبیعت به شکلی دایمی و با حقیقت خلق تبدیل شد. رهبری در جواب این سؤال که "چرا اتحادیه آزاد زنان کردستان؟" چنین پاسخ می‌دهد: «هدف از تأسیس این سازمان، تغییر شخصیت مردهای حاکم درون حزب می‌باشد.» مقصد از این گفته، درک چگونگی تغییر و تحول در شخصیت مردها بود. رفیق زیلان "زینب کناجی" با عملیات فدایی‌گونه‌اش که در تاریخ ۳۰ حزیران ۱۹۹۶ بر اساس نیروی حقیقی زنان در جنگ و ارتش‌شدن در شهر درسیم به انجام رساند، این حقیقت را در طرز زندگی آشکار ساخت. این عملیات که اعتباری از یک موقوف ایدئولوژیکی صحیح در برابر مفاهیم تصفیه‌گران مرتجع، سیاست سرکوب و انکار و آرزوی توطئه‌گران ۶ مارس و در عین زمان در برابر عنصری همچون "زکی" می‌باشد که درصدد قبولاندن مفهوم تسلیمیت و بردگی در شخصیت زنان بود. همچنان که رهبری می‌گویند؛ عملیات رفیق زیلان "مانیفست آزادی" می‌باشد. همچنین او سمبل فرهنگ خدای مادر و احیای دوباره آن و زایش مجدد این فرهنگ نیرومند است که در مراحل نئولتیک بر روی خاک مزوپوتامیا ظهور یافته است.

با ورود به سال ۱۹۹۷ رهبری موضوع "تئوری گسست" را در درون صفوف حزب به میان آورد. معنای این تئوری، گسستن از نشانه‌های زنان متخلف و کلاسیک و همچنین گسستن از مفاهیم برخوردارها و روابط مرد و دنیای روحی و ذهنیت سلطه‌گر. هدف تئوری "گسست" آفریدن انسانی است سوسیالیست و مهیاکردن زمینه‌ای برای یک زندگی آزاد. در دومین کنفرانس زنان میهن‌دوست آزاد که در سال ۱۹۹۸ تأسیس شد، رهبری در اثنای تحلیلات خویش، در مورد رفقا؛ "زینب کناجی" و "سما یوجه" اعلان نمود که به‌دنبال نمایندگی‌کردن و روشن‌سازی راه زنانی بودند که هدف آزادی را بسان معیارهای اساسی پیروزی در سر دارند. این کنفرانس به مثابه نخستین تجمع بزرگ و گسترده زنان بود که در مورد ایدئولوژی رهایی زنان و شیوه تحقق اهداف بر زمینه‌ای واقعی، گفتگوهای زیادی صورت گرفت. نتیجتاً این کنفرانس برای زنان خاورمیانه‌ای و همه کنفرانس‌های دیگر راهی به‌سوی اعلان تکوین حزبی برای زنان شد و در عین زمان نیز

آمادگی بزرگ و اساسی برای تشکیل دومین کنگره زنان میهن‌دوست کردستان شد. YAJK بسان نیرویی قوی در مدیریت مبارزه آزادی در میانه سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۹ پیشرفت بزرگی به‌خصوص برای حرکت زن کسب کرد. رهبری در سال ۱۹۹۶ اعلان نمود که قرن ۲۱، قرن ظهور تناقضات جنسیتی به شکلی بزرگ خواهد بود. در این شرایط ضرورت ساختاری ایدئولوژیکی که مهر خود را بر رفع تناقضات جنسیتی بزند، احتیاجی میرم خواهد بود که نیروی سازمانی خود را بر اساس ایدئولوژی تأسیس و مبارزه‌ای نیرومند و رادیکال به‌دست آورده و دارای قابلیت باشد که بتواند تناقضات جنسیتی موجود در عصر ما را حل نماید. با آغاز سال ۱۹۹۸ ضرورت پیشبرد ایدئولوژی که هدف تأمین و تأسیس ساختار جامعه‌ای نوین را داشته باشد به میدان آمد. افزون بر این، اعلان ایدئولوژی رهایی زنان در ۸ مارس ۱۹۹۸ بر اساس پنج مبدأ کلی و اساسی جوابی به ضروریات مرحله بود. دومین کنگره زنان میهن‌دوست در ماه مارس ۱۹۹۹ تحت عنوان حزب زنان کارگران کردستان PJKK برگزار گردید. تحزب زنان به مثابه جوابی نیرومند و به‌جا در برابر سیستم توطئه‌گر مرد و در برابر توطئه جهانی‌ای است که در قبال رهبر حزب کارگران کردستان و خلق کرد و به عموم خلق خاورمیانه و انسانیت به شیوه‌ای زشت در جریان بود. سازماندهی حزب بعدها تحت نام "حزب زن آزاد" PJA صورت گرفت که در اثنای سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۰ با هدف پیشرفت زنان کرد و خاورمیانه و همه زنان جهان تأسیس و سبب و نشان سوسیالیست-انترناسیونال‌بودن حزب کارگران کردستان و حرکت رهایی زنان شد.

بسیاری از زنان تشنه آزادی از خلق‌های دیگر؛ آلمانی، چرکس، آذری، ترک، ارمنی، عرب، فارس باشرف به این صفوف مبارزه ملحق شده که حتی بسیاری از آنها نیز به شهادت رسیدند. این مشارکت‌ها در این سطح، به روابط بزرگ و بر قدرت ایدئولوژی جهانی ما برمی‌گردد. حرکت رهایی زنان بر اساس میراث زنان در جهان و تجربه سی سال مبارزه رهایی ملی و در سال ۲۰۰۵ در درون سیستم کوما کوملن کردستان KKK

(گروه اجتماعات کردستان) به نام کوما ژنن بلند KJB (گروه عالی زنان) با هدف تحقق و تأسیس جامعه‌ای دموکراتیک بر مبنای پارادیم نوین و نظارت بر مبارزه به‌شکلی نیرومند از همه زمان‌ها بیشتر پیشرفت کرده است. PAJK حزب آزادی زنان کردستان به مثابه حزب و سازمانی ایدئولوژیک و پیشرو برای KJB می‌باشد و مکلف به پیشبرد سیستم ایدئولوژی در همه عرصه‌های زندگی، تقویت ملاک آزادی در همه نهادها و مؤسسات اجتماعی می‌باشد. همچنین مکلف به ارایه راه‌حل برای مسایل کردستان از طریق دموکراسی ملی بر اساس پارادیم نوین و ضدیت با چاره‌یابی ملی‌گرایی دولتی و ساختگی است. زمان پیشبرد سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک و همچنین ارتقای راه‌حل دموکراسی به‌شیوه‌ای طلح‌طلبانه است که آزادی رهبری از اسارت را مبنا قرار می‌دهد.

تاریخ زن و خانواده در کردستان و هویت ایدئولوژیکی

از تحلیلات رهبر آپو د مورد زن و خانواده

مقدمه:

هر چقدر انقلاب اجتماعی عمیق‌تر شود به همان میزان مساله زنان و خانواده خود را به‌پیش خواهند کشید. خانواده، اولین نهاد تکامل اجتماعی و اولین مکانی است که طبقه در آن شکل گرفته است. منشا اولین احساسات، "مالکیت" است. بدین طریق خانواده تعبیری از طبقه است. عامل اصلی تملک و پیشرفت و تصاعدی‌بودن نیروی سلطه‌گری و مادی بوده و مرکزی است که حول آن روابط متفاوتی شکل گرفته‌اند. پدیده‌ای است که از اعماق تاریخ نشات گرفته و تا به امروز، بسان مساله‌ای اساسی و حایز اهمیت خود را به‌پیش می‌کشد. خانواده چنانکه ادعا می‌شود نهادی مقدس نبوده که بر مبنای مبدأ و تعالیم والا و شایسته بوجود آمده باشد، زیرا خانواده اساساً در ارتباط با پیشرفت جامعه طبقاتی شکل گرفته و در اوضاع مختلف طبقات، خود را تغییر داده و به شیوه‌ای دیگر نمایان و ساخته و پرداخته نموده است. در تمامی مراحل تاریخی همیشه خانواده را در جهت تصاحب، جنگ و سلطه به‌کار گرفته و ممالک خویش را وسعت بخشیده‌اند. زنان را به عنوان وسیله‌ای برای نیروبخشیدن به هم‌پیمانی به‌کار گماشته و آنان را راضی به جاه‌طلبی و قربانی سلطه و اقتدار مرد کرده‌اند.

هیچ روزنه‌ای اجتماعی نمانده است که نام دیگر هیرارشی یعنی پدرسالاری بدان نفوذ نکرده باشد. سنت‌های پدرسالاری هزاران سال قبل از پیدایش دولت بر جامعه حکم می‌کرده‌اند. سنت پدرسالاری در هیچ یک از

مناطق دنیا به اندازه خاورمیانه محاصره‌کننده و حفقان‌آور نیست. نیروی تأثیرگذار پدرسالاری بر روی مواردی همچون شخصیت زن و مرد، فرهنگ اتنیکی و دیدگاه ناموس و خانواده که هنوز هم ارزش‌های دارای اعتبار می‌باشند، بسیار واضح است. شهرها که بایستی مراکز ظهور فرهنگ مخالف باشند تحت تأثیر شدید روستا و بنابراین پدرسالاری قرار دارند. شهرها در دریای تأثیرات فرهنگ روستانشینی بسان یک جزیره هستند. موضوع خانواده و ذهنیت و رفتارهایی که حول محور زن شکل گرفته‌اند، حداقل به اندازه دولت مهم و پیچیده است. در بالا دولت و در پایین خانواده بمانند دوگانگی بهشت و جهنم کلیتی دیالکتیکی تشکیل می‌دهند. در حالی که دولت میکرومدل خود را در خانواده تحقق می‌بخشد، با افزایش درخواست‌ها، خانواده هم ماکرومدل خود را همانند دولت طرحریزی می‌نماید. هر خانواده‌ای راه‌حل ایده‌آل خود را در رسیدن به دولت می‌داند. بازتاب دولت دسپوتیک در خانواده، "مستبد کوچک" یا "رئیس خانواده" یعنی مرد می‌باشد. هر اندازه مستبد بزرگ یعنی دولت، بانفوذ و دارای اختیارات بوده و بخواهد به دلخواه خود به جامعه شکل دهد، رئیس کوچک هم در خانواده با حکمرانی بر چند زن و بچه به تنظیم امورات مطلقه می‌پردازد.

در تمدن خاورمیانه تا زمانی که خانواده به‌عنوان میکرومدل دولت ارزیابی نشود، تحلیلات اجتماعی بسیار ناقص خواهد بود. اگر امروزه در جوامع خاورمیانه مساله زنان به‌اندازه مساله دولت پیچیده است بدان دلیل می‌باشد که به درازای تاریخ پیدایش دولت، تاریخ بردگی طولانی و پیچیده زنان وجود دارد. اگر مثلث برمودای زن - خانواده - مرد در نقشه اجتماعی به‌خوبی نشان داده نشود، هر کشتی راه‌حل اجتماعی که از کنار آن بگذرد حتماً غرق خواهد شد. خانواده موجود در خاورمیانه یا همان میکرومدل دولت، نقش مثلث برمودا را در اقیانوس اجتماعی دارد. دولت و هیرارشی در حال اوجگیری اگر شمایل خود را در نهاد خانواده منعکس نسازد نمی‌تواند پابرجا مانده و چندان دوام بیاورد. دولت و هیرارشی که نتواند در خانواده انعکاس یابد از شانس حیات برخوردار نخواهد بود. در

تمدن خاورمیانه این دوگانگی دیالکتیکی با دقت و حساسیت زیاد و بدون هیچ اهمالی اعمال می‌گردد.

تا وقتی زنان را که از لحاظ جنسیت، تبار و طبقه قدیمی‌ترین محبوس می‌باشند مورد تحلیل جامعه‌شناسانه قرار ندهیم نمی‌توانیم خانواده و مردها یا از جهتی جامعه و دولت را به‌خوبی بشناسیم؛ بنابراین لازم است چارچوب تاریخ بردگی زنان را ترسیم کنیم.

در فاصله سالهای ۲۰۰۰ - ۴۰۰۰ ق.م فرهنگ زن-مادر در مرکز تمدن یعنی سومریان تأثیر و نفوذ داشته و دارای قدرت و تأثیری همسان با مردها می‌باشد. در همه اسناد اسطوره‌ای آن دوره این موضوع به‌چشم می‌خورد. معابد الهه‌ها به وفور دیده می‌شود. هنوز فرهنگ عیب‌انگاشتن نسبت به زنان شکل نگرفته است. به‌ویژه ویژگی‌ها و رفتارهای جنسی وی یکی از اعمال خدایی محسوب می‌شود. گذشته از عیب‌شمردن، حتی در اروتیک‌ترین (مستهجن‌ترین) داستان‌ها هم شرح ادبی بی‌نظیری موجود است. همه کارها و رفتارهای جنسی، در حکم ارزش و زیبایی زندگی می‌باشد. ویژگی‌های جنسی زنان به‌عنوان منبع احترام و جذابیتی فوق‌العاده ارزش پیدا می‌کنند. در فرهنگ و شیوه زندگی‌ای که بعدها همچون یک ضدانقلاب ظهور می‌کند، هنوز از زنان بدگویی و عیب‌جویی نمی‌شود. بدن زن مایه مباهات و ستایش می‌باشد. حتی مراسم ازدواج مقدس هم - هرچند هم که تحریف شده و به عمل کریه پلیدنموندن زنان از طرف مرد تبدیل شده است- متعلق به این دوران است. موضوع و محتویات بسیاری از داستان‌ها از قبیل داستان "مم آلان"، "مهم و زین" و "درویش عبدی" که هنوز هم در کردستان روایت می‌گردند جایگاه و موقعیت نیرومند زنان را بازتاب می‌دهند.

تحت شرایط نظام حاکمیت و مالکیت، تعیین موقعیت و جایگاه زنان به‌تدریج مشکل می‌شود. زنان در نتیجه اقدامات هزاران‌ساله تبدیل به یک آوار شده‌اند. حتی تأثیرات اغفال‌گر و منحرف‌کننده نظام سرمایه‌داری به تمامی منعکس نشده‌اند. زنان در خاورمیانه عنصر اساسی عقب‌ماندگی و پسروی هستند. مردهای خاورمیانه‌ای که در هر عرصه‌ای شکست

خورده‌اند، تمامی تأثیرات این شکست را در زنان منعکس می‌نمایند. در خارج از خانواده هرچقدر مرد مورد حقارت قرار گیرد، آگاهانه یا ناآگاهانه، به‌طور خودبه‌خودی انتقام خود را از زن می‌گیرد. مرد که به علت ناتوانی خویش در دفاع از جامعه و خروج از بن‌بست و بحران لبریز از خشم و عصبانیت شده است، در خانواده به زن و فرزند خود دیوانه‌وار حمله کرده و عقده خود را خالی می‌کند. پدیده "جنایت‌های ناموسی" در واقع جزو اقدامات مرد در عرصه اجتماعی است که ناموس خود را خرد و پایمال نموده و این‌بار به شکلی وارونه کینه و نفرت خویش را همچون اقدامی علیه زن تخلیه می‌نماید. فکر می‌کند با این حرکت سمبولیک بسیار پست و بی‌ارزش، مساله ناموس را حل کرده است. به نوعی روان‌درمانی به‌کار می‌برد. در بنیان این مساله یک تاریخ مفقودشده و تظلم اجتماعی نهفته است. تا زمانی که مردها با این دادخواهی اجتماعی و تاریخی روبه‌رو نشوند و مسوولیت‌های خود را به‌جای نیاورند، چگونگی فهماندن و یا قبولاندن اینکه این "مرد" به هیچ وجه از پلیدشدن ناموس رهایی نخواهد یافت، مشکلی اساسی است. دست‌یابی به ناموس حقیقی نه از راه باکره‌بودن‌اندام جنسی زن، بلکه از راه حفظ و تضمین باکرگی اجتماعی و تاریخی می‌گذرد و این حقیقتی است که حتملاً بایستی آموخت و ضروریات آن را به‌جای آورد.

بر این باورم که این شرح مختصر تاریخی به‌خوبی روشن می‌سازد که مشکلات موجود در خانواده به‌اندازه مشکلات دولت حایز اهمیت می‌باشند. فشار دوجانبه باعث تشدید هرچه بیشتر مشکلات می‌شود. ترکیب فرهنگ و نشانه‌های تاریخی پدرسالاری و جامعه دولتی خاورمیانه با قالب‌ها و اشکال مدرن فرهنگ و تمدن غرب نه تنها سنتز ایجاد نکرده، بلکه باعث ایجاد گره‌گور می‌گردد.

بن‌بستی که در دولت به‌وجود آمده، در خانواده هرچه بیشتر گره می‌خورد. قید و بندهایی مثل تعدد فرزندان و زنان، از نظر اقتصادی خانواده را ورشکست کرده و آنان را از ادامه حیات ناتوان کرده است. با بزرگ‌شدن فرزندان مساله کار آنها مطرح می‌شود. در صورت پیدانشدن کار

نیز خانواده بی‌تأثیر می‌ماند. خانواده که همراه و هماهنگ با دولت و اقتصاد می‌باشد، در بن‌بست دوجانبه‌ای گرفتار شده است که دیگر نمی‌تواند به روابط و شیوه‌های گذشته ادامه دهد. خانواده در شرایطی قرار دارد که نه خانواده‌ای غربی است و نه خانواده‌ای شرقی. در این شرایط خانواده دچار فرسایشی جدی می‌شود. اینکه خانواده نسبت به دیگر قیده‌های اجتماعی که به سرعت فروپاشیده‌اند، توانسته خود را سر پا نگه دارد از این امر ناشی می‌شود که خانواده تنها پناهگاه اجتماعی است. به هیچ وجه نباید خانواده را کوچک شمرد. انتقادات به‌عمل‌آمده از خانواده مستلزم ردنمودن خانواده به‌طور ریشه‌ای نمی‌باشد، بلکه ضرورت نوسازی و تجدید ساختار آن‌را بیان می‌کند.

مورد بحث قراردادن مساله مردها که به‌مراتب پیچیده‌تر از مساله زنان است حایز اهمیت می‌باشد. تحلیل و شناخت مفهوم اقتدار و حاکمیت در مردها حداقل به‌اندازه بردگی زنان مهم هستند. شاید سخت‌تر هم باشد. آنکه طرفدار تحول نیست نه زنان بلکه مردها هستند. در صورتی که قدرت و حاکمیت را از دست بدهد بسان حکمرانی که دولت خود را از دست داده باشد در خود احساس کمبود می‌کند. بایستی به آنها نشان داد که در واقع این شکل توخالی اقتدار و حاکمیت است که آنها را هم از آزادی محروم کرده و به محافظه‌کاری دچار ساخته است.

اگر بگوییم اول باید مساله دولت حل شود سپس مساله خانواده، به خطا رفته‌ایم. این دو مورد با هم ارتباطی دیالکتیکی داشته و باید با هم مورد تحلیل قرار گیرند. نتایج ناشی از دیدگاه سوسیالیسم رئالیستی مبنی بر اینکه "اول مسایل دولت را حل کنیم بعد مسایل جامعه را" مشاهده نمودیم. هیچ یک از مشکلات اجتماعی با اولویت‌دادن یکی بر دیگری حل نمی‌شود. اگر نسبت به مشکلات و مسایل دیدی کلی داشته و با هر مشکل مطابق ماهیت و روابط آن با دیگر مسایل برخورد کرده و با این منطق به ارابه‌راه‌حل نیز بپردازیم، نتایج بهتری حاصل خواهد شد. اگر بدون تحلیل ذهنیت، دولت را، بدون تحلیل دولت، خانواده را و بدون شناخت

زنان، مردها را تحلیل کنیم، به همان اندازه به خطا رفته‌ایم که با انجام‌دادن عکس این کار به دنبال راه حل باشیم.

انقلابی که به راه‌انداخته‌ایم باید به حدی نیرومند باشد که بعضی‌هایی که ادعای آزادی را دارند جرأت نزدیک شدن به ما را نداشته باشند. به‌راستی که ما می‌توانیم به خاطر اینکه جامعه خاورمیانه در دوران عقب‌مانده فئودالی به‌سر می‌برد از مساله دوری گزینیم. از این مهمتر، این است که تاریخ خاورمیانه، تاریخی اصیل، ریشه‌دار و از هر لحاظ از غرب مملوتر و متقدمتر است. بر این اساس ما نباید در حیرت اینکه ایستار آزاد نه شرق، غرب را پشت‌سر می‌نهند بمانیم. فردگرایی غرب و آزادی‌ای که بر معیارهای کاپیتالیستی بنا شده‌اند خیلی از جوانب بردگی را که امروزه متداول‌اند پنهان ساخته و این عامل سبب عقب‌ماندگی اجتماع به جای پیشرفت در موضع آزادی شده است. بی‌شک پیشرفت‌هایی حاصل شده‌اند، اما نقش تخریبی اینان بیشتر است. باید که چشم به راه و دنباله‌رو ارزش‌های آزادی غرب نبوده و آنان را ملاک قرار ندهیم. در برابر آنان باید با پایبندی به تاریخ خویش از آن پاسداری کنیم و آنرا مورد تحلیل قرار دهیم. آنزمان است که ما می‌توانیم به نتایج بهتری برسیم؛ مبارزه کرده و ایستاری سالم داشته باشیم. حضور خلق‌ها در عرصه مبارزه جهت کسب آزادی اجتماعی و دموکراسی زمینه و احتیاجی در همین راستا و به همان میزان مبارزه و تداوم آن را برای آزادی زن و خانواده را تحمیل می‌نماید.

خانواده در کردستان

خانواده عامل سیاست‌زدایی در کردستان

خانواده در کردستان همچو میدانی است که اعتماد خود را از فکر اجتماعی و ممارست عملی می‌گیرد. خانواده عنصری اجتماعی است که از هر لحاظ تمامی نهادهای اجتماعی را به خود وابسته نموده و ترکیبی از

آنها می‌باشد. از تمامی نهاد و مؤسساتی که تا به حال به دست دشمن ویران شده و از میان برداشته شده تنها چیزی که مقدس مانده نهاد "خانواده" می‌باشد. خانواده در موطن ما کردستان یعنی سیاست و حزب که به درجه‌ای از عقیده رسیده است. خانواده به مرکزیت هر چیزی درآمده که هر چیز به دور آن در حرکت‌اند. علیرغم تبلیغات سوء که ادعا می‌شود خانواده تنها واحد اجتماعی می‌باشد ولی امروزه این ارگان به صحنه تئاتر و هر نوع ممارست اجتماعی- فرهنگی ارتجاع‌گر و فرقت تبدیل شده است. این وضعیت تأثیر منفی و شگرفی بر حرکت‌های ملی گذاشته و به مانعی بر سر راه پیشرفت آن تبدیل گشته و حرکت ما را با گره کور و لاینحل ابعاد کهنه‌پرستی مواجه ساخته است. خانواده به ارگانی مبدل گشته که دشمن آن‌را به شیوه‌ای عمیق و گسترده به‌کار می‌گیرد.

خانواده در جامعه ما ضد تغییر و تحولات اجتماعی است. این هم بالعکس هیچ‌گونه ارتباطی با زندگی سیاسی ندارد. خانواده عنصری است که دشمن بر آن تحکم ایجاد کرده و آن را به هر شیوه‌ای به حرکت وامی‌دارد. چارچوب روابط و کنش‌های انسان‌های ما تنها مختص به خانواده خویش بوده و به غیر از خانواده خویش هیچ حرفی برای گفتن ندارند. مهمترین فلسفه پدر خانواده و خانواده آنها این است که؛ در روستا بهترین خانواده، خانواده من است؛ در شهر بهترین خانواده، خانواده من است و هیچ‌گونه ارزشی برای همسایه خود قایل نمی‌شوند و اهمیت و توجهی به آنها نمی‌کنند. همه خانواده‌ها در روستای خود نیز متعجب بوده، به خود می‌بالند و مغرورند، این به‌نوعی "شوونیسم خانوادگی" است. بدون ترید هر کس جانبدار خانواده خویش است. درجه عاطفی بودن شوونیسم خانوادگی این را نشان می‌دهد که چقدر این تأثیر عمیق و ریشه‌ای است و تأثیر آن در حال حاضر واقعیت زندگی امروزه ما را بیان می‌کند. آیا ما می‌توانیم در مورد افکار اجتماعی و پیشرفت اجتماعی (جامعه) بحث کنیم؟

هر شخصی بدین منوال فکری کند؛ نه؟... این ذرات مفترق‌اند. در طبیعت هم ذرات وجود دارند و این ذرات تشکیل‌دهنده اجزا می‌باشند. به هم

می‌چسبند و برای رسیدن به تکامل "کلیت" به همدیگر ملحق شده تا جهانی زنده به وجود آورند. از نظر ما هم خانواده خود نره است، فقط اتحاد و یکپارچگی میان آنها بوجود نمی‌آید و منسجم نمی‌شوند. خانواده‌های ما برخلاف تغییر و تحولات اجتماعی بوده و با زندگی سیاسی و سیاست در روندی متناقض به سر می‌برند. همچون عنصری می‌باشند که دشمن در آن تحاکم ایجاد نموده و آن را به هر شیوه‌ای به کار می‌گیرد. ما می‌بینیم که دشمن خانواده را ارج نمی‌نهد، در شأن و مقام خانواده هم هدفی در سر ندارد و تنها از آن به عنوان عامل تفرقه و عدم یکپارچگی جامعه سوء استفاده می‌نماید. او را به شکل نره در می‌آورند و به این طریق وانمود می‌کنند که می‌خواهند بدین شکل از خانواده محافظت کرده تا سیستم آن همچنان در استمرار باشد. این نتایج مهمی است. اگر کمی ملاحظه کنیم، می‌بینیم که خانواده در مرکز فکر ما جای دارد. همچو گودالی است که تمامی حرکات، اعمال و افکار ما را به درون خود می‌کشاند. اگر چه محدود هم باشد، عده‌ای از ما خود را از این نهاد دور می‌سازند. اما جامعه تا به امروز عموماً به این شیوه به موجودیتش ادامه داده است. گفتگوهایی در ارتباط پدر و مادر و فرزندان صورت می‌گیرند. ما هم قصد داریم در این خصوص توضیحی داشته باشیم. در جامعه ما فرزند، همچو سرمایه‌ای است در دست‌شان، آنها را دوست نداشته و برای‌شان احترامی قایل نمی‌باشند. بنابراین فرد حق ندارد که در هیچ‌گونه نهاد اجتماعی هم از لحاظ مادی و هم از لحاظ روابط اجتماعی سهم باشد. پدر چنان وانمود می‌کند که رهبر خانواده است و فرزند همچون سوژه‌ای است که بر آن تأثیر می‌گذارد و بدین نحو میل و رغبت او را برآورده می‌سازد. تعظیم زن، تبرک‌نمودن و بوسیدن دستش توسط فرزندان را غرور، تکبر و شأنی والا برای خود می‌داند. مثالی از این دست را نمی‌توان نه در خانواده‌های بورژوازی شهری و نه در خانواده‌های سوسیالیستی مشاهده کرد. به خاطر اینکه مرد در جامعه کردستان از موقعیت اجتماعی بالایی در سیستم برخوردار نمی‌باشد و نمی‌تواند جایگاهی در زمینه پرنسپ‌های اخلاقی-فکری برای خود اختصاص دهد و نمی‌تواند تأثیری بر جامعه

بگذارد. حتی در روابط اجتماعی‌اش هم بدون تأثیر است. با چنین شگل‌گیری‌ای، مرد در خانواده صاحب اراده‌ای قوی نبوده و از لحاظ فکری و اخلاقی شخصیتی نابهنجار و پیچیده را نمایندگی می‌کند. مثالی از این دست: پدر (مرد) در کردستان راحت‌طلب و خوشحال است و از فرط خوشحالی از خود بی‌خود شده به همین خاطر خانواده را در زیر رکاب خود می‌بیند. این را از لحاظ معنوی برای خود پیروزی برمی‌شمرد. مردی شکست خورده از لحاظ سیاسی و روابط اجتماعی در جامعه، صومعه‌ای برپا کرده که احساس می‌کند تمامی امکانات در اختیارش است تا بتواند رئیس و یا رهبر گردد. این طرز بر فرزندان تأثیر گذاشته و آنها را برده بار می‌آورد. اطاعتی دایمی که مرد خانواده همیشه انتظارش را می‌کشد، تسلط و عبودیتی است که از لحاظ خرید و فروش برقرار کرده و بدین منوال است؛ "من پسر خود را به تو می‌سپارم، تو آزادی، گوشتش برای تو و استخوانش برای من". این زمانی است که فرزندش را برای آموزش می‌فرستد. اما چیزی که در حق زنان اعمال می‌شود ده‌ها بار از وضعیت پسر هولناکتر و عجیب‌تر است. هر چه دختر انجام دهد، تنها برای آن است که هر چه بهتر ماده‌ای برای خرید و فروش باشد. در برابر همه این واقعیت‌ها، بهترین پدرها هم این وضعیت را دنبال می‌کنند. در اینجا پدری لایق پیدا نمی‌شود که به فرزند خود بگوید "برو روابط خود را گسترش ده، در عرصه سیاسی فعالیت کن و این نخستین وظیفه توست"، بلکه تربیت به تمامی عکس اینهاست. فرار از این روابط اجتماعی، گسست و دورشدن از فعالیت‌های سیاسی همچون گرایش‌ات دولت‌شدن به شیوه‌ای مستمر در جریان است. خانواده‌ها با این کار خود باعث نزدیکی بیشتر به دولت و به کنترل درآوردن خویش می‌شوند. زمانیکه فاشیسم را تحلیل می‌کنی، برخی مالکان خرده بورژوازی را ستونی برای آن می‌دانند. اما از دیدگاه ما، فاشیسم اعتماد خود را از خانواده می‌گیرد. در دولت سرمایه‌داری، فاشیسم اعتماد خود را از خرده‌بورژوازی و طبقه میانی می‌گیرد.

دولت از طریق سیاست "افترا" جهت متزلزل ساختن پایه‌های خانواده از درون، در صدد تخریب فکر و رابطه اجتماعی برمی‌آید تا بدین شیوه پیروزی کسب نماید.

بازی‌ای که این سیستم بر خانواده پیاده کرده و خانواده را متحمل آن می‌سازد، زیرکانه و به شیوه‌ای منسجم و برنامه‌ریزی شده در سطحی گسترده پیاده می‌نماید که این به‌صورت مستمر است. به خاطر استحکام پایه‌های روابط خانوادگی در کردستان این اعمال به شیوه‌ای مکارانه از طرف سیستم تحمیل می‌شوند.

این سیستم احترام مابین احزاب بورژوازی که اعتماد خود را از خانواده‌های بزرگ کسب می‌کنند به طرز رقابت‌واری در برابر انقلابیون به‌کار می‌گیرد. این را از طریق نظام مزدوری "جاش" انجام می‌دهد تا هر چه بیشتر جنگ و مناقشه مابین آنها شدت گیرد. قبلا دولت، عشیره و خانواده‌های بزرگ را به‌کار می‌گرفت ولی امروزه خانواده‌های اجتماعی را اساس می‌گیرد. از طرق دیگر، دولت افترا را در میان خانواده نهادینه‌تر ساخته تا بتواند تباهی را در عرصه‌های فکری و روابط اجتماعی محقق‌تر سازد. البته با چنین مدعی کسی نمی‌تواند ایستاری سالم و فکری درست اتخاذ کند؛ چونکه این بنیه از مشکلات اشباع شده است. حتی در اساس سازمانی ما نیز مشکلاتی از این دست که از آن روش‌ها سرچشمه گرفته که تا امروز نیز تأثیرات این افکار استمرار دارند. هر چند که این تأثیرات نیز مستقیم هم نباشد ولی از طریق فرهنگ و ترسی که وجود دارد، به شیوه‌ای غیر مستقیم که ریشه خود را از خانواده می‌آید. موثر بوده و سر انسان را همچون کندوی زنبور عسل تبدیل کرده که در آن فریاد مردم، صدای وزوز است و حتی شانس اینکه فرد در انجام وظایف محوله و مسوولیت‌های سازمانی موفق شود را از او می‌گیرد. البته که در چنین وضعیتی این فرد نمی‌تواند فکری سالم و صحیح داشته باشد و حتی نخواهد توانست سیاستی مستمر به شیوه‌ای معمولی داشته باشد. چرا که عملکرد خانواده بسان اصلی از اصول دولت است. ما از ارگان‌های اجتماعی حرف می‌زنیم، اما فروپاشی و انحلال این ارگان‌ها سریع‌تر صورت

می‌گیرند. وضع به درجه‌ای وخیم رسیده است. از طرفی خانواده با عملکرد خود در صدد قوی‌تر نمودن ذات خویش است آنهم از طریق امکانات و ازدیاد جمعیت و از طرفی دیگر، سیستم، پایه‌های آنرا بسان کرم خورده و متلاشی می‌سازد. خانواده با این مشکل خود، بسان ظرفی سوراخ است که هر چقدر تلاش می‌کنی متأسفانه پر نمی‌شود. استعمار از طریق چنین برخوردهایی وضعیت خانواده را با خطر مواجه ساخته است. آنچه شما هم انجام می‌دهید (پدر و مادر و...) سیاست نیست. بر اساس ادعایی که می‌شود، خانواده شما به شما فکر می‌کند اما اگر این تفکر را به خدمت سیاست درآورند هم به صلاح آنها و هم به صلاح شماها خواهد بود. ما هم می‌توانیم نفس راحتی بکشیم. اگر بدین شیوه باشند به نیرویی عظیم تبدیل می‌شوند. اگر خانواده‌ها موضوع گفتمان می‌شدند و انقلاب را درونی می‌ساختند یا همچو کمیته حزبی نقش خود را بازی می‌کردند، می‌توانستند به مکتبی حزبی تبدیل شوند. اگر تغییر و تحولات در روابط موجود تحولی ایجاد می‌کرد و به سوی روابط انقلابی سوق می‌یافتند دولت دو روز بیشتر تحمل نمی‌کرد و فرو می‌پاشید و اگر اتحاد مابین خانواده‌ها شکل می‌گرفت و آموزش و تعلم انقلابی صورت می‌گرفتند، آنگاه دولت نمی‌توانست روی پاهایش بند شود. به خاطر اینکه خانواده در نزد ما در برابر محیط خارج می‌توانند کاری بسان حزبی سری و مخفیانه انجام دهند. اما چرا ما نمی‌توانیم این سازماندهی سری را به انجام رسانیم؟ این هم خود مساله‌ای است. تضعیف و دوری از عرصه‌های اجتماعی و سیاسی خانواده را به طرف انهدام سوق می‌دهد. پایه و اساس خانواده که از طرف سیستم سرمایه‌داری مورد تعرض قرار گرفته است به درجه‌ای رسیده که قدرت مقاومت را برای حفظ روابط سنتی از آن گرفته است. قبلا در آنجا پول و املاک وجود داشت، کار می‌کردند تا بر اساس مشاغل چوپانی، دامپروری و کشاورزی تا خانواده رشد یابد. ولی امروزه آن چیزها همه از بین رفته‌اند. زمین‌های مسطح و عریض تقسیم شده و غارهای بزرگ که قبلا بسان خانه بودند حال تنگ‌تر شده‌اند. یعنی تنها بر اساس منفعت، خانواده‌های بزرگ را تأمین می‌کرد. سرمایه‌داری فرو می‌ریزد اما فکر و

تقلید از او به قوت خود باقی است. این وضعیت باعث می‌شود که پایبندی‌ای که وجود دارد به شیوه‌ای نیرومندتر برقرار شود. قدرت خرید خانواده مساله‌ای است کهنه و ارتجاعی برای فرزندان که زورمداری را بر آنها تحمیل می‌کند. در عین زمان خانواده نمی‌تواند فرزند خود را تغذیه کند و یا اینکه آنها را آموزش بدهد. زیرا غذادادن به خانواده‌ای ده نفره قضیه‌ای جدی و حاد است. حتی در کشورهای غربی هم تنها برای دو فرزند کار می‌کنند. خانواده در واقع به درجه‌ای رسیده که احتیاجات مادی را یک لازمه می‌داند. نزد ما تقلیدگرایی حکم‌فرماست که خانواده توسعه یابد با وجود اینکه زمینه‌های مادی روز به روز محدودتر می‌شود. مابین هر دو امر خانواده‌ای مخرب تکوین می‌یابد. هر چند که رهایی از تأثیرات سلبی به آسانی صورت نمی‌گیرد، اما ما پایه‌های اجتماعی نیرومند و متین را از طریق حرکت آزادی‌خواهی ملی - دموکراتیک تأسیس می‌نماییم. به همان اندازه که راهکارهای انقلابی برای خانواده می‌آفرینیم، آیا ما می‌توانیم خانواده‌ای با این خصوصیات را در کردستان بسوی تحولی انقلابی سوق دهیم؟ ما در اینجا تنها به کلمه "بله" بسنده نمی‌کنیم. اما باید خاطر نشان کنیم جوابی که به سیستم استعمار بدیم تنها این است. مادام که سیستم سرمایه‌داری استعماری وجود دارد بایستی این مکانیسم را در برابر آن به‌کار گیریم و کاری کنیم که خانواده با تنظیم داخلی خود به کمیته انقلابی تبدیل شود. هر اندازه پایه اجتماعی نیرومند و متینی را از طریق حرکت آزادی‌خواهی ملی دموکراتیک تأسیس نماییم به همان اندازه راهکارهای انقلابی برای خانواده می‌آفرینیم. البته ما می‌توانیم از راه آموزش خانواده یعنی پدر و مادر، انقلاب و مبدأ انقلابی را به‌وجود آوریم. چنانچه آشکار است تعدادی از رفقای ما به خانواده‌ها اهمیت داده و حرف‌های آنها را گوش می‌کنند. ولی در چنین وضعیتی باید خانواده حرف‌های ما را گوش کند و به آن اهمیت دهد. به خاطر مسایلی که قبلاً بدان‌ها اشاره شد. ما در وضعیتی نیستیم که نصیحت خانواده را گوش کنیم و امکان اینکه از خانواده سیاست بیاموزیم غیر ممکن است. پدران ما که وارد بازی دشمن شده‌اند و حتی آنهایی که به رهبر خانواده تبدیل

شده‌اند در حال حاضر مسکین و بینوا هستند. وضعیت مادران‌مان از آنها بدتر است. این وضعیت را می‌توانیم به تنظیمات خورده‌بورژوازی تشبیه کنیم. اگر این تنظیمات اصلاح‌گرا نقش خود را بازی کنند، پدران و مادران ما نیز با چنان اصطلاحی غریب می‌مانند. خانواده حاضر است که همه مشقت‌ها را متحمل شود که روابط خود را با سیستم ادامه داده و نیازهای اقتصادی خود را تأمین کند. حتی می‌تواند به تجارت فرزندان دست زده و آنها را تسلیم سیستم کند. این خود، تسلیمیت، سرخم‌کردن و تا کردن (سازش) است، علی‌رغم تمامی زورگویی‌ها و سرکوب‌شدن‌ها. این امور همه، بعد ایدئولوژیکی و اصلاح در درون خانواده و در عین حال ایضاح تعظیم، سرافکندگی و خضوع جوانان است. به خاطر رهایی خانواده، رییس خانواده سرخود را در پیش آغا، مدیر، مختار، پلیس و دولت خم می‌کند و بعداً هم به خورد فرزندانش می‌دهد. در اینجا منبع عادت‌دادن آشکار می‌گردد. سیاست خانواده در هر حالتی سرخم‌کردن و تعویض‌دادن بوده و سیاستی غیر از این وجود ندارد.

خانواده‌هایی که از زن و مرد و اولاد تشکیل می‌شوند، همچون کابوسی سایه‌افکن بر بالای سر آنهاست و آنهاست و آنهاست فکر افراد را همچو گره کوری به خود مشغول ساخته است. این حقیقتی است که نه‌تنها در جامعه و خانواده‌ها بلکه، در درون حزب ما هم وجود دارند و تأثیر خود را بر تکتک افرادی که به ما ملحق می‌شوند خواهد گذاشت. خیلی از رفقای ما که نمی‌توانند در عرصه‌های مبارزاتی پیروزی به‌دست بیاورند یکی از دلایل عمده‌اش این است که همه فکر و ذکرشان به خانواده مشغول است. مبارزه و تلاش ما در برابر خانواده در خصوص تمامی این امور جهت حصول پیروزی اهمیتی در راستای مبارزه در برابر دشمن استعمارگر خواهد داشت. به‌اندازه‌ای که به جنگ و مبارزه در برابر دشمن استعمارگر مشغول شویم، بر ما واجب است که اهمیتی در این سطح به این ارگان داده شود و تلاشی در جهت پیشرفت فکر بر این مبنا و مبارزه‌ای در مقابل آن صورت دهیم. خانواده در حال حاضر تحت تأثیر عمیق انحرافات دینی قرار گرفته است. این نیز ما را در ارزیابی و تحلیل دین کمک کرده تا موضوع دین را به

شکلی فراگیر در نظر بگیریم. همه پدیده‌های ارتجاع‌گر و بنیادی در جامعه ما نیرومندند. حتی آغاها، عشایر، قبیله و... و مؤسساتی که آنرا نمایندگی می‌کنند براساس بنیه خانواده رشد می‌کنند. بزرگان این خانواده‌ها و رؤسای عشایر، ترقی و حفظ منزلت خود را هم‌طراز با پیشرفت خانواده سنتی قلمداد کرده و بر این اساس بر این باورند اولاد زیادی به دنیا بیاورند و زن و مال و ثروت زیادی اندوخته سازند. این به اختصار تجمع املاک به اندازه امکان است. شکل خانواده موجود نزد ما از لحاظ فرهنگی از تمامی مؤسسات، مرتجع‌تر و عقب‌مانده‌تر می‌باشد.

عواملی که در حال حاضر این اجازه را به ما می‌دهند که این مسایل را یادآوری کنیم به این دلیل است که در حال حاضر می‌توانیم از چنین ارگانی انتقاد به عمل آوریم. بر مبنای تحقیقاتی که در این خصوص انجام داده‌ایم، انتقادهایی بایسته صورت می‌دهیم که آن نیز تحلیلی تاریخی از این ارگان خواهد بود که برای مبارزه و حزب مثرثمر خواهد بود. ما درصد تعریف و تمجید از پدر و مادر و یا آبا و اجداد خویش نیستیم و یا اینکه خدای نکرده توهینی کرده باشیم. تنها لازم می‌بینیم که این ارگان از غربال انتقاد "انقلابی" عبور داده شود.

البته بر ما واجب است که نقش خانواده را در پیشرفت رهایی ملی - فرهنگی مدنظر قرار دهیم و برای آن اهمیت وافری قایل شویم؛ نه اینکه از مناقشه در این عرصه دوری گزینیم و بی‌اهمیت جلوه دهیم. سوسیالیسم رئال نیز به شکلی عمومی انتقاداتی در این زمینه به خصوص در باب خانواده بورژوا و فئودال به عمل آورده است. انگلس هم انتقادی ریشه‌ای از خانواده ارایه داده که شناخته شده و مشهود است و این چارچوب تئوریتی است که ما برای خود مبنا قرار داده و آنرا به اشخاص تفهیم می‌کنیم.

اهمیت مساله نزد ما، حقیقت تمامی درد و رنجی است که خانواده سرچشمه آنهاست. برای دومین بار تکرار می‌کنم: هدف از این مساله نه تعریف و تمجید است و نه فحش و ناسزاگفتن. بلکه این مساله باید همچو جوهر حقیقتی آن دیده شود و ارزشیابی آن را بر مبنای پیشرفتی که در ما بوجود آمده معلوم سازیم.

مهمترین خصوصیات انقلابی این است که این موضوع را به شیوه‌ای صحیح در نظر گیرد. به نظر من همه شما تحت تأثیر چنین نهادی قرار دارید؛ چونکه ما همه در آن متولد و بزرگ شده‌ایم و تا امروز نیز تحت تأثیرات ژرف آن زندگی به‌سر می‌بریم. پس لازم است که این ارگان را با تمامی ابعاد آن درک و مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم، به فرض مثال؛ سیر تکامل تاریخی آن و ارتباط آن با اشغالگری (استعمار)، ارتباط آن با ریشه‌های فئودالی و عشیره‌ای (نهادی که تا به حال ادامه دارد) جایگاه آن در بنیه موطن و تکوین ملی، نقش آن در پیشرفت اجتماعی و دقت لازمه در بنیه داخلی این ارگان، ارتباط مابین پدر و مادر و اولاد در خانواده و مفاهیمی که در درون این ارگان تحاکم ایجاد می‌کند؛ آیا زندگی‌ای قبیله‌ای است یا فئودالی؟ میزان و خصوصیات دموکراتیک در آن دیده می‌شود؟ مفاهیم و مثال‌های زیادی از این قبیل هستند که احتیاج به تحقیق و تحلیل دارند. چه روابطی مابین مرد و زن وجود دارد؟ آیا آن برابری است یا به بردگی‌کشاندن و برده‌کردن...؟

ارتباطی که با اطفال صورت می‌گیرد بر چه مفاهیمی تکیه می‌کنند!... و روابط با آنها به چه شیوه‌ای است...؟

تحلیل این نکته‌ها حایز اهمیت شایانی است، باید تأکید لازمه در جهت روشن‌سازی ارتباط این ارگان با ارتجاع‌گری و پیشرفت اجتماعی صورت بگیرد. لازم است که این مساله را از لحاظی که این ارگان نتیجه‌ای از ارتباط زن و مرد است و این نهاد بر این اساس و مبنا خود را بنا می‌نهد و هدف از این ارتباط، وابستگی هر دو طرف به این ارگان هستند را مورد بررسی قرار دهیم. حتی‌الامکان تا جایی که بتوانیم این مساله را به‌جا و درست مدنظر قرار دهیم و بدین نحو ایستار خود را مشخص کنیم. بر عهده ماست که ارتباط این ارگان را با حزب، چگونگی انتقاد نمودن و شیوه (طرز) انعکاس این تأثیر در حزب را به‌خوبی برجسته سازیم تا توانسته باشیم ایستار انقلابی خود را مشخص کرده و به‌شکلی ژرف و گسترده در نظر بگیریم.

رهایی جامعه‌ای که تحت تأثیر این ارگان قرار گرفته، بر عهده مبارزه ملی دموکراتیک ماست.

از دیدگاه نسل ما، دشمن از این ارگان که پدر و مادر در آن قرار گرفته‌اند، بیشتر از دیگر ارگان‌ها فایده می‌برد. این هم به‌عنوان پایه‌ای اساسی است که دشمن اعتماد خود را از آن می‌گیرد. می‌خواهیم افراد بسیاری را از تأثیر این نهاد رهایی بخشیم و این بیشتر با مبارزه و رهایی از دشمن استعمارگر تحقق خواهد یافت. رهایی جامعه‌ای که تحت تأثیر این ارگان قرار گرفته بر عهده مبارزه ملی قرار گرفته است. به‌خاطر اینکه این ارگان بیشتر از دیگر ارگان‌های دیگر، ستون اصلی سیستم استعمارگر را تشکیل می‌دهد.

بخش مخرب‌تر در این ارگان، ارتباط مابین والدین، پدر، مادر و اولاد است که محافظت از آن و گسترش آن را بر عهده دارند. این نیز، تأثیر خود را بر انقلاب خواهد گذاشت. زمانی‌که این ارگان، مداوم به روند خود ادامه ندهد، افق دید انسان‌های ما را تاریکی فرا می‌گیرد و خود را بدشانس و شکست‌خورده می‌بینند. اگر هم نتواند مشکل خانواده خود را حل نماید و خانواده‌ای باثبات نداشته باشد آن‌زمان گمان می‌کند که ناموس و شرفش لکه‌دار و ساقط و نابود شده است. همچنین نظر جامعه نیز در مورد این اشخاص چنین خواهد بود: "بی‌مصرف است و هیچ‌گونه ارزشی ندارد!" و بالاخره کسی که در خانواده خود پیروز نشود، دیگر مردبودنش هیچ اعتباری ندارد. بر این مبنا چنین نتیجه می‌گیریم که "هر کس را مجبور به اطاعت از خانواده تا درجه عبادت و برده‌کردن، خواهند کرد". هر چقدر که تصرفات به‌عمل آمده، ارتجاعی و بی‌ارزش بوده و نتیجه‌ای پرخطر به‌همراه داشته باشند. اما نوع این خدمت این است: "مال و پول کسب کن، خانواده را حفظ و خود را فدای آن کن" اما چرا خود را برای خانواده به کشتن دهد، معلوم نیست! می‌توانم در این مبحث چندین مثال حول و حوش زندگی شخصی خویش بیان دارم. زمانی‌که در سن ۷ الی ۱۰ سالگی بودم، براساس تقالید خانوادگی باید من می‌مردم، ولی آن موقع از خود پرسیدم: "آیا خانواده ارزش این را دارد که من برای آن بمیرم و

مبارزه کنیم و چرا ما برای آن مبارزه می‌کنیم؟" حال و وضع شما از وضع من چندین مرتبه فجیع‌تر است. بعضی‌ها خون خود را در این راه می‌ریزند و زندگی خویش را فدای این مساله می‌کنند. حیف است که تو از هر چیز خود بگذری و فدای آن "ارگان" کنی و چنین وانمود کنی که برای خانواده فردی صادق و یا اینکه پسر یا دختر خوبی برای پدر و مادر خویش باشی. باورداشت من، اندیشه‌ای است که مرا در سوق‌دهی به‌سوی انسانی انقلابی کمک می‌کرد. من خانواده را مورد انتقاد قرار می‌دادم و خود را از مسایل درونی آن دور نگه می‌داشتم. من قبلا اشاره کردم که انتقاد از این ارگان، دلیل عمده‌اش این است که شما در خانواده همچو دنباله‌ای بدان گره خورده‌اید و امروز نیز نمی‌توانید از آن دوری گزینید. این ارتباط شما با خانواده شما را کور و کر کرده است. در اشارات قبلی گفته بودم، خانواده نزد ما حزب‌بودن و "سازماندهی" کردن است. این نیز رمز پیشرفت در میان ماست که تو آنرا می‌توانی تقدیس نمایی.

بسیاری از رفقای اروپادیده ما هم می‌دانند که خانواده در کشورهای اروپایی تا بی‌نهایت اضمحلال و متلاشی گشته است. حتی این وضعیت در دولت‌های سوسیالیستی از این‌ها هم متفاوت‌تر است. زمانیکه در مورد اینها بحث می‌کنیم، به معنای این نیست که فرد را در میان صفوف خویش ناچیز می‌پنداریم. اما ما این ارگان را مورد انتقاد قرار می‌دهیم و در صددم تا ذهنیت حاکم بر این ارگان و خصوصیات و صفات آنرا خاطر نشان سازیم. به‌راستی که این انسان مسکین می‌باشد و مسکین‌تر از بنی‌آدم، پدر و مادرهای ما هستند که محتاج به کمک و همکاری‌اند. این دلیل و مانعی برای انتقاد از این ارگان نیست که آنها آفریده‌اند. برای اینکه ما برای‌شان سودمند واقع شویم، لازم است که ما آنها را مورد انتقاد قرار دهیم و این هم تنها با انتقاد از شخص پدر و مادر میسر نخواهد بود. بلکه انتقاد از روابط و تقالید و اخلاق و... خواهد بود. ما می‌توانیم در این‌جا چندین مثال بزنیم. خانواده‌های بعضی از رفقا به خاطر اینکه به ما ملحق نشوند، آنها را به دست دشمن می‌سپارند و با این کارشان حکم اعدام در مورد آنها صادر می‌کنند. از طرفی جنگ‌های بسیاری در خصوص خانواده

بوقوع پیوسته‌اند. علیرغم اینکه این جنگ‌ها حول خانواده صورت گرفته ولی باز هم راه را بر تجزیه و تفرقه‌افکنی هموار ساخته‌اند و مسبب اشک ریختن‌ها و خون‌ریزی‌ها شده‌اند. انتقامی که برای حجت و حفاظت خانواده صورت می‌پذیرند تنها خانواده‌ها را از همدیگر گسسته‌اند نه چیزی دیگر. در خلال تبلیغات رژیم ترکیه تحت نام محافظت از خانواده، می‌توان به وضوح به بازی‌گرفتن خانواده را مشاهده نمود. خانواده نیز در وضعیتی قرار گرفته که در بازار به معرض فروش گذاشته شده و هر فردی، فرد دیگر را برای پول می‌فروشد. دختر و پسر، مرد و زن همدیگر را می‌فروشند. باید در خانواده احترام و حرمت‌نهادن و مقاومت وجود داشته باشد و ارتباطات ما نباید پولی و مادی‌گرایانه باشند. در واقع هدف کسب پول و به‌کارگیری اشخاص در جهت منافع شخصی است. بورژوازی خانواده را همچو ارگانی برای خرید و فروش به‌کار می‌گیرد، اما خانواده در اصل خود ارتباط مابین زن و مرد در برابر نیروی طبیعی و موقعیت اجتماعی پیچیده است. برای اینکه فرد در موقعیت خویش پابرجا مانده و ضعیف نگردد، مقاومت و نیروی عمومی در برابر تهاجم خارجی لازم می‌نماید و این پیشرفت نیز باید به‌دور از مقاومت‌های طبقاتی باشد. ریشه این نیز از کمون‌های اولیه جامعه انسانی سرچشمه می‌گیرد. این هم بدین معناست که چنین امکانی برای تشکیل خانواده‌ای مساوات طلب، عدالت‌خواه و برابر وجود دارد. این خانواده‌ای که ما به آن اشاره می‌کنیم، در مراحل ابتدایی جامعه وجود داشت؛ اما بعداً با خیلی از مسایل مواجه شده که هیچ ارگانی اجتماعی به این وضعیت دچار نگشته‌اند. حتی سرمایه‌داری نیز تحت روپوش دیگری درصدد ادامه آن برخواهد آمد. در نزد ما هم این فرد به جایی رسیده که فردگرایی هر چیز است. بیشتر اشخاص نیز که به ما می‌پیوندند، شخصیتی سیاسی از آنها درست نمی‌شود؛ برای اینکه نتوانسته‌اند خود را از این تأثیرات رها ساخته و انسانی اجتماعی و حزبی گردند، در تلاش و مبارزه و عمل خویش هم ضعیف می‌مانند. خیلی از شماها می‌گویند، خانواده من حزبی است، اما ممکن است که حزب‌بودن و خانواده در عین زمان با همدیگر در تضاد نباشند، نه، ممکن نیست که

روابط خانوادگی را روابطی سیاسی بنامیم. اگر ما از خانواده‌ای بزرگ و یا حاکم می‌بودیم، شاید اندک روابط سیاسی در ارتباطها وجود می‌داشت. حتی بعضی از این قبیل خانواده‌ها وجود دارند. آنها خانواده‌های آریستوکرات و بورژوازی‌های پیشرفته‌اند که ممکن است که از آنها هم رییس و هم وزیر به‌وجود بیایند.

اما خانواده‌های ما بدین شکل نیستند. خانواده ما، خانواده‌هایی هستند که قانون و مقررات سیستم استعمارگری را تحمیل کرده و یاری‌دهنده استعمارند.

کسی که به‌دور از منافع خانوادگی موضع می‌گیرد، آن شخص از نظر جامعه، شخصی بدون ارزش برای خانواده و جامعه دیده خواهد شد. من در دوران کودکی‌ام با چنین منطقی مواجه شده‌ام. کم نبودند تعداد رفقای که در مدرسه با هم بودیم که برای منفعت خانواده کار می‌کردند. در مورد آنها می‌گفتند که "انسان‌های عاطفی‌اند" اما به راستی انسان‌های رذیل و پستی بودند که پیشیزی ارزش نداشتند؛ کاری برای پیشرفت اجتماعی انجام نمی‌دادند و کسی هم نمی‌دانست که این پول‌ها را از کجا و از چه راهی کسب می‌کنند و ما هم نمی‌دانستیم به چه شکلی می‌خواهند از خانواده حفاظت کنند. بنابراین اعتقادی به نجات خانواده به دست آنها نداشتیم. چونکه خانواده با مسایل زیادی دست‌به‌گریبان بود؛ آنها نیز از مقدار نیروی اجتماعی که کسب کرده بودند، می‌خواستند برای خانواده سودبخش باشند. ادعا می‌کردند که تمام نیروی فکری خود را برای خانواده فروخته و به کار بسته‌اند. آنها با تمامی احساس و قوت قلبی خویش برای پولی که می‌گرفتند، کار کرده و چنین وانمود می‌کردند که می‌خواهند با آن پول‌ها، خانواده را نجات دهند تا پابرجا بماند. کسی که به فکر پول است از ته دل هم به تمامی به دولت وفادار بوده و تنها برای منافع آن کار می‌کرد. این هم عقب‌افتادگی و کهنه‌پرستی می‌باشد. عده‌ای از اشخاص هم در صفوف ما در مورد خانواده بحث کرده و می‌گویند چکارش کنیم و در کجا قرارش دهیم! ما هم به آنها می‌گوییم که باید حزب و "سازماندهی" را مبدایی برای رهایی قرار دهند. حزب نیز موظف به محافظت از خانواده است. عده‌ای هم

می‌گویند نزدیک ۱۰ سال است به خانواده فکر می‌کنیم. تمامی فکر و ذهن‌مان زیور و شده است. بعدها به دیوانه‌ای تبدیل گشته و سر به خیانت می‌سپارند. یعنی فرار کرده، به آغوش دشمن رفته و برده و بنده او می‌گردند...

خانواده در کردستان سندی اجتماعی و اساسی است

و خطریست برای فاشیسم ترکیه و رادیکالیسم اسلامی

با چنین وضعیتی که خانواده از لحاظ سیاسی و اجتماعی در حقیقت و بطن خویش پروراند تنها این را می‌توان فهمید که چیزی وجود ندارد. ما نمی‌توانیم از خانواده چیزی بیاموزیم و در حال حاضر با وضعیتی که خانواده بدان رسیده توقع فکری متفاوتی غیرممکن است و از عهده ما بر نخواهد آمد. ما موقعی که این‌ها را می‌گوییم به این خاطر نیست که او را مجرم می‌شماریم و هدف قرار می‌دهیم؛ نه به هیچ وجه. تلاش مضاعف از طرف استعمار و زورمداری آن و زورمداری این امکان را می‌دهد که خانواده سندی اجتماعی و خطری برای فاشیسم باشد. در کردستان خضوع به هر طریقی و مدارا صفت ممیزه هر خانواده‌ای است. اگر فاشیسم و رادیکالیسم اسلامی ادامه دارند، مسلماً امری طبیعی است که خانواده، سندی اجتماعی و اساسی و خطری برای آنان باشد. حتی اگر که خانواده در کردستان به خاطر مقداری پول خدمتی هم انجام نهد، با وجود این هم یک پایبندی مطلق برده‌داری وجود دارد. استعمار می‌گوید "اگر که شما می‌خواهید فرزند خود را محافظت کنید، به دولت اعتماد کنید، چونکه دولت پدری نیرومند است". براستی "پدر نیرومند" فرزند خود را لگدمال می‌کند! دولت نیرومند یعنی اینکه از راه احتکار، هر چیزی را زیور و می‌کند. خانواده‌ها که سیستم سرمایه‌داری پیشرفته آنها را هلاک ساخته متأسفانه در برابر آن سرخم کرده و تابع گشته‌اند. این چیزها همه از راه شستشوی مغزی و از راه حاکمیت ایدئولوژیکی وسیع و گسترده صورت می‌گیرند.

تحلیل و آنالیز خانواده بر این اساس وظیفه‌ای انقلابی، ضروری و عاجل است که ممکن نیست به تأخیر بیفتد. بایستی در برابر خانواده

بیشتر مبارزه کنیم تا آن را به سطحی انقلابی برسانیم و این شرطی اساسی است. انتقادی ریشه‌ای از خانواده در برابر فرهنگ آن، تقلید خانوادگی و مفاهیم، روابط و موقعیت آن در درون نظام و برخورد آن را در قبال فرزندان و آموزش و تعالیم آنها را به محاکمه بکشانیم. همچنین روابط مابین زن و مرد. این‌ها همه را تحت تاثیر قرار می‌دهند که آنها برای ما فروتنی کنند و به جای آن نیز ما تابع آنها باشیم. به‌راستی احتیاج آنها به این چیزها خیلی زیاد است. خیلی از ماها پدر خود را به جای خدا قرار می‌دهند اما می‌بینند که پدران ما از ماها کوله‌تراند. فرزندی که تحت اوامر اویند غیر از اینکه انسانی مسکین باشند نمی‌توانند چیزی دیگری باشند. این اشخاص نمی‌توانند نه آگاهی سیاسی و نه برخوردی علمی - اجتماعی به ما بدهند. اما در نهاد خانواده آنها بزرگ ما می‌باشند و ما با احترام با آنها برخورد می‌کنیم. اگر ما بخواهیم آنها را از بعد سیاسی، اجتماعی تحلیل کنیم، بسان توضیحی که در بالا داده شد، آنها به همان شیوه‌اند. مادام که وضعیت بدین منوال است. چیزی که لازم است آموزش و تربیت فرزندان می‌باشد. خانواده‌ها نمی‌توانند بطریقی که بیان شد فرزند خود را تربیت کنند. امروزه تعلیم و آموزش خانواده وظیفه‌ای اساسی است که بر دوش ما قرار دارد. آنها مسکین هستند و احتیاج به استفاده از تجربه ما دارند. تجربه نیز غیر از انقلاب چیز دیگری نخواهد بود. بدین طریق توضیح اهمیت تحولی انقلابی وظیفه‌ای است که بر دوش ماست به علاوه آموزش انقلابی برای هر خانواده‌ای. این یک وظیفه و امری حیاتی است برای ما... چنانچه مشاهده می‌شود در ممالک دیگر، فرزندان خود را بر اساس مبانی دموکراتیک و ملی آموزش می‌دهند. این در نزد ما فرق می‌کند. خانواده به آلتی در دست استعمار تبدیل شده و در محیطی فئودالی با تقلید ارتجاعی و کهنه‌پرستانه زندگی می‌کند. مناسبات آنها با ملت دموکراتیک و دموکراتیک‌بودن در تناقض هستند. اینها انکار وجودی ماست و حتی ملی‌گرایی ابتدایی به درجه‌ای از مزدوری ختم می‌شود و این چیزی است که از هر عملی بدتر و خطرناک‌تر است. بدین نحو این خود تشریحی بوده و

عظمت و بزرگی و کار ما به خصوص در برابر نهاد خانواده را نشان می‌دهد.

رهایی کردستان و تحول انقلابی در خانواده در یکراستا و وابسته به هم صورت می‌گیرند ما برای اینکه تحولی انقلابی را در درون خانواده محقق سازیم از راه مبارزه مردمی اقدام می‌کنیم و همچنین ما وظیفه تنظیم حرکت زنان را از راه پیشرفت انقلاب در درون خانواده بر دوش خود قرار می‌دهیم. خیلی از شماها میل ندارند نیم‌نگاهی هم به خانواده اش داشته باشند. این برخوردی ناسالم بوده و فایده‌ای برای آنها به همراه نداشته و لازم است چنین وضعیتی که خانواده امروزه بدان گرفتار است ملاحظه شده، به دقت مورد بازنگری قرار گرفته و نصیحت گردد. تضمین این چیزها به شیوه‌ای سالم مسوولیت می‌طلبد؛ لازم است بی‌طرف هم بود. این مسوولیت را بر عهده وحدت خانواده قرار می‌دهیم و بر شدت حمله و گستره آن می‌افزاییم تا این بازی را که دشمن بدان پشت بسته متحول ساخته و کاری کنیم که هر خانواده به سرچشمه‌ای از انقلابی ملی- دموکراتیک و به کمیته حزبی کردستان تبدیل گردد. اگر در این کار پیروز نشویم کار دشوار می‌گردد. چه بسا رهایی کردستان و تحول انقلابی در خانواده در یک راستا و وابسته به هم صورت می‌گیرد. اگر ما توجه کرده و به روابط زن و مرد بسان جزیی از این موضوع بنگریم خواهیم دید که مرکز این روابط حول محور نهاد خانواده در گردش‌اند. گونه برخوردی که در جامعه ما مابین زن و مرد روی می‌دهند. اما بعد از نیم ساعت، تنها فکری که به ذهن خطور می‌کند تشکیل خانواده است. ابعاد سیاسی و اجتماعی در این مناسبات خیلی ضعیف است. حتی ما نمی‌توانیم بحثی بر اساس مناسباتی سالم و صحیح مابین دو شخص انجام دهیم. بلافاصله عواطف در هر ایستاری کوچک شروع شده و یا اینکه خاطره‌ای یک‌باره بسوی روابط نامشروع سوق می‌یابد. البته این راهی است بسوی سقوط. جامعه نیز حاضر به گذاشتن انگشتی است. در یک نگاه و حرکتی گفتگوها شروع می‌شود که پسر فلانی و یا دختر فلانی بدین شیوه‌اند. به اختصار تمامی این فضاها وجود

دارند. بنابراین مناسباتی شکل نمی‌گیرند، بخصوص در روستاها امکان ندارد حرف زدن زنی با جوانی و یا حتی مردی که ازدواج کرده بر سر هر گونه موضوعی صورت بگیرد. ما دختران و پسران روستا را به کناری نهیم. می‌بینیم که هر دو طرف اعتماد به نفس ندارند. موقف آنها در این روابط همیشه متزلزل و بی‌ارزش می‌باشد. چونکه صحیح هدایت نشده‌اند. مناسبات زن و مرد در درون خانواده قبل از هر چیز مبهم است. تمامی سعی و تلاش مرد این است که زن را بسان موجودی تحت سلطه خود در آورد. این چیزها به مرد مساعدت می‌دهد که در خانواده به مرجع سیاست‌گذاری تبدیل شود. این چنین فرهنگ اقتدار و مردسالاری و حس سیادت مرد رشد و نمو می‌کند. ما هم با نقش خود می‌خواهیم که کمی مرد را بشناسیم. چونکه این مناسبات قبل از اینکه جنسی باشد، روابطی بر اساس تسلیمت و بردگی است. مرد در این مورد چنانچه که ما ظن می‌کنیم، در جایگاهی قرار می‌گیرند و طرفی نیست که خشوع را فرض نکند. مرد حاکم است و ریاست خود را در درون خانواده ایجاد نموده و ادامه می‌دهد. مساله به این سادگی‌ها هم نیست. او تعظیم کردن را از سیستم می‌آموزد. زمانی هم که سیستم خود را بر جامعه تحمیل می‌کند، مرد، کسی است که در درجه اول از آن متأثر می‌شود. مرد هم بهای این چیز را با آزمودن بر زن خود پیاده می‌کند. آنچه مردان جامعه ما به خوبی بدان عمل می‌کنند تسلط بر خانواده است و ما دوباره خاطرنشان می‌سازیم که در اینجا مبارزه‌ای بی‌وقفه در این خصوص باید به خرج داد.

به جای اینکه مرد رهبر سیاسی، انقلابی و اجتماعی باشد تنها قابلیت رهبری خانواده را دارد بردگی خود به خود بوجود نمی‌آید، بلکه چاهی از تضاد فکری مابین جنس‌هاست. بیشتر شماها از میان این چالش‌ها و تضادها آمده‌اید و بزرگ شده‌اید. زیرا مرد، صاحب مال، کار و املاک است و هر زمان حاکمیت پیدا می‌کند. این مفهوم در زن نیز به شیوه‌ای تقلیدی رشد نموده است. به این طریق بردگی به‌وجود آمده و توسعه می‌یابد. اما این شیوه

بردگی مخرب‌تر است. مردی که در مقابل بی‌توجهی، خشونت و بیهودگی و تنگنا قرار می‌گیرد، در تلاش است که به جای آن، با تحمیل خویش بر خانواده خود را به‌جای ارباب و آغا گذارد. این اثباتی است بر آن ارزش مردانگی که مرد بدنبال آن است. حس جاه‌طلبی، سلطه و حاکمیت همانند مانعی در مقابل سلطه سیاسی و انقلابی قرار می‌گیرد. به جای اینکه مرد به رهبری سیاسی، انقلابی و اجتماعی مبدل شود تنها قابلیت رهبری خانواده را دارد. این باعث می‌شود که به رهبریت حقیقی توجهی ننماید. عدم میل رهبریت در نزد ما و پیشرفت آن به این واقعیت بستگی تام دارد. مردی که خود را متقاعد کرده و کافی می‌بیند به فرادستی بر خانواده و از طرفی دیگر به خادمی برای سیستم از لحاظ ایدئولوژی و سیاسی تبدیل شده و انواع شیوه‌های بردگی را قبول کرده و تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد. روش او نتیجه‌ای پر از خطر و ابهام را به‌دنبال خواهد داشت. مردی که بردگی را در داخل خانواده تحمیل می‌کند، مردی است که همیشه بردگی را قبول می‌کند. بدین ترتیب موقعیت مرد نه موقعیتی پیشرفته است، چنانچه که شما تصور می‌کنید. این ایستار و وضعیت مرد در حال حاضر وضعیتی خطرناک تر از سایر بردگی‌ها است.

وقتی چنین وضعیتی را مشخص می‌سازیم، شاید واکنشی از طرف مردانی که در میان انقلاب جای می‌گیرند به شکلی طبیعی صورت بگیرد. آنها هم انتقاد می‌کنند، این تحلیلات شاید بر نیروی شخصیتی آنها بیفزاید. ما انتقاد خود را انجام می‌دهیم. چونکه مرد، نقشی مخرب را در سیستم استعمارگری و استثمارگری بازی می‌کند. هدف از انتقاد ما این نیست که او مرد است و هدف ما نه جنسی معین است که او نماینده آن است و نه شخصی معین. اما لازم است خودپسندی خسران‌بار و تقلبی و نامنسجم را متلاشی کنیم. این را در تحلیلاتی که ارائه داده‌ایم مشخص ساختیم.

مردان بدین شیوه می‌توانند سطح مخرب آن مفاهیم را در داخل جامعه و خانواده درک کنند. باید به جای تکبر و فرادستی بر خانواده معنای شرف و ناموس را به این شیوه درک نموده و اهمیت رهبری سیاسی و

اجتماعی را درک و احساس کنند. مردها تا زمانی که خانواده را بسان سازمانی نبینند، خود را همانند رهبری برای آن کافی خواهند دید. به جای اینها باید در تکاپویی برای ارتباطات اجتماعی بوده و جستجویی در مورد سازمان به خرج دهند و تلاش کنند تا برای آن رهبر باشند. انتقادکردن برای او باید دستاویزی برای از بین بردن مفاهیم کلاسیک شده و او را به انسانی اجتماعی و سیاسی تبدیل کند و این به معنای پیشرفت سیاسی بزرگی برای ماست. برای همین هم مثلاً: در ترکیه تبلیغاتی گسترده صورت می‌گیرند تا مرد را به عنوان رهبری بزرگ برای خانواده نشان دهند و حتی اوزال از راه اعلان و این‌گونه تبلیغات خویش این را نشان می‌داد که او چه رهبر موفقی برای خانواده بوده و از کدامین خانواده است. هدفشان این است که به سادگی بتوانند جامعه را اداره کنند.

اما وضعیت زنان عکس اینهاست. آنها در درون خانواده و جامعه فاقد توان بوده و ضعیف مانده‌اند. در اجتماع این مفاهیم خانواده برای زنان همه چیز بوده و خانواده به دنیای آنها در سیستم تبدیل می‌شود. زن صاحب نقشی اساسی در درون این دنیای خانواده است. زن خوب می‌فهمد که چگونه به رییس خدمت و چگونه بر محور او زندگی کند. این نقش را به تمامی درک کرده و می‌فهمد. به همین خاطر نقش او به کلی برجسته شده، به درجه دوم تقلیل یافته و بی‌ارزش خواهد بود. این احتیاجی مثبت دانسته شده و منفی نیست. حتی به عقیده و قناعت جامعه ما که جامعه‌ای روستایی است صدق می‌کند. روابط اجتماعی وجود ندارد. حتی روابط او با فرزندان مناسباتی سالم و درست نمی‌باشند. زمانی که روابط زندگی زناشویی را می‌شکافیم، زمانی که زن با مرد رابطه برقرار می‌کند، مستقیماً به تابعی تبدیل شده و در درون کار و شغل خانه منفعل می‌گردد. همانطور که می‌دانید، تربیت فرزندان در جامعه سرمایه‌داری به باری سنگین تبدیل می‌شود. این برای جامعه‌ای سوسیالیستی نیز صادق است. اما نزد ما عکس حاکم می‌باشد؛ بدون توجه به تربیت و رعایت بهداشت و تعلیم آنها. این به تنهایی خود سببی برای تخریب خانواده و نابودی آن خواهد بود. بدون اینکه دلایلی دیگر را به آن بیفزایم، بسان اهانت اجتماعی و

تحمیل کردن بردگی به زنان و نادیده گرفتن آنها بسان انسانی است که قابل ارزش باشند. بدون این‌ها تمامی روابط خانواده در داخل و مسوولیت آنها در برابر فرزندان هم برای بن‌بست و تنزل به موقعیتی بی‌ارزش کافی هستند.

دیگر ممکن نیست زنان بردگی موجود در خانواده و شرایط مادی زندگی خویش را تحمل کنند. در این وضعیت به فرار و رهایی گرایش پیدا می‌کنند. امروزه نمونه‌های بسیاری از فرار دختران، فروپاشی خانواده و طلاق را شاهد هستیم. این فرار، فرار از توحش است. خانواده چیزی به اعضایش نمی‌بخشد. خانواده بسان آسیابی است که هر چیزی را آسیاب می‌کند. این طبیعی است که فرد در برابر آن بیچاره باشد. اما فرد با فرار به روشی وخیم‌تر دچار می‌شود. ما هم لازم می‌بینیم که همه چیز را توضیح دهیم.

هدف انقلاب ما آفریدن خانواده، زن و مردی نوین به جای خانواده کلاسیک می‌باشد

نظام استعمارگر فاشیست جهت استخدام خانواده در برابر انقلاب بیشتر از هر زمانی با ولع و حرصی شدید کار می‌کند. در ابتدا سیستم محافظ روستاها و حتی ایجاد ارتباط با خانواده‌هایی که بچه‌های‌شان در صفوف ما هستند را در پیش گرفته و بعضی از خانواده‌ها را هم به گروگان گرفته و به بعضی‌های دیگر هم نیز پول می‌دهند تا در برابر ما قرار گرفته و به شیوه‌های دیگر نیز در صدد است که بعضی عناصر را به درون صفوف ما بفرستد و برخی‌ها را از درون صفوف ما به سوی خود بکشاند. به هر طریقی خانواده را به کار می‌گیرد و از آن استفاده می‌کند. از خصوصیات عشیره‌ای و ایلیاتی و خاندان‌گرایی استفاده می‌کند.

دشمن خواب و خیالی را که فرد در خانواده در سر می‌پراند برمی‌انگیزد. این، دلیل رکود و سقوط بعضی از اشخاص در صفوف ما است.

من قبلاً چند نمونه عملی را در زندگی شخصی خود بیان کرده بودم. در نتیجه چالش‌های داخل خانواده ما نتوانستیم سال‌های طولانی، سر خود را بلند کنیم. مهاجرت ما به خارج بسان راهی برای رهایی از تأثیر این

چالش‌ها بود. نتیجه‌ای که به آن رسیده‌ایم این است: رهایی تنها از راه انقلاب میسر خواهد شد. چیزی که ما می‌بینیم عقب‌ماندگی و تخلف در بعضی از عناصر است. لازم است آن عقب‌ماندگی بزرگ تحت نام رهایی خانواده یا خدمت به خانواده و شیوه تفکری مبتنی بر خانواده را که مرا بزرگ کرده و پرورش داده، جبران کنم. در محیط ما و در کنار ما خیلی رفقا بودند که چنین طرز تفکری داشتند و برگشتند تحت نام بهترین فرزند خانواده و خواستند که همه ابتکارات خود درون خانواده را حفاظت کنند. زمانی که خانواده‌ای برای خویش تشکیل دادند، ابتکاری را که سال‌ها به‌دست آورده بودند در آن از دست دادند. چونکه عمر و امکانات مادی کفایت نکردند. نظام فاشیستی خانواده را از هم پاشیده، فرصت زندگی را برایش نگذاشته و کسانی که علیرغم این‌ها در صدد تشکیل خانواده‌اند نیز نابود شده و خانواده هم از بین می‌رود. در پایان نیز پیروزی و شانس نصیب ضدانقلابیون خواهد شد. این بدین معناست که ایستار ما باید انقلابی، آگاهانه، هوشیارانه و نیرومند باشد.

ما سعی کردیم که تلاشی بزرگ برای درهم شکستن عواطفی ناشرافتمندانه به انجام رسانیم برای رهایی جوانان انقلابی از آن تأثیرات مخرب این کار ما ارزشی مهم در مبارزات انقلابی خواهد داشت. همچنین لازم است که ما نشان دهیم که کسی که زحمت نمی‌کشد و مبارزه‌ای را که لازم است به انجام نمی‌رساند، نخواهد توانست خود را از آن تأثیراتی که در ارتباط با گذشته‌اند برهاند. اگر ما تلاش کنیم تا خانواده را به خدمت انقلاب درآوریم، آن وقت راهی برای به بازی گرفتن خانواده از طرف دشمن نخواهد ماند. این امر ضرر بزرگی به انقلاب زده و در نتیجه کمک بزرگی به دشمن کرده است. خطر خانواده‌ای که در روش عشیره‌گرایی و قبیله‌گرایی در کردستان و به سطحی از خانواده‌گرایی بورژوازی نرسیده‌اند و دارای روابط عشیرتی بسان ریشه و شاخ درخت هستند، بیشتر خواهد بود. مثلاً، اگر شما بخواهید فردی را در عشیره‌ای در حکاری یا موکریان بیرون

آوريد تمامی آن عشيره خواهند گفت: "يا ما همه، يا بگذار کسی نماند". به عبارتی ديگر يا بايد یکی از آنها را ببری و يا اينکه همه آنها را. بر اين اساس، اين، وضعیت دشواری را به همراه خواهد آورد.

درک چنین تفکری بسيار مهم است برای اينکه بتوانی مبارزه‌ای در قبال آن انجام دهی. برای تحقق سازماندهی انقلابی در راستای حرکت رهایی بایستی به شیوه کلی در جهت تحقق روابط آنها با انقلاب به شیوه‌ای ماهرانه و زیرکانه برخورد شود. این بستگی به درک عمیق از خانواده به شیوه‌ای علمی و آگاهانه دارد. در این موضوع لازم است که ما نواقص مادی را ببینیم. اگر لازم باشد برای جلب آن ما می‌توانیم تعویض هم بدهیم. اگر ما یک عضو از یک خانواده‌ای را بیرون آوریم، خانواده از هم فرو می‌پاشد. حقیقتاً برخوردی باحیثیت وجود دارد.

اگر دختری از خانه خارج شود دنیای خانواده فرو می‌ریزد و اگر بچه‌ای از آنها به صفوف ما بپیوندد خانواده دچار غمگینی عمیقی خواهد شد.

ما می‌توانیم با درک قداست و عظمت انقلاب آن روابط را پشت سر نهیم. در این موضوع لازم است حس فداکاری و نگرش‌های صحیح شرافتمندی را گسترش دهیم. بدین طریق اعمالی لازم است که باید انجام دهیم.

لازم است فراموش نکنیم که برخوردهای ناچیز و بی‌ارزش در برابر انقلاب به نفع ضدانقلابیون تمام خواهد شد. زمانیکه ما تازه شروع کرده بودیم دشمن تبلیغاتی سوء می‌نمود که ما از هر خانواده‌ای پسری را خواهیم برد. زمانیکه این حرف‌ها را به نام ما اشاعه می‌دادند می‌خواستند که هر شخصی در خانواده را به خود وابسته کرده و آنها را در برابر ما تحریک کرده تا بر ما مسلط شوند. حقیقتاً هم دشمن کردستان را به خوبی تحلیل کرده در هر خانواده‌ای شخصی مزدور ساخته تا در برابر اتحادی که ما درصدد آنیم به‌کار گمارد؛ يا عنصری را وارد صفوف کرده و يا عنصری را خارج می‌کند و آموزش می‌دهد. عنصری که به خود وابسته

می‌کند، در چارچوب خانواده‌ای که در آن مسایل خانوادگی حاکم است، ترسی ایجاد می‌کند.

خانواده دارای فرهنگ خانواده‌گرایی نیرومندی می‌باشد. به همین خاطر تسلیمیت در برابر احکام مرتجع و پوسیده در لحظات بسیار حساس صورت می‌گیرد. بی‌شک نمی‌توان خود را نجات داد. عکس آن سببی برای از بین بردن بسیاری از چیزها می‌شود. اما آن شخص دارای رغبت، احساس و عاطفه است. خانواده برای اینکه از این وضعیت رهایی یابد باید خود را با هر خطری مواجه سازد.

برای اینکه از چنین روابط خانوادگی که دشمن بوجود آورده و برای انقلاب زیانبار هستند و مسبب عمیق‌تر شدن مسایل اجتماعی می‌شوند رهایی یابیم لازم است که ما در ایجاد روابط برابری و اعتماد به خویش و درخور محبت، احترام و تقدیر صاحب خلاقیت باشیم.

باید برخورد ما نسبت به این مساله به چه طریقی باشد و با چه مفهومی برخورد کنیم؟

اولاً: باید موضعی مخالف در قبال خانواده اتخاذ نماییم و تمامی خصوصیات خانواده، تأثیرات آن و محدود نمودن عواطف را پشت سر نهیم. باید که دست‌بردار حقوق خانواده و مفاهیم تنگ‌نظرانه و عادات آن باشیم و فرار از خانواده را نیز بسان راه‌حلی نبینیم. فرار با پشت‌سرنهاندن و راه‌حل چاره‌یابی متفاوت است. فرار در واقع به معنای دوری گرفتن از مساله است. نباید تصور کرد که این نهاد مستقل و تنهاست، بلکه دشمن آنرا در دست گرفته و در برابر شما به‌کار می‌گیرد. ریشه‌ای نیرومند و تاریخی دارد. این مساله‌ای نیست که به این آسانی درست شده باشد. امروزه در کردستان تنها نهادی که به‌جای‌مانده همین خانواده است. اما به بلا و مصیبتی بزرگ و مانعی در راه پیشرفت رهایی اجتماعی، دموکراسی، انسانی، ملی و حقوق مبدل گشته و سپری نمودن تمامی اینها، تنها از طریق کادرهای سازمانی مجرب و باتوان امکان‌پذیر است و غیر از این راهی وجود ندارد.

دوماً: باید که طرز برخوردها و روابط موجود مابین زنان و مرد که در بالا ذکر شد با تمام سرعت و نیرو پشت سر نهیم و فرهنگی که دولت بر این گونه روابط تحمیل و ایجاد کرده همانند آینه‌ای جلوی چشمان خویش تصور کنید. نباید شماها فرهنگ تلویزیون و سینما را برای خود ملاک بگیرید. دولت را تأیید نکرده و مقیاس‌های اخلاقی تنظیم شده خانواده را نپذیرید. اصولاً باید روابط نیرومند مابین جنس‌ها، استعمار و اقتدار دولت فاشیست را ببینید. مخصوصاً برخورد نسبت به زنان که در خدمت فاشیست و اقتدار مرد قرار می‌گیرد و همچنین از اعمالی که سبب از خودبیگانگی و بی‌حیثیتی بعضی از اشخاص شده و بدان روی می‌آورند دوری گزینید. اینها تنها مختص به مرد نبوده، بلکه زنان باید این مسایل را بهتر دیده و درک کنند. روابط موجود تنها رذالت، تباهی، و ارتجاع را موجب گشته، حفاظت کرده و اشخاص ضعیفی را که از لحاظ مادی و معنوی بی‌بهره‌اند، خلق می‌نماید. اشخاصی که هر زمان به دنبال جنسیت‌پرستی هستند و فاقد نیروی مادی و معنوی‌اند و باید در برابر آنها تدبیری اتخاذ نماییم. انکار و چشم‌پوشی از مساله خانواده راه حل نیست، عکس آن چنین برخوردی با قواعد و اصول زندگی در تعارض و شکلی از انحراف است که باید شما آنرا ببینید.

سوماً: آیا خواهیم توانست برخوردی درست و طبیعی به شیوه‌ای ماهرانه در این روابط ایجاد نمائیم؟ آیا ما دارای چنین نیرویی هستیم؟ به چه شکلی می‌توانیم راهی درست و سالم برای این روابط ایجاد کنیم، در حالی که هزاران سال این روابط مورد تعرض سیستم قرار گرفته و به اشکالی از قبیل؛ انحراف، از خودبیگانگی، دروغ و گول‌زدن و تمامی اینها در همدیگر متداخل گشته‌اند؛ باید در این خصوص سوالات بی‌شماری آرایه دهید و قبول کنید که راه حل به این آسانها نیست و چاره یابی آن از مسایل فلسفی و سیاسی دو چندان زحمت تر است. راه حل آسان نیست، چونکه مساله، نه مساله تفاهم مابین دو شخص است. این بار سنگینی بر دوش انقلاب است. اگر بدین شیوه برخورد کنیم که "ما همدیگر را دیدیم و قبول کردیم" بدست خویش بلایی می‌آفرینیم. این تنها چاره‌یابی سطحی

است و خطرناکتر از تمامی راه‌حل‌های ممکن است. چونکه مساله، نه مساله تفاهم و قبول کردن است. بخصوص اینکه مساله‌ای مابین دو شخص نیست. البته این مساله، مساله سیاسی و حزبی بزرگی است. بعضی‌ها ادعا می‌کنند که ما مبالغه می‌کنیم. اما آن "دو شخص همدیگر را دیدند، قبول کردند و به تفاهم رسیدند و همدیگر را دوست داشتند" به هیچ وجه در صفوف مبارزاتی ما واقعیت ندارد. تجربه ما در صفوف مبارزه درون حزب به وضوح این را اثبات کرده و همچنین چیزی غیرممکن است. اما چرا؟ چونکه مساله ریشه‌دار و به اعماق تاریخ برمی‌گردد و غفلت نیز به تمامی چیره گشته است. آیا این اجازه کسب نتایج جداگانه‌ای را به ما خواهد داد؟ این بدین معناست که تو قربانی تاریخی طولانی مدت شده‌ای و چیزی که نزد ما مشاهده می‌شود این است که شماها قربان نیت پاک خویش می‌شوید و بس.

چهارم: باید تحلیلات چاره‌جویانه شما درست و خیلی جدی باشند. برای این کار هم مهارت و تجربه احتیاج دارید و تمامی وقت خویش را به این موضوع اختصاص دهید. باید ارتباط تاریخی مساله و رابطه آن با آینده را درک کنید. و در نکاتی که بیان داشتیم ابعاد مخرب‌ساز آن را تشخیص داده و پشت‌سر نهید. باید ایستار و برخورد خود را در روابط مابین هر دو جنس بر مبنای اصول اخلاقی، فلسفی، اجتماعی تنظیم کرده و به مبادی تعیین‌شده پایبند باشید.

زنان در معادلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران

ایران به‌عنوان یکی از کشورهای است که از بدو ظهور تمدن همچون گهواره‌ای بوده و تأثیرات نظام زن- مادر در آن مرحله باشکوه تا مدتی طولانی در این کشور ادامه یافته است. هرچند که مرد با تشکیل نظام اقتدارگرایانه‌اش، زن- مادر را از صحنه تاریخ خارج نمود، اما فرهنگ زن- مادر با ریشه عمیقی که در اعصار دوانیده، خود را در طول تاریخ حفظ نموده است. بطوریکه این فرهنگ در زمان ظهور زرتشت، به‌عنوان خداوند زن (مهر- آناهیتا) نمایان شده و همراه با اهورامزدا در اسطوره‌ها جای می‌گیرد. ایران، در مراحل برده‌داری و فئودالی و گذار به مرحله سرمایه‌داری بسان دیگر نقاط جهان نبوده است. ظهور ادیان و رسمی‌شدن دین در دولت از تأثیر افکار و علوم مختلف در این بخش جلوگیری کرده است. ریشه‌های اقتصادی و سیاسی نیز با توجه به ساختار دولتی در تغییر بوده و شرکت زنان بر این مبنا و با توجه به شرایط موجود بوده است. زن در سراها و دربار پادشاهان به‌عنوان شاهزاده و شاهبانو جای گرفته، همچنین در میان دیگر طبقات نیز تا حدودی در کارهای تجارتي، زراعتی و نظامی شرکت کرده است. با این وجود، همچنان تحت عنوان اصطلاحاتی همچون ضعیفه، اسیر نظام خانواده بوده است. زن در برخوردهای موجود فرهنگی شرق - غرب بیشترین ضرر را دیده و در چارچوب‌های محدود دینی و مذهبی از پیشرفت آگاهی، انقلاب ذهنیتی و فعال‌شدن در امور دولتی و سیاسی دور نگه داشته شده است. اما علی‌رغم این همه فشار نظام مردسالار بازهم از مشارکت در قیام‌ها و اعتراضات در

برابر نظام اقتدارگرا و نقش آفرینی در این زمینه دریغ نورزیده است. همانطور که مقاومت و شجاعت زنان را در مراحل مختلفی همچون انقلاب مشروطیت و انقلاب اخیر ایران - اگرچه از این پتانسیل سوءاستفاده شده و پس از پیروزی انقلاب به سرکوب شدید زنان پرداخته شد - شاهد هستیم، در همه اعصار گذشته زنان در قیام‌ها و خیزش‌های مردمی نقش داشته‌اند. حلقه‌های محکم چندهزارساله مردسالاری در عرصه سیاست و اقتصاد نیز از پیشرفت زنان ایرانی جلوگیری کرده و روزبه‌روز اوضاع آنان را وخیم‌تر می‌سازد. دولت جمهوری اسلامی ایران با ساختاری سنت‌گرا از لحاظ سیاسی و اقتصادی همچنان در قالب منفعت‌پرستی فرورفته و در مقابل تغییرات و دگرگونی‌ها به شیوه‌ای محافظه‌کارانه بر ادامه خط‌سیر خود اصرار می‌ورزد. سیاست و اقتصاد نیز بسان عرصه‌های دیگر، وجهه‌ای جنسیتی گرفته و زنان را به‌شدت از مشارکت منع می‌کنند.

خلق‌های ایران برای کسب آزادی و مطالبات حقوقی خویش علیه رژیم پهلوی که به سرکوب ملی، طبقاتی و فرهنگی جامعه می‌پرداخت و آنان را با از خود بیگانگی، بی‌باوری ذاتی، محدودیت از بینش تاریخی و در نهایت بحران مواجه می‌ساخت، قیام نمودند به امید اینکه در میان اقشار جامعه، آزادی، دموکراسی و برابری به وجود آید. با این حال خواسته‌ها و اهداف مردمی کجا و نظام کنونی جمهوری اسلامی کجا؟! نظامی که تنها خواسته‌ها و منافع گروهی را مشروع دانسته و میلیون‌ها انسان دیگر را یا به خدمت گرفته و یا در گوشه و کناره‌های مملکت در میان گرداب مشکلات و بحران‌ها رها نموده است. سیستم مذهبی ایران، زنان را که بیش از نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند، با محدودیت‌های خانواده، سنت‌ها و احکام دینی مواجه ساخته است. زنان از خود گذشته، شجاع و فداکار ایرانی برای نیل به آزادی در انقلاب ایران نقش بسیار مهمی را ایفا نمودند اما در ازای رنج و زحمتی که کشیده‌اند با گفته "برگرد به خانه، جای تو آنجاست" و بسیاری از دیگر رفتارها و برخوردهای ارتجاعی و سنت‌گرا روبرو ماندند.

فرهنگ پدرسالار و دولت دینی تکبعدی و تکرنگ است؛ به طوریکه همه رنگها، افکار و دیدگاه‌های دیگر را در خود خفه کرده است. با استفاده از قوانین دینی - خودتفسیر کرده بنا به منافع نظام - موانع فراوانی را به بار می‌آورد. ساختار نظام خود را طوری بنا کرده که از راه‌های رسمی و قانونی نمی‌توان مسایل و مشکلات را چاره‌یابی نمود. سیستم با به اقتدار رسیدن نظام دینی، نه تنها هیچ‌گاه در راه پیشرفت زنان ایفای نقش ننموده بلکه در برابر آزادی زنان همچون سدی قد علم کرده است. رژیم با ساختار عقب‌مانده اقتصادی خود که چندان پیشرفتی در آن به وجود نیاورده، جامعه و علی‌الخصوص زنان را از فرصت و امکان برابر جهت رفع نیازها و مشکلات اقتصادی‌شان به کار بیردازند، محروم نموده است. با وجود اینکه ایران از لحاظ غنای طبیعی در زمره کشورهای نخستین جای می‌گیرد اما مشکل فقر و بیکاری شدیدی گریبان‌گیر جامعه شده است. جمعیت جوان و زنان را از راه سیاست‌های مردم‌محور و پیرسالارانه‌اش با معضلات مهمی همچون نبود امکانات کافی و یا مجوز رسمی برای شرکت در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی مستقل - تأسیس مؤسسه‌ها و احزاب و سازمان‌هایی که بتوانند در آن اراده آزاد خود را نشان دهند و تفکرات و اندیشه‌های‌شان را پیشرفت داده و وسیع‌تر کنند - نبود آزادی‌های بیان، مطبوعاتی، فرهنگی همچنین بیگانه‌ماندن از دنیای پیشرفته علم و تکنولوژی، عدم دستیابی به شغل و... روبرو ساخته که با این شیوه از راهیابی آنان به سطح اداره کشور و بروز اندیشه و اراده آنها جلوگیری می‌نماید. رژیم مذهبی ایران، هرگونه نظریه مخالف خویش را ضدیت و دشمنی با دولت و خدا اعلان می‌کند، سیاست مذهبی مردم‌محور خویش را از راه خود جامعه و در میان خانواده‌ها پیاده نموده و از ارزش‌ها و سنت‌های جامعه سوءاستفاده می‌نماید. قوانین دینی اتحاذی از سوی سیستم، برخورد مردان را از لحاظ شرعی مشروعیت بخشیده و آنان را به جان زنان می‌اندازد. به‌عنوان رعایت حجاب و شئونات اسلامی و اخلاقی، زنان را از پوشیدن مانتوهای کوتاه و یا پوشش غیر اسلامی منع نموده، دست مردان را برای برخورد با بی‌حجابی باز گذاشته و آن را

همچون تکلیفی شرعی برمی‌شمارد. همچنین در کنار این‌گونه اعمال از شکوفایی افکار و اندیشه‌های زنان جلوگیری نموده و روح و روان آنان را به واسطه این سیاست‌ها می‌خشکاند.

هرچند که ایران دارای سیر تاریخی و فرهنگی هزاران ساله است اما خلق‌های آن از تأثیر سنت‌گرایی‌های نیافته و این روند تا به امروز نیز ادامه دارد. سیاست مردسالار نیز سعی در تقویت آن داشته و با زدن برچسب اخلاقی به آداب و رسوم و مشارکت‌ها، زنجیره این سنت‌گرایی را سیاسی نموده و در راستای منافع و اقتدار خود به‌کار می‌برد. در این میان، زنان و جوانان تحت فشار بیشتری قرار دارند. از طرفی دیگر جنسیت‌گرایی شدید به همه عرصه‌ها و جبهه جنسیتی داده و حتی تقسیم کار و طرز و شیوه اندیشه و افکار در خانواده و جامعه بر این اساس جهت‌دهی می‌شود. حتی آموزش و تعلیم که برای هرکس لازم است از فیلتر جنسیتی گذرانده، عنوان درسی و رشته‌های تحصیلی نیز تقسیم شده و یا در پیشرفت در این رشته‌ها برای دختران، ایجاد مانع می‌نماید. نظام مردسالار و واپس‌گرایی ایران، جامعه را وادار به پذیرش اصل جنسیتی کرده تا جایی که جامعه خود به همین که هست قانع شده و بدین‌گونه سیستم دینی و سنتی در میان اذهان، رفتار و برخوردها روزانه تقویت می‌شود.

با تعریفی صحیح از مفاهیمی همچون آزادی، برابری، دموکراسی، دین، اقتصاد، سیاست و مشارکت، تحصیل و آموزش و پرورش و... می‌توان به راحتی دریافت که در هیچ یک از اینها جنسیت زن مورد پذیرش واقع نشده است.

دولت ایران نیز با به‌کارگیری همین سیاست، مردم را به خود وابسته کرده تا بتواند از این راه، منافع و خواسته‌ها و لزومات استحکام اقتدار خویش را برآورده کند. رانت‌گرایی دولت بر مشکلات اقتصادی جامعه و زنان که از فشار خود دولت نشأت می‌گیرند نیز بر همین مبناست. زنان همچون پایه‌های اساسی جامعه از این سیاست پلید نظام مردسالار در پناه نیستند. مشکلات اقتصادی جامعه و خانواده، زنان را به‌سوی میدان‌های تن‌فروشی کشانیده و یا با کلفتی و رخت‌شویی، پرستاری بچه‌ها و

کارهای دیگری خرج زندگی خود را درمی‌آورند. دختران تحصیل کرده‌ای که به امید پیدا کردن شغلی، با هزار و یک بلا و دردسر خود را به مراحل بالایی می‌رسانند، متأسفانه در نهایت به ارتش بیکاران ملحق شده و بسیاری از آنهایی که موفق می‌شوند شغلی دست‌وپا کنند نیز با دستمزد کمی که دریافت می‌کنند بازهم از مشکلات اقتصادی رهایی نمی‌یابند.

تحت عنوان خدمت به ملت و حفظ و پاسداری داوطلبانه از ارزش‌های ملی، دینی و اخلاقی جامعه و کشور، احزاب، مؤسسات و سازمان‌هایی همچون خواهران زینب، زنان بسیجی و... به منظور آلترناتیو سازمان‌های مستقل زنان و یا جنبش‌ها و اتحادیه‌ها و تفکرات نوین و آزاد تأسیس گردیده است. سیستم بسیج‌گرایی را وسعت می‌بخشد. دولت با سوءاستفاده از باورداشته‌های مذهبی پتانسیل قوی زنان و جوانان را به کانال‌های دولت‌گرایی‌اش سوق داده و با مشروعیت‌بخشی به بسیج و جذب این اقشار، آنها را در چارچوب‌هایی که مناسب می‌بینند همچون آلتی به‌کار برد. در همین راستا بسیج را با محتوایی ایدئولوژیکی و پراکتیکی در خدمت مستحکم‌تر کردن شاخه‌های مراقبه و مداخله خود در میان جامعه و خانواده‌ها تبدیل کرده است. با در اختیار قراردادن امکاناتی از قبیل وام‌های قرض‌الحسنه، اختصاص سهمیه دانشگاه و... به اعضای بسیج و مؤسسات و سازمان‌های نظیر آن در تلاش است تا هرچه بیشتر جلب توجه نموده، سیل بیکاران زن و جوان را به دور آنها گرد آورده و سازماندهی کند. بدین ترتیب بخش قابل توجهی از جامعه را از این راه وابسته به خود ساخت. سیاست به سلطه‌کشاندن زنان از طرف نظام دولتی از زمینه زیرین و متوسط جامعه بدین شیوه طرح‌ریزی می‌شود که تأثیرات منفی بسیاری بر خانواده‌ها و افراد می‌گذارد.

در میان قشر فقیر که در پی دستیابی به منبعی اقتصادی‌اند، سیاست دولتی گسترش بسیج تأثیرگذاری فراوانی دارد. کمبود آگاهی و نبود سازمان‌هایی که در قالب جامعه مدنی بتوانند با استفاده از آن از ورود به چنین دامی رهایی یابند، زمینه مساعد را برای نهادینه‌سازی سیاست‌های نظام راحت‌تر می‌کند.

بدین ترتیب اراده آنها را تسلیم گرفته، به شخصیتی بی‌اراده برای جامعه مبدل کرده و بدین‌گونه زنان در تضاد با جوهر حقیقی زن - مادر قرار می‌گیرند. سطح آگاهی در بین زنان شهرنشین و تحصیل‌کرده تا حدودی وجود دارد، اما زنان مناطق حاشیه‌نشین و دورافتاده، روستاها و نواحی مرزنشین که از فقر آگاهی بیشتری رنج می‌برند از جنبه‌ای دیگر نیز مورد هجوم ذهنیت مردسالاری واقع می‌شوند. نظام اقتدارگرا و دسپوت بر خوردی یکسان با همه زنان ندارد بلکه برای هر منطقه با توجه به اوضاع خاص آنجا، اقشار و طبقات مختلف، مذهب و ملیت‌ها سیاستی خاص به‌کار می‌برد. زنان روستایی به روال زندگی گذشته‌شان ادامه می‌دهند. برای این قشر از زنان به‌کارگیری سنت‌گرایی و قوانین دینی و... بیشتر قابل اجراست. زنان و دختران در همه کارهای زراعتی، دامداری و باغبانی شرکت می‌کنند؛ همچنین به قالی‌بافی، فرش‌بافی و صنایع دستی دیگر و اغلب بدون برخورداری از بیمه و با دستمزدهای اندک نیز می‌پردازند. کارهای سخت و طاقت‌فرسای این مناطق زنان را مبتلا به بیماری‌های دیسک کمر، ذات‌الریه، اختلال در سیستم گوارشی و اعصاب و بیماری‌های دیگری می‌گرداند که در اثر تماس مداوم با حیوانات، گردوغبار و ساعت‌ها زیر آفتاب‌ماندن و... به‌وجود می‌آیند. بی‌سوادی و نبود سطح آگاهی علمی در این مناطق بر تحکم تفکرات و عقاید آخرت‌گرایی و برخورد‌های سنتی و دینی می‌افزاید.

مشکلات ناشی از اقتصادی دولتی همچون بیکاری، تجارت قاچاق در مرزها، تجارت زن و... از جمله عواملی هستند که موجب بروز مشکلات روحی و روانی، فرار از خانه، خودکشی و غیره به‌ویژه در میان زنان می‌شود.

به دلیل وجود مفاهیمی همچون فقاقت، اجتهاد و ابهام در اصطلاح رجال، زنان هنوز هم نتوانسته‌اند از راه قانونی هم که شده به شکل فعال وارد سیاست شوند. در بسیاری موارد، اکثر زنانی که وارد عرصه سیاست شده و پست‌هایی را کسب کرده‌اند دارای روابط خویشاوندی با سرمداران حکومتی و نهاد اقتدار هستند.

چهره‌های همیشه ثابت سیاسی و حضور کمرنگ زنان در بسیاری از عرصه‌های اقتصادی نشانگر این حقیقت است که امور سیاسی و اقتصادی در دستان الیتی ثابت است که دست‌نشانده خود سیستم اقتدارگرای مردسالارند. چنانکه از عملکرد فعالین سیاسی زن نیز برمی‌آید، در راه احقاق حقوق زنان و مشارکت در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی هنوز هم کمبودها و خلأهای بسیاری وجود داشته و آنچه را که سیاست مردسالار پسند نموده و حکم می‌کند به‌جای می‌آورند و نتوانسته‌اند که با اراده‌ای مستقل و تفکری زن‌اندیشانه دارای نقش و تصمیم‌گیری باشند. سیاستمداران، روشنفکران و نویسندگان زن و آن قشر از زنان که به‌طور قسمی در کارهای اداری و اقتصادی نقش دارند و نیز جامعه‌شناسان و روزنامه‌نگاران نتوانسته‌اند آنچنان که ضرورت دارد وضعیت زنان ایران را فارغ از مرزهای جنسیتی، طبقاتی، دینی، مذهبی و ملیتی بیان نموده و برای معضلاتشان چاره‌اندیشی نمایند. کمبود آگاهی زنان در خصوص وضعیت همجنس خویش در عدم درک هم‌دیگر و وحدت‌شان تأثیرگذار می‌باشد. مثلاً زنان جنوب ایران اطلاع چندانی از وضع زنان نواحی غربی ندارند؛ از اینکه زنان بلوچ، کرد، ترکمن، عرب و... چه مشکلات خاصی داشته و یا زنان مرزنشین با چه خطراتی مواجه‌اند اطلاعی ندارند. تحقیقات و نوشته‌هایی که موجودند نیز نتوانسته‌اند تابلوی واقعی از آنچه را که هست ترسیم نمایند و به‌جای پرداختن به دلایل و ریشه‌های مسایل زنان که به سیستم واپس‌گرایی مذهبی مرتبط می‌شود، عوارض و آسیب‌های اجتماعی را ذکر نموده‌اند و لذا نتوانسته‌اند راهکاری مناسب و کارا ارائه دهند.

نظام مردسالار از هر راهی سعی بر وابسته‌کردن زنان به خود دارد. پایه‌ها و بافت نظام چنان است که اهدافش را از طریق واجب و شرعی بودن قوانین اسلامی پیاده‌سازی نموده و عملاً آنچه را که خواستار آن است روزانه به انجام رسانده و از نظر ذهنیتی چنان ریشه دوانیده که در جامعه و به‌ویژه در میان زنان در حال اجرای آنند.

زنان، مهمترین قشر تشکیل‌دهنده پتانسیل مخالفت در برابر نظام مردسالار و اقتدارگرا هستند. با خودسازماندهی می‌توانند مسیر سیاست و پیشرفت‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را عوض کرده و مؤثر واقع شوند. نظام برای جلوگیری از چنین رویداد و انقلابی سعی در بستن راه‌هایی دارد که زنان با گذار از آنها می‌توانند محدودیت‌های موجود را از بین ببرند.

مساله استقلال اقتصادی زنان، مورد مهمی در امر سازماندهی و استقلال اراده زن است تا بتواند از بند و وابستگی اقتصادی که زن را همچون برده‌ای وابسته به مرد کرده رهایی یافته و خود بتواند زندگی و مخارج خویش را تأمین نموده، از دسترنج خود استفاده برده و بدون سرکوب و فشارهای مردان، زندگی‌ای به‌دور از دغدغه‌های اقتصادی بیافریند؛ همچنین با ورود به عرصه‌های کاری خارج از خانه، بر آگاهی و دیدگاهش افزوده، دیگر از احساس اینکه ضعیفه است به‌درآید و به اینکه جزء مهمی در جامعه است باور کند. البته که چنین تحولی برای نظام مردسالاری و مردان سنتی همچون خطری است که حوزه حاکمیتش را تنگ کرده و از اقتدارش می‌کاهد. در حقیقت به‌منزله واردآمدن ضربه‌ای به سیاست‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نظام مردسالار خواهد بود.

در صورتیکه این وضعیت سپری شوند، نتایج بسیار مثبت اجتماعی به بار خواهند آمد. تولد دوباره زن بر مبنای آزادی، ضرورت حاکم‌ساختن آزادی در کل نهادهای زیربنایی و روبنایی جامعه و بسط عدالت و روشنگری را مطرح خواهد ساخت. سربلندی زن، سربلندی فرد و جامعه می‌باشد. دمکراتیزه‌شدن عرصه زنان و کسب حقوق و آزادی‌های آنان دارای اهمیتی تاریخی می‌باشد.

ملیتان، خلق و سازماندهی توده‌ها

هرچند که ما دارای هویت ملیتانی این حرکت می‌باشیم و بدان افتخار می‌نماییم ولی با وجود این، شناخت صحیح و درستی از معیارهای ملیتانی را که براساس پارادایم نوین "جامعه اکولوژیک - دموکراتیک و مبتنی بر آزادی‌خواهی جنسیتی" تعریف گشته‌اند کسب ننموده‌ایم. عدم شناخت مذکور را می‌توان در ضعف ایدئولوژیکی و تلاش و مجادله خود جست‌وجو نمود که در عرصه مبارزاتی مشکلات عدیده‌ای را به همراه داشته و راهکارهای چاره‌یابی مشکلات را نیز به بن‌بست می‌رساند. از این رو جهت نیل به پیروزی در راستای گسترش ایدئولوژی رهایی‌بخش در میان اقشار مختلف جامعه، مبنا قراردادن معیارهای ملیتانی که PKK تعریف نموده و برجسته‌ساختن این معیارها در کلیه عرصه‌های مبارزاتی راه‌گشای کلیه مشکلات و بویژه مشکلات سازمانی خواهد بود. در واقع مشکل و مساله بنیادین خلق کرد و بویژه در شرق کردستان عدم سازماندهی مستقل آنها می‌باشد. شخصیت فرد کرد در شرق کردستان به دلیل سیاست‌های رژیم حاکم و نیز تأثیرات ذهنیت ملی‌گرای ابتدایی از کاراکترهای سازماندهی بدور بوده و لذا نخستین اقدام بنیادین جهت دستیابی این خلق به حقوق زایل شده همانا شکستن ذهنیتی است که بر عدم سازماندهی اصرار می‌ورزد؛ تا زمانی که این امر در شرق کردستان محقق نگردد، شکل‌دهی جامعه براساس پارادایم نوینمان میسر نخواهد بود. دستیابی به شخصیتی که قادر به درک ضرورت چنین سازماندهی‌ای می‌باشد نیز تنها با گذار از شخصیت کلاسیک کرد و جایگزینی شخصیتی آلترناتیو ممکن خواهد بود؛ شخصیت مذکور نیز تنها بر اساس معیارهای شخصیتی ملیتانی PKK شکل خواهد گرفت.

هر سازمان و حزبی در آغاز شکل‌گیری خود بر شیوه‌های سازماندهی‌ای که در میان هواداران و اқشار مختلف جامعه اشاعه می‌دهد، شناخت صحیحی کسب نموده و فرمولی مطابق با جامعه‌ای که جهت آن مبارزه می‌نماید، ارائه می‌دهد. در این رابطه PJAK به عنوان حزبی نوپا که میراث ۳۰ ساله PKK را برای خود مبنا قرار می‌دهد، وظیفه سنگینی را بردوش دارد. از آنجا که PJAK زمینه‌ای برای برپایی مجلس خلق شرق کردستان می‌باشد و ایجاد کنفدرالیسم شرق کردستان را همچون هدف اساسی خود برگزیده است، لازم است که همه اқشار مختلف شرق کردستان را سازماندهی نماید. لذا باید به شناخت کاملی از مساله سازماندهی توده‌ها دست یابد و با برداشتن گام‌هایی درست به موقعیت پیشاهنگی جامعه ارتقاء یابد. تحقق چنین چیزی در وهله نخست با شکلدهی شخصیتی ملیتان که تأثیرات ذهنیتی نظام‌های حاکم و مرتجع را در خود ریشه‌کن نموده است، میسر می‌باشد. شخصیتی که خود به معیارهایی که در صدد ترویج آنها می‌باشد دست نیافته باشد، هیچ‌گاه قادر به انتقال آنها به درون جامعه نبوده و به یدک جامعه‌ای که در صدد تغییر و تحول آن بوده، مبدل خواهد شد. با نگاهی اجمالی به دستاوردهایی که PKK خلق نموده است، براهمیت ملیتانی و شخصیتی که از فرد آفریده است، وقوف پیدا خواهیم کرد. خلقی که امروز در شمال کردستان با تمام وجود بر حقوق غصب شده خود اصرار می‌ورزد و با سنگ و چماق در برابر گلوله‌های رژیم فاشیستی ترکیه، مقاومت می‌نماید و نیز نقش برآب‌شدن توطئه‌های بین‌المللی علیه آن، همگی وابسته به ملیتانی است که خلق نموده است. PKK بر اساس شکلدهی به شخصیت فرد کرد براساس معیارهایی که تعریف نموده، بدین مرحله دست‌یافته و روز به روز در حال نیرومندشدن است. اگر چنین ملیتانی وجود نداشته باشد، این جنبش نیز به مانند سایر احزاب کلاسیک کردی تنها به نامی تو خالی مبدل خواهد شد. بر این اساس چنین شخصیت و ملیتان‌بودنی برای PJAK نیز در اولویت قرار می‌گیرد. اگر PJAK نیز به جنبش "ملیتان‌ها" مبدل شود، بی‌شک قادر به پیشاهنگی خلق کرد در شرق کردستان بوده و پیروزی را

برای خلق کرد و سایر خلق‌های ایران به ارمغان خواهد آورد. دستیابی به معیارهای شخصیتی ملیتان نیز تنها در سایه آموزش‌های ایدئولوژیکی عمیقی ممکن می‌باشد.

همچنان که در بالا نیز بدان اشاره شد، از جمله اهداف اولیه هر حزب و نهادی، سازماندهی توده‌های وابسته به خود و جامعه می‌باشد. اهمیت این موضوع از آنجا نشأت می‌گیرد که سازماندهی توده‌ها، پایه‌های استقرار نظام و سیستم مطلوب می‌باشد. این مطلب برای خلق‌های تحت ستم و استثمار از اهمیت مضاعفی برخوردار است؛ چراکه تنها مکانیزم دفاعی خلق‌ها، سازماندهی‌ای است که برحسب نیازمندی‌های خود ایجاد می‌نمایند. سازماندهی برای خلق‌ها به منزله هویت آنهاست. جامعه و خلقی که نتواند هویت خود را به اثبات برساند، نمی‌تواند در خصوص موجودیت آنها بحث نمود. سازماندهی خلق‌ها و جوامع براساس افکاری مشترک که منتج به اراده‌ای مشترک می‌شود، قابلیت ابراز وجود و موجودیت را بدان‌ها خواهد بخشید. لذا می‌توان ابراز داشت که سازماندهی نشأت گرفته از ایدئولوژی علمی بوده که قادر به شکل‌دهی ساختارهای مختلف اجتماعی می‌باشد. از این رو مساله سازماندهی برای خلق کرد اهمیتی حیاتی دارد؛ چراکه سیستمی که رژیم‌های اقتدارگرا در کردستان پیاده نموده‌اند، سیستمی است که با هر نوع ارزش‌های مادی و معنوی خلق کرد در تضاد بوده و در صدد از میان‌برداشتن آنها می‌باشد. رژیم‌های حاکم به واسطه گسترش ایدئولوژی رسمی - دولتی - خود قادر به استعمار کردستان می‌باشند و ارزش‌های مادی و معنوی خلق کرد نیز مکانیزم‌هایی هستند که خلق کرد به واسطه آنها تا به امروز بر موجودیت خود اصرار ورزیده است. بر این مبنا ایدئولوژی‌های رسمی "بی هویت‌سازی" و از خودبیگانگی شخصیت کرد را هدف قرار داده‌اند. سیستم‌های حاکم از فرد کرد شخصیتی خلق نموده‌اند که همواره نسبت به سایرین و خود بی‌اعتماد و بی‌باور بوده و از سازماندهی گریزان می‌باشد. هرچند که خلق کرد در طول تاریخ با حملات بسیاری روبرو بوده و همواره مقاومت نموده است، ولی با وجود این هیچ‌گاه قادر به ایجاد سازماندهی‌ای دائمی نبوده و چنین

برداشت نموده که ورود به هر نوع سیستمی برابر با از دست دادن آزادی‌های فردی او بوده است. گریز از سامان‌بخشی به ساختارهای اجتماعی در قالب یک سیستم نیز ذهنیتی است که نظام‌های حاکم گسترش داده‌اند و ذهنیت مذکور تا بدانجا گسترش یافته که فرد کرد سیستمی را که جهت حفظ ارزش‌های جامعه وی و فارغ از سیستم‌های مرتجع رژیم‌های حاکم، ایجاد شده‌اند را نیز قبول نمی‌نماید.

بی‌گمان همچنان که اشاره شد، سازماندهی نیازی حیاتی برای خلق کرد در شرق کردستان می‌باشد؛ سازماندهی‌ای که بر مبنای آن قادر به استقرار کنفدرالیسم دموکراتیک کردستان به عنوان سیستمی خارج از چارچوب اقتدار رژیم‌های حاکم باشد. آموزش‌های ایدئولوژیک سیستم‌های حاکم و فشارهای آنها که در قالب سیستم گریزی شخصیت کرد ظاهر می‌شوند از وی شخصیتی بی‌اراده و ضعیف ساخته‌اند. خلق کرد تنها زمانی قادر به حفظ هویت خود خواهد بود که از وضعیت مذکور آزاد گشته و سازماندهی و سیستم خود را بنیان نهد. در این صورت قادر به مقابله با فشارهای سیستم‌های حاکم و بی‌تأثیر ساختن آنها خواهد بود. اگر هدف آن است که استعمار و استثمار تحمیل شده بر کردستان برداشته شود، لازم است که سیستم رژیم‌های حاکم برای وی فاقد بازدهی و بهره‌دهی گردد و این امر تنها در سایه استقرار سیستمی خلقی که تکتک اقشار جامعه را دربر می‌گیرد، محقق خواهد شد.

نقش حزب پیشاهنگ و کنگره‌های خلق در بنیان نهادن پایه‌های سیستمی خلقی اساس می‌باشد. خلاءهای موجود از لحاظ سازماندهی اقشار اجتماعی را در کردستان، حزب پیشاهنگ و کنگره‌های خلق پر می‌نمایند. از این روست که پیشاهنگی خلق برعهده حزب و ملیتان‌های حزب پیشاهنگ می‌باشد. ملیتان - شخصیتی که به معیارهای همچون انقلاب ذهنیتی و وجدانی دست‌یافته - با گذار از ذهنیت‌های سیستم‌های حاکم و تأثیرات ملی‌گرای ابتدایی کرد که مانعی در برابر سازماندهی خلق می‌باشند، این مهم را به ارزش و فرهنگی بنیادی مبدل می‌نماید. با این وجود ماهیت حزب و اینکه بر کدام مبانی ایجاد شده، قابل ارزیابی

می‌باشد چراکه هر حزبی قادر به ارائه آلترناتیو مشکلات و مسائل ملی - اجتماعی و جنسیتی نمی‌باشد. حزب پیشاهنگ بایستی بر اساس شناختی صحیح از مشکلات جامعه و خلق و نیز ابعاد مختلف تأثیر ایدئولوژی رسمی خود و ملیتان‌های خود، خود را سازماندهی نماید، در غیر این‌صورت نه تنها به حلال مسائل مبدل نخواهد شد که به بلایی برای جامعه تبدیل خواهد شد. برای نمونه می‌توان به احزاب ملی‌گرای ابتدایی کرد اشاره نمود که نه تنها قادر به گذار از ذهنیت سیستم‌های حاکم نبوده‌اند، بلکه بر اساس تلفیقی از ذهنیت فئودالی جامعه کرد و سیستم‌های استثمارگر و نیز عدم شناختی صحیح از ارزش‌های تاریخی خلق کرد و سیاست‌های نامنطبق با این جامعه، نیرو و پتانسیل سازماندهی خلق کرد را منفعل ساخته‌اند.

در صورت عدم هماهنگی سطح سازماندهی حزب پیشاهنگ با نیازهای خلق، حزب قادر به پاسخ‌گویی و برطرف‌ساختن نیازهای سازماندهی خلق نخواهد بود و لذا جامعه، بیشتر در گرداب " بردگی سازی" نظام‌های حاکم غرق خواهد شد. پیشرفت‌های جهشی حزب در راستای تطابق حزب با نیازهای جامعه، مستقیماً برعهده ملیتان‌های حزب می‌باشد.

تأکید حزب بر سازماندهی صحیح و پایبندی به معیارهای ملیتانی PKK تنها به انضمام تعقیب سطح نمایندگی شخصیت سازمانی و معیارهایی که تعریف شده‌اند، میسر بوده و با ارزیابی سطوح عملی‌شدن این معیارها در کلیه عرصه‌های مبارزاتی و کارکرد صحیح آنها ممکن است؛ لازم است موارد مذکور به طور صحیح و تناوبی تحلیل شوند. البته ارزیابی صحیح عملکردها و سطوح عملی معیارها از آنجا مهم است که تحلیل و مناقشه‌ای ارزشمند، تنها زمانی صورت گرفته که عملکردی درست را به دنبال داشته باشد. همچنین اکتفانمودن به مطرح‌ساختن مسائل تئوریک صرف به تنهایی راهگشای مشکلات و مسائل نیست؛ به عبارتی دیگر تنها تشخیص درست و صحیح، عملکردی موفق را به دنبال خواهد داشت. جهت عملی‌نمودن صحیح ارزیابی‌ها و مسائل تئوریک مطرح شده،

لازم است که شیوه‌ها و راه‌های صحیح به کار برده شوند، در غیر این صورت عملکردی صحیح بدست نخواهد آمد. اگر فردی تنها بر اساس تشخیص خود، پراتیکی را به انجام رساند، این پراتیک و نتیجه آن در خدمت سازماندهی و پیشرفت آن نخواهد بود.

حرکت آزادی‌خواهی خلق کرد به پیشاهنگی PKK از سطح عملکردی مختص به خود برخوردار می‌باشد؛ از خط‌مشی و شیوه‌ای مختص به خود برخوردار بوده و در صورتی که کادری این امر را درک ننماید و برطبق خواست خود عملکردهایی را بدست دهد، عملکردهای حاصله در خدمت پیشرفت و ترقی سازماندهی خلق نخواهد بود و نیازهای جنبش را به‌جای نخواهند آورد. اگر فردی خط‌مشی و پارادایم رهبری را درک ننماید، قادر نخواهد بود که عملکردی منطبق با جنبش داشته باشد و براین اساس پیشرفت نخواهد نمود. ملیتانی فاقد معیارهای فوق همواره مشکل‌ساز می‌باشد و هرچند که نیت و قصد وی نیز چنین نباشد اما عملکرد او به طور عینی مشکل آفرین خواهد بود. لازم است که هر کادر آپویستی "طرز و شیوه" و نیز "سطح عملکرد" PKK را مبنای مبارزات خود قرار دهد. هر کادر و ملیتان PJAK برای اینکه عملکرد وی، عملکردی سازمانی بوده و در خدمت منافع خلق و اهداف سازمان قرار گیرد و وی را به سوی پیروزی رهنمون گردد، بایستی عملکرد خود را تماماً بر معیارهای PKK منطبق سازد. در غیر این‌صورت قادر نخواهد بود خود را از اشتباهات رهانیده و این امر نیز برای سازمان و حرکت خسران‌بار خواهد آورد. برای درک این مطلب می‌توان به نمونه‌ای از تاریخ PKK اشاره نمود. به شهادت رساندن رفیق "شهید حقی قرار" از سوی دشمن که با هدف تضعیف روحیه و ترساندن گروه کوچک "آپوچی" صورت گرفت، علی‌رغم درد و محنت از دست‌دادن رفیقی همراه، نه تنها باعث تضعیف روحیه گروه ایدئولوژیک PKK نگردید، بلکه با موضع محکم رهبر آپو و ایجاد سازماندهی به پاسخی دندان‌شکن به عمل پلید دشمن مبدل گردید. در واقع رهبر آپو درد و محنت مذکور را به پشتوانه‌ای معنوی برای بنیان‌نهادن سازمان مبدل ساخت و به اقدامی عظیم‌تر و باشکوه‌تر دست زد. طرز مذکور شیوه و

راهکار PKK و حرکت آزادی‌خواهی خلق کرد است. همچنان که می‌بینیم سطح سازماندهی و عملکرد و نیز ملتتان بودن PKK به تناسب یکدیگر ترقی پیدا می‌کنند. این مطلب را می‌توان همچون دیالکتیک این حرکت برشمرد و براین مبنا خود را سازماندهی نموده و پیشرفت کرد. علاوه بر این نمونه می‌توان به نمونه عملکرد رفقا "مظلوم دوغان، خیری، کمال پیر" و سایر رفقا اشاره نمود؛ عملکرد آنها نیز عملکردی است که جنبش آپویستی مبنا قرار می‌دهد. سطح عملکرد آنها معیارهایی را برای جنبش تعریف نموده‌اند که بر اساس این تعاریف PKK و جنبش روز به روز پیشرفت و ترقی نموده است. به عبارتی دیگر PKK بر اساس مبنا قرار دادن ملتتان بودن خود پیشرفت نموده است. نمونه زندان "آمد" از آنجا از اهمیت شایانی برخوردار است که سطح معیارهای شخصیت انقلابی و ملتتانی جنبش را ارتقاء بخشیدند و سطحی والاتر و برتر از عملکرد و پراتیک انقلابی را ارائه نمودند. در شخصیت رفیق "عگید" نیز معیار ملتتانی و عملکردی سازمانی مرحله ترقی خود را دنبال نمود و جنبش را به پیش برد. این روند در دیالکتیک PKK ادامه داشته و به رفقا "زیلان"، "سما" و "ویان" منتقل گردیده است. نکته‌ای که از موارد فوق می‌توان برداشت نمود این است که هر عملکردی در زمره عملکردهای PKK و جنبش آپویستی جای نمی‌گیرد. هر ملتتان و کادر جنبش آپویستی جهت آنکه عملکردی مطابق با عملکرد جنبش داشته باشد، بایستی سعی نماید بر مبنای معیارهای تعریف شده جنبش، مبارزه نموده و فعالیت او دارای چهره‌ای همگون با تعاریف سازمان باشد. از اینرو هر عملکردی نیازمند تحلیل و ارزیابی تئوریک صحیح و نیز شیوه عملی به‌جا می‌باشد.

طرز و شیوه PKK تنها بحث و مناقشه صرف تئوریک نبوده و طرز زندگی انقلابی، دستاوردها و نقش تک تک افراد را در مبارزه مبنا قرار می‌دهد. لذا ملتتانی PKK تنها بر اساس تعاریفی محض نبوده و وابسته به زندگی انقلابی و دستاوردهای هر فردی است. ملتتان بودن PKK تنها عبارت از برخورداری از قدرت و توانایی ارزیابی و تحلیل تئوریک مسائل مختلف اجتماعی نمی‌باشد، بلکه طرز زندگی است. ملتتان جنبش آپویستی

لازم است چیزی که فکر می‌کند و چیزی که در عمل و زندگی انقلابی به جای می‌آورد، هماهنگ و منطبق باشند. بایستی تحلیل و ارزیابی تئوریکی او در خدمت عملکرد و پراتیک وی باشد و عکس همین مطلب، عملکرد نیز در خدمت تحلیلات و ارزیابی‌های تئوریکی باشد. ملیتانی بدین‌گونه در فعالیت‌ها و مبارزات خود پیشرفت و ترقی ایجاد نموده و باعث پیشرفت و گسترش سازمان می‌گردد. اگر سخنان کادری متناقض با عملکرد وی باشد، در این صورت عملکرد محقق شده نه تنها چاره‌یابی مشکلات تشخیص داده را به دنبال نخواهد آورد که به مشکلی مضاعف مبدل خواهد شد. جهت پیشگیری از بروز چنین وضعیتی بایستی هر کادر و ملیتانی به صورتی مستمر و شخصاً پراتیک و طرز زندگی انقلابی خود را مورد ارزیابی قرار دهد و مواردی را در آنها در به جای آوردن معیارهای تعریف شده از سوی PKK و جنبش آپویستی، سهل‌انگاری نموده را تشخیص داده و بر برطرف ساختن آنها اقدام نماید.

تشخیص موارد سهل‌انگاری در به‌جای آوردن معیارها از سوی هر شخصی تنها در سایه تعقیب دقیق عرصه‌های مختلف زندگی میسر می‌باشد. هر ملیتانی بایستی در زندگی انقلابی خود به مواردی از قبیل: آیا در زندگی انقلابی دارای "رنج" و بهره‌ای می‌باشد و تا چه اندازه در خلق ارزش‌ها و معیارهای والا و برتر و نیز حفظ ارزش‌های کسب شده جنبش از نقشی موثر برخوردار است، تأکید نماید. در واقع ویژگی PKK و جنبش آپویستی به عنوان جنبشی که بر اساس "رنج و ارزش" ایجاد شده، عاملی است که چنین ویژگی را نیز برای ملیتانه‌های خود می‌طلبد و بر آن اصرار می‌ورزد. ملیتان بودن مذکور تنها براساس خلق "ارزش‌ها"یی نوین و دستاوردهایی تازه که از دستاوردهای جنبش، شهیدان و رهبری بهره برده است، محقق خواهد شد و فردی که تنها خود را به دستاوردهای سازمان، شهیدان و رهبری محدود نماید و در راستای ارتقای آنها تلاشی ننماید، نه تنها نمی‌توان به وی نام ملیتانی آپوچی و انقلابی اتلاق نمود که درست عکس آن؛ فردی است که دارای خصوصیات و کاراکترهای فنئودالی و سرمایه‌داری می‌باشد و دستاوردهای جنبش را به عنوان

سرمایه‌ای برای ارتقاء خود بکار می‌برد. چنین انقلابی‌گری‌ای نه تنها بر دستاوردهای جنبش و انقلاب نخواهد افزود بلکه مسببات تحلیل رفتن پتانسیل انقلاب را فراهم خواهد آورد. هر ملیتانی قبل از هر چیز به خاطر خلق خویش مبارزه کرده و زندگی می‌نماید. حیاتی فروتنانه و ساده را همچون جوهر زندگی آپوچی تلقی کرده و در برابر باورها و هنجارهای خلق، احترام لازم را روا داشته و در برابر ارزش‌های ۳۰ ساله حرکت آزادیخواهی آپوئیستی با هرگونه انکار مبارزه می‌نماید. ملیتانی PKK تنها بر اساس خط‌مشی کمال‌پیرها و خیری‌ها و فرهاد کورتای‌ها و علی‌چیچک‌ها میسر خواهد بود که اگر زندگی‌ای باشد تنها برای آزادی است و اگر مردنی هم باشد باز هم برای آزادی است.

شخصیت ملیت‌ان PKK متضاد با شخصیتی است که سیستم‌های حاکم بر کردستان ایجاد و ترویج نموده‌اند. ویژگی خاص هویت کرد ناشی از شکل‌گیری تاریخی و اجتماعی آن است. سرکوب بیش از حد و شکل‌گیری آن تحت تأثیر نظام سلطه‌گر و نیروهای سرکوب‌گر، آزادی و مشخصات ویژه او را در مقیاس بزرگی با نقصان و عیب رویرو کرده است. جامعه کرد نیز بیشتر به جامعه‌ای ناقص و پاتولوژیک شبیه است تا جامعه‌ای مارژینال و به حاشیه رانده شده. از این منظر ظهور PKK در کردستان، بیانگر ژئرمالیزاسیون به سوی تبدیل انسان کرد به شخصیتی معاصر می‌باشد. شخصیت‌های دولتی، شخصیت‌هایی بدون اراده و وابسته به نظام اقتدار بوده و از آنجا که منافع خود را در بافت قدرت جستجو می‌نمایند، قابلیت ابتکار و خلاقیت خود را از دست می‌دهند. شخصیت و ملیت‌ان PKK یی همواره خود را در برابر انسانیت و خط‌مشی‌رهای بخش مسئول دیده و ابتکار و خلاقیت خود را بدون انتظار از نهاد یا مقامی بالاتر در راه دستیابی به پیروزی به کار خواهد بست. چنین شخصیتی از انضباطی جوهری برخوردار بوده و بر همین مبنا میان فعالیت‌هایی که سازمان برای وی مشخص نموده و نیز خلاقیت و ابتکار خود در فعالیت‌ها تعامل و هماهنگی‌ای ایجاد می‌نماید.

انضباط جوهری فرد و انضباط سازمانی عواملی هستند که تلفیق آنها از بروز هر نوع بی‌نظمی و آناارشیسم ممانعت به عمل می‌آورد. همچنین شایان ذکر است که انضباط فوق به هیچ‌وجه قابل قیاس با انضباط طبقات اقتدارگرا و "جامعه فوقانی" نمی‌باشد، چراکه انضباطی که این طبقات برای حفظ و گسترش منافع خود به کار می‌بندند به واسطه مکانیزم‌های غیراخلاقی‌ای چون خشونت و فشار و نیز انحصار وسایل تولید و سرمایه بر "جامعه زیرین" تحمیل می‌نمایند. مکانیزمی که جنبش انقلابی و خلقی و ملیتان‌های آن جهت پیشرفت و ترقی مبارزه به کار می‌بندند، استفاده از سلاح موثر "انتقاد و خود انتقادی" است. خود انتقادی استوار و در حقیقت متحول‌کننده به منزله بزرگ‌ترین جنگ برای فرد است. خود انتقادی مبارزه انسان با ضعف‌ها، نواقص و خطاهای خویش است. به بیان علمی‌تر، خود انتقادی مبارزه نکای تحلیل‌گر برای گذار از خطاهای اثرات غریزی نکای عاطفی و قراردادن آن در راستایی است که نکای تحلیل‌گر تعیین نموده است. اگر اثرات انتقاد و خودانتقادی در عمل بازتاب نیابد بدین معنی است که "جنگ نفس" واقعی صورت نگرفته است؛ که در این صورت تحت عنوان "به جای آوردن ظواهر" آگاهانه یا ناآگاهانه خود و یا انسان‌های اطراف خود را اغفال کند. این امر نیز جوهر شخص مربوطه را در وضعیتی بدتر و به موقعیتی مجرم، دورو و دروغ‌گو دچار می‌سازد. فرد یا سازمانی که قادر به ارائه انتقاد و خودانتقادی سازنده و ریشه‌ای از خود باشد، نه تنها ضعیف نخواهد شد بلکه نیرومند خواهد گردید. تنها افراد و سازمان‌هایی که ضعیف و ناتوان بوده و اعتماد به نفس ندارند از ارائه انتقاد و خودانتقادی طفره رفته و آن را به منزله شکست و نابودی می‌پندارند. انتقاد و خودانتقادی راهکاری است جهت گذار از موانع موجود بر سر راه پیروزی و برداشتن گام‌هایی استوار و راسخ در راستای رسیدن به هدف. از آنجا که انتقاد و خود انتقادی از حقوق هر ملیتان و کادری به شمار می‌آید، فرد می‌تواند به طور مستقیم تأثیرات عملکردهای خود را مشاهده و ارزیابی نماید و در راستای ارتقاء آنها به عملکردهایی سازمانی تلاش و مبارزه نماید. ملیتان آبیستی انتقاد و خود

انتقادی را به صورت روش مؤثر در تحول دیده و جوانب ناهمخوان خود با ایده‌ها را شناخته همچون مواردی که باید بر طرف نماید، تعریف می‌کند و انکار و تخریب در انتقاد و کلی‌گرایی و موقتی بودن انتقادات رامحکوم می‌نماید. تنها بدین‌گونه سازمان و متعاقباً کoadر و ملیتان‌های سازمان پیشرفت و ترقی می‌نمایند.

یک ملیتان همواره آموزش را برای خود مبنا قرار می‌دهد. آموزش راهکاری است که قوت تحلیل و ارزیابی تئوریکي فرد را گسترش داده و پلی است میان ارزیابی‌های تئوریکي و عملکردهای سازمانی. به واسطه آموزش، کادر قادر به ارائه انتقاد و خودانتقادی‌ای علمی و تشخیصی صحیح از کاستی‌ها بوده و بر رفع آنها همت می‌گمارد. ملیتانی که از لحاظ کمی و کیفی همیشه به تغذیه ایدئولوژیکي خود و دیگران پرداخته و نیازهای خلق را مد نظر قرار می‌دهد، خدمت به خلق را وظیفه خود دانسته، فروتن بوده و توانایی تحقق اهداف مبارزه را خواهد داشت. آموزش مذکور که بر پایه‌های پارادایم "جامعه‌ای اکولوژیک - دموکراتیک و مبتنی بر آزادی جنسیتی" استوار است، متفاوت از آموزش ذهنیت اقتدارگرا، شکوفاسازی اراده‌های بالفعل اقتشار مختلف جامعه و آگاهی آنها را مبنا قرار می‌دهد. ملیتان همواره همه عرصه‌های زندگی انقلابی خود را به عنوان عرصه‌ای آموزشی پنداشته و بر این اساس مبارزه را "خودآموزی" و خودآموزی را مبارزه می‌پندارد چراکه آموزش و کسب آگاهی مترادف درک مسئولیت‌ها و لذا به جای آوردن ضرورت‌های آن می‌باشد و بر این مبنا پیشرفت، خلاقیت، ابتکار و اراده‌مند بودن فرد را مبنا قرار می‌دهد و هر نوع شیوه زندگی حاکمیتی، جنسیتی و اقتدارگرا، ملی‌گرایی ابتدایی، تسلیمیت پذیر، خودمرکزبین و سازش‌کارانه و خیانت را محکوم می‌نماید؛ و در برابر فرهنگ و شیوه زندگی پست‌مدرن که امپریالیسم جهانی بوجود آورده و بر هر کس تحمیل می‌کند، مبارزه می‌نماید. شیوه زندگی کومینال - دموکراتیک، همخوان با طبیعت و اخلاق را برای خود اساس قرار می‌دهد. مطلب مذکور برای اقتشار مختلف جامعه نیز صادق است و خط‌مشی جنبش آبیویستی نیز بر این مبنا شکل گرفته است که؛ خلق را آگاه نموده و

پتانسیل و اراده بالقوه اقشار مختلف جامعه را به حالت بالفعل درآورد و نیرو و توان متحول‌سازی آنها را شکوفا سازد و براین اساس تک‌تک افراد، فارغ از اقتدار دولتی و نظارت آن مسئولیت‌ها و وظایف جمعی خود را برعهده گرفته و برحسب نیازها خود را سازماندهی نمایند. لذا ملیتان جنبش آپویستی بایستی همواره این مطلب را مد نظر قرار داده و از هر نوع رفتار و عملکردی که خود را بر خلق تحمیل می‌نماید، پرهیز نموده و آموزش خلق را از وظایف بنیادین خود بر می‌شمارد. در غیر این‌صورت خلقی که به واسطه سیاست‌های آموزشی نظام‌های دولت‌گرا از خود و اراده متحول‌ساز خود بیگانه گشته، توانایی سازماندهی مستقل خود را باز نخواهد یافت و کادر و ملیتانی این‌چنینی نیز خود به بخشی از دستگاه اقتدارگرا مبدل خواهد گردید و از طبقات خلق فاصله خواهد گرفت. ملیتان آپویستی بایستی بر مبنای آموزش خلق و ایجاد تغییر و تحولات انقلابی در اجتماع با هر فردی از هر قشری ارتباط برقرار نموده و در راستای سازماندهی آن فعالیت نماید. PKK با ارائه مدلی مطلوب و متعادل بر آن است که ویژگی‌ها و تأثیراتی که از جامعه در سازمان نفوذ می‌کنند را با تأثیرات متحول‌کننده و انقلابی سازمان، سنتز نموده و به تشکیل ساختی بهتر و پیشرفته‌تر ارتقاء یابند. چراکه به سبب ویژگی‌های دموکراتیک سازمان، بسیاری از اثرات موجود در بستر اجتماعی به درون سازمان نفوذ کرده و فرد نو ظهور را تحت تأثیر قرار می‌دهند و اگر تدابیر لازمه اتخاذ نشده باشند، او را به امتدادی از خود مبدل می‌سازند؛ در این شرایط یا هیچ تأثیر و نفوذی بر ویژگی‌های اجتماعی نخواهد داشت و بی‌تفاوت خواهد ماند که در آن صورت سازمان از جامعه منزوی و دور می‌شود و یا اینکه ساختار سازمانی کاملاً به بازتاب امتدادهای اجتماعی تبدیل می‌شود و مشابه جامعه می‌گردد که در آن صورت، سازمان سلامتی خود را از دست داده و تفاوتی با جامعه‌ای که می‌خواهد متحول کند، نخواهد داشت. دیالکتیک تحول میان سازمان انقلابی و جامعه‌ای که می‌خواهد تغییر دهد تنها در این چارچوب محقق می‌گردد. لذا شخصیت ملیتان در پیوندها و ارتباطات خود با همه اقشار جامعه، تحت تأثیر هیچ‌کدام از آنها قرار

نمی‌گیرد چراکه تأثیرپذیری حاکی از عملکردی مغایر با عملکرد جنبش آپویستی خواهد بود. این مطلب بدان معنا نیست که هرآنچه که در جامعه وجود دارد، غیر کارآمد و منفی است، بلکه طرز و شیوه بکارگیری آنها است که ماهیت چیزها را اعم از مثبت و منفی مشخص می‌نماید. یک ملت از هرآنچه که مثبت و مفید است، استفاده نموده و بهره‌برداری می‌نماید اما با طرز و شیوه سازمان مطبوعه خود، نه فرد یا سازمانی دیگر و بر اساس مبارزه خود حیات دموکراتیک و سوسیالیست را بر بنیان این ارزش‌ها خلق می‌نماید.

هر کادری در زندگی و روابط روزانه خویش تنظیمات و حیاتی به طرز کمون را در سطح یک اصل قبول نموده و هیرارشی مثبت جامعه طبیعی و نظام زن-مادر را مبنای سازماندهی خود قرار می‌دهد. با توجه به سوگند رهبری مبنی بر "ما زنان و مردان با گذشتن از مصائب و مشکلات آموزنده زندگی برای همدیگر سوگند مساوات و آزادی خورده‌ایم." سوگند ماتنها درمیهنی آزاد و جامعه‌ای دموکراتیک تحقق خواهد یافت، هر نوع احساس و اندیشه بردگی‌ساز و فاسد و مالکیت‌گرا را در میان جنس‌ها رد می‌نماید. در طرز فعالیت خود جمع‌گرایی را مبنا قرار داده و فردیت و خلاقیت و آزادی عمل را به طور مداوم به کار خواهد بست.

گزارش خودانتقادی جهت ارائه به کمیته بازسازی PKK

اسم من زاگرس توله‌لدان است. در ۱۹۸۱/۱۱/۲۶ در شهر سنندج و در خانواده‌ای از طبقه متوسط، مسلمان و میهن‌پرست چشم به جهان گشودم. سیزده سال درس خواندم و در تابستان ۹۷ با چند تن از هواداران حزب آشنا شدم. در طی یک سال توانستم از طریق روزنامه، رادیو و تلویزیون اطلاعات بیشتری کسب کنم.

PKK از ایدئولوژی سوسیالیستی و استراتژی ملی برخوردار بوده و در زندگی، رفتار و معیارهای سازمانی خود، طرز جدیدی از جنگ مسلحانه را پیشبرد داده است. در برابر امپریالیسم، اشغالگران و خط خیانت مبارزه کرده و فراتر از هر چیزی، بر این ادعاست که شخصیت و انسانی جدید را در کردستان خلق نماید. حقایق مذکور باعث جذب شدن من به PKK در زمانی کوتاه شد. در تابستان ۱۹۹۸ در فعالیتهای سازمانی، تبلیغات و فعالیتهای درون شهری مشارکت جستم. در روز ۲۰۰۰/۸/۱۲ در کوه قره‌داغ به صفوف انقلابیون ملحق شدم. لازم به ذکر است که در سال ۹۹ دو بار تصمیم به ملحق شدن به صفوف HPG را گرفتم ولی به سبب فعالیتهای درون شهری، رفقا اجازه عملی کردن تصمیم را ندادند.

با خصوصیات شخصیتی ملی‌گرا و ذهنیتی اسلامی- فئودال و با ادعا، رغبت و آرزویی بزرگ به زندگی گریلایی وارد شدم. تصور من از زندگی رفقا بر اساس منطق مدینه فاضله بود؛ در درون PKK هر چیزی ایده‌ال، صددرصد تمام و هر شخصی پایبند و معتقد، درست، بی‌غل‌وغش و انقلابی است. برداشتی مقدس و ایده‌ال از همان ابتدا بر زندگیم حاکم بود. به سبب چنین نگرشی نواقص و مشکلات زندگی که با آنها مواجه می‌شدم را قبول نکرده و باور نمی‌کردم. انسانی که جهت کسب آزادی و به عنوان یک انقلابی به صفوف حرکت ملحق شده، دارای خصوصیات آنقدر ضعیف و شکننده است که به خاطر چیزی بی‌معنا مشکل‌ساز شده و با خصوصیات شخصیتی‌اش در برابر طرز زندگی انقلابی به مجادله برخیزد. نگرشی

ایده‌آلیستی و فقدان نگرشی علمی به واقعیت‌های زندگی و با طرزى اسلامى با مشکلات برخوردکردن و همچنین نبود آگاهی از شخصیت و جامعه کردستان و انقلاب عامل اصلی و سرمنشاء چنین برخوردی بود.

بعد از گذشت زمانی اندک و شناخت محیط و تجربه‌کردن آن، تصمیم به چاره‌یابی نواقص و مشکلات گرفته و بر آن شدم، نظرات و برداشت‌های خود را از محیط، زندگی و رفقا تازه نموده و بدین شیوه اندکی به تناقضات موجود معنا ببخشم. اما در واقع قادر نبودم در زیر لوای معنابخشی به نواقص و مشکلات موجود در زندگی انقلابی، بی‌صدا و منفعل بمانم. بر این اساس در نخستین اقدام خود بر آن شدم تا خود را سازماندهی نموده و کلبه قوانین و قواعد زندگی انقلابی را در شخص خود به اجرا بگذارم و بدین گونه - هم با طرز زندگی خود و هم با طرز برخورد خود - در برابر مشکلات و نواقص مبارزه کنم. بدین‌گونه مرحله جدیدی از زندگی انقلابی را آغاز نمودم.

با توجه به مشاهدات و نیز سطح آگاهی خود، زندگی را تعقیب نموده و با مشاهده نواقص و مشکلات، در برابر آنها موضع خود را مشخص می‌نمودم. شایان ذکر است که مواضع خود را در محیط رسمی سازمان ابراز می‌نمودم. تحت لوای عناوین ملیتانی و رادیکالی با طرزى محکم و با لحنی برنده و بدون مد نظر گرفتن روحیه و وضعیت رفقا به انتقاد از آنها می‌پرداختم و انتظار داشتم که موارد نقد شده بار دیگر تکرار نگردد. باید گفت من کاری را انجام می‌دادم که از ضروریات آن کاملاً آگاه نبودم. بدون آنکه زمینه مناسب چاره‌یابی مشکلات را ایجاد نمایم و بدون در میان گذاشتن آنها با رفقا در محیط زندگی و نیز بدون در نظر گرفتن شرایط زمانی - مکانی و عدم وقوف به طرز و اسلوب بیان انتقاد به عرصه چنین کاری وارد شدم.

زمانی که نتایج برخوردهای خود را مورد بازنگری قرار می‌دادم، درمی‌یافتم که مسائل مربوط، به کلی و به شیوه‌ای بنیادین حل‌وفصل نشده و انتقادات تنها به مانند قرص مسکنی که تنها درد را تسکین داده عمل می‌نماید. محصور ماندن به چنین طرز مبارزه‌ای و نیز پایبندی به قوانین

و قواعد سازمان و سازماندهی فردی خود (که گاهلاً به افراط کشیده می‌شد) منجر به بروز نتایج متفاوت‌تری همچون تنگ‌نظری، مرکزیت‌گرایی و خود را به عنوان حزب احساس نمودن، شد که در شکل‌گیری شخصیتی تاثیرگذار بوده، و تا به امروز نیز قادر به گذار تمام و کمال از آنها نبوده‌ام.

در بهار سال ۲۰۰۱ جهت گذراندن دوره آموزشی ایدئولوژیک - سیاسی به آکادمی مرکزی حزب رفتم. تصنیف دفاعیه رهبری (از دولت کاهنی سومر به سوی تمدن دموکراتیک) و رسیدن آن به دست ما شانس بزرگی برای من بود. نیرو، اقتدار، روحیه و معنویات وسیعی را از آن کسب نمودم. اندک اندک از لحاظ زندگی انقلابی نیز تجاربی را کسب می‌نمودم. همزمان با کسب تجاربی تازه از زندگی و همچنین نیرو و اراده‌ای که از دوره آموزشی و خصوصیات دفاعیات کسب نمودم، بر آن شدم که از جهات بسیاری شخصیت، زندگی، نگرش و طرز برخورد خود را نوسازی نمایم. به دنبال تحقیق و تفکری ۲ ماهه تصمیم گرفتم از طرز و شیوه قبلی خود فاصله گرفته و راه و روش جدیدی را مینا قرار دهم. اما با وجود اصرار من بر این امر همچنان قادر به گذار از طرز قبلی و دست‌یابی طرز جدید نبودم. علت اساسی این مطلب از عدم درک دفاعیات رهبری از جهات متنوع آن منبعث شده و از اینرو نتوانسته بودم در ذهنیت خود نوسازی‌ای جدی را عملی سازم. در واقع آنچه من کسب نموده بودم جهت پیرو نمودن طرز جدید کافی نبود و تنها قادر به ایجاد رفرم‌هایی در برخی جهات بود. هرچند رفرم‌های مذکور ثمره‌ای چندان قابل قبول از دیدگاه من و حزب بشمار نمی‌آمد اما توانست از جهات بسیاری مرا یاری رسانده و کمکی بزرگ در راستای پیشرفت و ادامه مبارزه بود. با گذشت زمان و کسب آگاهی و شناخت از خط‌مشی ایدئولوژیکی - سیاسی و سازمانی و نیز زندگی انقلابی، حقیقت شخصیت، جامعه و انقلاب و همچنین کسب تجربه از نواقص و کمبودهای گذشته، تغییرات بسیاری را در طرز زندگی انقلابی خود محقق ساختم.

شیوه ملحق شدن من از همان ابتدا به صورت بیعتی بود. از همان ابتدا و تاکنون تلاش و کوشش من بر آن بوده است که نقصانی در من دیده نشود و زمینه نقصان، خرابکاری، بی‌روحیه‌ای، بی‌باوری و غیره را مهیا نسازم، مشکل‌آفرین نباشم و برای چاره‌یابی مشکلات تلاش نمایم. در کلیه عرصه‌ها بدون ترس پیشاهنگ باشم. خود قادر به آموزش خود بوده و بر اساس نیرو و پتانسیل خود زندگی نمایم و منتظر کمکی خارجی نباشم. اراده خود را با اراده سازمان یکی ساخته و جهت هر وظیفه‌ای خود را آماده نمایم. در این مدت همواره به این حقیقت معتقد بوده‌ام که انسان انقلابی برای خلق تلاش می‌کند نه برای خود، بر این مبنا همواره بر اجابت ضروریات و وظیفه خود اصرار ورزیده‌ام. در زندگی برای اخلاق، وجدان و معیارهای آن اهمیت شایانی قائل می‌باشم. از منظر دیدگاهی ایده‌آلیستی با رهبری و شورای رهبری برخورد می‌نمودم و این نگرش را نگرشی ملیتانی بشمار می‌آوردم. در واقع چنین وابستگی‌ای نشأت گرفته از ذهنیتی اسلامی می‌باشد اما زمانی که اندکی از حقیقت رهبری را دریافتم به غیر عملی و نادرست بودن چنین وابستگی‌ای دست یافتم و همچنان که رهبری نیز اظهار می‌دارد: "تزدیک‌ترین انسان به من کسی است که با طرزی عملی و فکر و نگرشی آزاد مرا درک نموده و شناخت خود را عملی می‌نماید". لازم است وابستگی و شناخت احساسی و عاطفی خود را با دانش و آگاهی‌ای عمیق و ملیتانی به شناختی عملی مبدل نمایم. نکته‌ای اساسی در وابستگی و شناخت احساسی این است که همواره احتمال و خطر انقطاع وجود دارد. مثال بارز این امر را می‌توان در شیوه جدایی من از اسلام و قوانین آن مشاهده نمود.

شیوه برخورد من در برابر رهبری چنین بود و بدون هیچ شک و تردیدی همواره سعی بر عملی‌کردن سخنان ایشان داشتم ولی از آنجا که این طرز فاقد تحقیق و درکی صحیح می‌باشد، نهایتاً به تئوری درست منتهی نشده و همین امر نیز باعث عدم کسب موفقیت در عمل می‌گردد. چنین نگرشی برای شورای رهبری نیز مصداق داشت. شورای رهبری را بدون نقص دیدن و به عنوان نماینده مطلق رهبری برشمردن، به‌صورتی

عینی برخوردار نکردن، با نگرشی علمی و انتقادی تعقیب نکردن، شخص را در جای خوب گذاشتن از جمله مواردی هستند که در زندگی من بروز کردند. اما زمانی که در "دوله کوکی" بودم و زندگی و رفتار فرهاد و بوتان خیانتکار را دیدم با پارادوکسی مواجه شدم که به هیچ وجه قادر به معنی بخشی به آن نبودم. اما تحت لوای حساس بودن مرحله، تهدیدات موجود علیه حزب و شورای رهبری و نیز حفظ منافع حزب، نتوانستم برخوردی مناسب و ممتد را در برابر اعمال و کردار منحرف آنها اتخاذ نمایم و همچنین نگرش و فکر و برخورد شخصی خود را با دیگران تقسیم نمایم.

موارد ضعیف، منحرف، نواقص و مشکلاتی که مختصرا از آنها بحث نمودم اندک اندک و با گذشت زمان و تجربه کردن واقعیت‌های زندگی و مشکلات و با درس گرفتن از کلیه لحظات زندگی و نیز به واسطه کسب آگاهی ایدئولوژیک، فکری و سازمانی برایم روشن شدند و آنها را درک نمودم و جهت چاره‌یابی آنها اقدام نمودم. اما هنوز پیشرفت‌های حاصل شده پاسخ‌گوی اشتیاق من به جستجو و کنکاش من نبودند و به کلید چاره‌یابی مشکلات مبدل نشدند با وجود همه این پیشرفت‌ها هنوز قادر به عبور از ذهنیت جامعه اسلامی - فئودال، دگماتیک، ملی‌گرا، مرکزگرا و نیز مساله اقتدار و ذهنیت سیستم مرد سالار نبوده و با تاثیر چنین ذهنیتی با مشکلات برخورد نموده و جهت چاره‌یابی، به تنهایی اقدام نمودم و از این رو قادر به ایجاد تحولات بزرگی نبوده‌ام. این امر به عامل اصلی مبدل شد تا در راستای پرسپکتیو رهبری که بیان میدارد: "مرد بودن لازم است روزانه کشته شود و کشتن ذهنیت مرد یکی از معیارهای اساسی سوسیالیسم می‌باشد و سوسیالیسم، عدالت و آزادی در سرشت زن پنهان می‌باشد و سده ۲۱ سده مسائل جنسی و آزادی زن است و شناخت شخصیت خود و حقیقت سیستم مردسالار و بازتاب آن در شخصیت زن و مرد و حقیقت سیستم آپویسیسم و زن و مرد آزاد در دوره آموزشی شهید اردال در آکادمی شهید زینب کنجی مشارکت جویم. وقوف بر اهمیت چنین آموزشی اهداف و خواسته‌ها و برنامه مبارزه از موارد بنیادین چنین آموزشی می‌باشد. اما به سبب روشن نبودن مقاصد میان انقلاب و رفرم

مشکلات و نواقصی در درون سازمان پدیدار شدند که بر کلیه عرصه‌های فعالیتی تاثیر گزار شدند. از آغاز آموزش نتوانستم تحقیق، تفحص و تلاش هدفدار را پیگیر نمایم. اما هر اندازه که از زمان آغاز دوره می‌گذشت بیشتر از گذشته به ضرورت وقوع انقلاب شخصیتی، ذهنی و روش شناختی در درون خودآگاهی می‌یافتم و رفرماسیون و رستراسیون را به مانند مرهمی بر روی زخمهای خود احساس می‌نمودم. در حقیقت هدف این آموزش ایجاد انقلاب در شخصیت و بازآفرینی آن در قالب انسانی آزاد می‌باشد. به غیر از نواقصی که سرچشمه آن را باید در من و سازمان جستجو نمود و نیز مشکلات موجود در دوره آموزشی توانستم تا حدودی شیوه شکل‌گیری شخصیت منطق و ذهنیت خود را شناخته و جهت چاره‌یابی نواقص و باز آفرینی شخصیت خود گام‌های جدی‌ای بردارم و نتایج مهمی را کسب نمایم که در واقع به عاملی اساسی جهت حصول پتانسیل باز آفرینی من مبدل گردد. با این وجود باید اعتراف نمایم که نتایجی که از این دوره آموزشی کسب کرده‌ام پاسخگوی اهداف سازمان و خواسته‌های من نیز نبوده است. اما می‌تواند به زمینه‌ای بنیادین جهت کسب نیرو و توان مورد نیاز برای حصول اهداف آموزشی و انتظارات سازمان و من مبدل شود.

در وضعیت کنونی به دنبال حاصل‌شدن پیشرفت‌هایی که مختصرا بیان نمودم می‌توانم در آینده بر اساس پربارتر و وسیع‌تر نمودن این پیشرفت‌ها و بر اساس پارادایم جدید رهبری، «جامعه دموکراتیک - اکولوژیک» لایق رهبری، شهیدان، خلق و کلیه ملیتان‌های آزادی‌باشم و با اتکا بر نیرو، اعتقاد، انتظار، اراده و معنویات و ادعایی راسخ در کلیه عرصه‌های مبارزه و تلاش مشارکت جویم و جهت دستیابی به شخصیت ملیتانی حقیقی و عملکردی صادق و درست تمام نیرو و همت خود را بکار گذاشته و با نیرو و اعتقادی که از رهبری، خلق، شهیدان و ایدئولوژی‌رهایی زن کسب نموده‌ام، کنکاش حقیقت را ادامه داده و تا نیل به شخصیت دموکراتیک - سوسیالیست بدون درنگ و خستگی‌ناپذیر تلاش خواهم کرد.

در این چارچوب و مرتبط با آخرین مسائل و مشکلات جهان، منطقه، کردستان و سازمان نیز مسائلی که در رابطه با کوادر سازمان بروز نمودند و بر مبنای خط‌مشی جدید ایدئولوژی رهبری و پارادایم «جامعه اکولوژیک - دموکراتیک و مبتنی بر آزادی‌خواهی جنسی» و نیز ایجاد سیستمی دموکراتیک سوسیالیستی و آرزوی بشریت و خلق‌های ستم‌دیده و بر اساس ضروریات انکارناپذیر موجود، حزب PKK بازسازی می‌شود.

زمانی که حقیقت جامعه و تاریخ معاصر را مورد بررسی قرار دهیم با حملات سنگین ایدئولوژیکی، سیاسی، فرهنگی و ... امپریالیسم و پست مدرنیسم مواجه می‌شویم که با طرزی وحشت‌انگیز فرهنگ خلق‌ها و مناطق مختلف جهان و زبان‌های گوناگون و بسیاری از ثمرات تاریخی و اعتقادات و حتی آئین‌های تاریخی مورد هجوم قرار داده و آنها را بسوی پرتگاه نیستی سوق می‌دهد. امپریالیسم جهت به زانو درآوردن اراده و اعتقاد خلق‌ها و حاکم‌نمودن فرهنگ و زبان خود و ایجاد جهانی تکرنگ و تک‌زبان و تک‌فرهنگ هر نوع راهکاری از جمله زور و خشونت را بکار می‌گیرد. مناقشات مختلف ایدئولوژی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و انتقادی به بحران و بن بست رسیده‌اند. در بحث از جهان، فرد به مرتبه فرعون دست یافته و در بخش دیگر آن به عنوان ابزاری تاکتیکی بدان نگریسته می‌شود. در بخشی از این جهان کلیه معیارها و قواعد اخلاقی و اجتماعی پشت سر نهاده شده و بی‌اخلاقی جامعه را بسوی هرج و مرج شدید سوق می‌دهد و در بخش دیگری از آن تابوها، ممنوعیات، مجازات‌ها و ترس به سایه‌ای وحشتناک بر زندگی انسان‌ها مبدل شده و جامعه را بسوی انفجاری شدید رهنمون می‌باشند. افزون بر این مسائل، فقر و اختلافات طبقاتی شدیدی در سطح جهان در حال گسترش است.

از سوی دیگر در گهواره تمدن و انسانیت و به عبارتی دیگر "هلال طلایی" دولت نقش خدا را بر عهده گرفته است. جامعه خاورمیانه در منجلاب دکماتیسیم، محافظه‌کاری، تقدیرگرایی، دیکتاتوری و انواع دیگر فاناتیسم و دسپوتیسم در حال جان‌کندن بوده و از دانش و پیشرفت‌های روز تا حد وسیعی به انزوا سوق داده شده و به درجه‌ای از خود‌غریبی

رسیده که تنها راه رهایی از مشکلات و مصائب را فرار به خارج از این محدوده تنگ می‌نماید و به آن لقب آزادی بخشیده است اما غافل از این حقیقت است که به تاریخ طلایی ۱۵ هزار ساله خود پشت کرده، و به غیر از دورشدن از تاریخ، دسترنج‌ها، شرافت و سربلندی خود به جایی دیگر ختم نمی‌گردد. اما فراتر از مشکلات مطرح شده، مشکل زن و عدم چاره‌یابی آن در سده بیست و یک می‌باشد. زن که نیمی از جامعه را تشکیل داده، یکی از پایه‌های اساسی جامعه بشریت می‌باشد تا به حال هم در خاورمیانه و شرق و هم در اروپا و غرب با شیوه‌های مختلف ظلم و ستم روبرو بوده و تحت عناوین ناموس، شرف و گناه و نیز آزادی و اجتماعی‌شدن به وحشیانه‌ترین شیوه‌ها مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرد.

کلیه مطالبی که از آنها بحث شد به شیوه‌ای واضح و آشکار در کردستان قابل مشاهده است. جامعه کردستان بدین سبب که هزاران سال است زیر سلطه اشغالگران بوده و با شدیدترین روش‌های ظلم و ستم روبرو بوده از کلیه جهات زندگی و شخصیتی و بویژه از لحاظ ذهنی، روحی و اجتماعی تحت تاثیر سیستم اقتدارگرای اشغالگران بوده و بدون داشتن ایدئولوژی مستقل قادر به احیای اراده و اعتقادی پولادین نخواهد بود. علاوه بر این وجود ایدئولوژی علمی، نو و هم عصر جهت محافظت و پیشرفت کلیه ارزشهای تاریخی خلق‌های خاورمیانه و خلق کرد و بویژه حفاظت و به پیروزی رساندن ۳۰ سال تلاش و کوشش دموکراسی و آزادی خلقمان ضرورتی حیاتی بوده و در عصری این چنین مغتشش در جهان که بشریت و خلق کرد با کائوس و بحران روبرو بوده، وجود نیرویی پیشاهنگ و روشنگر برای هدایت خلق کرد جهت نیل به آزادی ضرورتی انکار ناپذیر می‌باشد.

با ارزیابی وضعیت سازمانی در ده سال گذشته و بویژه در چند ماه اخیر بیشتر از هر مطلبی ایجاد تاریخی تازه و مرکز سازماندهی جدیدی را احساس می‌نماییم. مواردی از قبیل بن‌بست در سیاست، تکرار عملکرد خود در عرصه‌های نظامی و تظاهرات‌های مردمی، ظهور غارتگران و راه و روش‌های مغایر با خط‌مشی رهبری، فرار، تسلیمیت زندگی‌ای بی‌معنا،

انقطاع از هدف، بی‌برنامگی در کار و زندگی اکثر کادرها، تحت لوای حفظ ارزش‌ها بر محافظه‌کاری و اصرار بر عدم گذار به سیستم جدید، تحت عنوان گذار از سیستم کهنه انکار و رد ارزش‌های بدست آمده در طی ۳۰ سال تلاش و فعالیت‌های، آزادی‌خواهی، گسترش لیبرالیسم و فرهنگ پست‌مدرنیسم، معنی‌نادران به فعالیت در کوهستان در بعضی اشخاص و تحت عنوان مبارزه با تابوگری به جنگ طلبیدن ارزش‌ها و معنویات آنارشیسم فردی و جمعی؛ نادیده‌انگاشتن اراده حزب و ده‌ها مساله و نگرش منحرف دیگر همگی در نتیجه فاصله‌گرفتن و دوری از خط‌مشی رهبری و ایدئولوژی بروز کرده‌اند. بازسازی مجدد PKK در وهله نخست جهت شناساندن و چاره‌یابی صحیح مشکلات مختلف جهان، منطقه، کردستان و بویژه حرکت آزادی‌خواهی خلق کردستان و رساندن آن به قله پیروزی می‌باشد. PKK بازسازی شده جهت روشنگری مشکلات مورد بحث و چاره‌یابی آنها و نیز ضمانت عدم تکرار آنها و جلوگیری از انحراف ایدئولوژیک و حرکت بر اساس خط‌مشی جدید رهبری تاسیس می‌شود. PKK جهت برقراری هماهنگی میان ایدئولوژی و سیاست، فرد و جامعه دولت و جامعه، دولت و دموکراسی، انسان و طبیعت، تکنولوژی و طبیعت، انسان و تکنولوژی و گذار از ذهنیت تنگ ملی‌گرایی و طبقاتی و مساله بنیادین دولت و اقتدار و نیز ایجاد شخصیتی جدید، مبارزه می‌کند و بر این اساس شخصیت شهیدان مظلوم دوغان، کمال پیر، بریتان، زیلان، سما و اردال را الگو قرار داده است. PKK بر اساس پارادایم جدید رهبری و خط‌مشی ایدئولوژیک دموکراتیک - سوسیالیستی، انقلاب وجدان و اخلاق، ذهنی و روحی را هدف مبارزه خود قرار داده و در این راستا دموکراسی و فلسفه را تلفیق نموده و اتحاد دل و عقل را میسر می‌سازد.

PKK بازسازی شده در برابر هر نوع محافظه‌کاری و دگماتیسم خاورمیانه‌ای، دسپوتیسم و دیکتاتوری، فاناتیسم و زیاده‌طلبی و همگون‌سازی و همه نوع استثمار و ستم ملی، دینی، جنسی و طبقاتی مبارزه می‌نماید. در برابر شخصیت و سیستم گسیخته از تاریخ و ثمراتش مبارزه می‌کند. به همان اندازه که از تاریخ نیرو گرفته به همان اندازه نیز

در برابر طرف‌های پوسیده و کلاسیک خاورمیانه به مقابله می‌پردازد. خواستار تحقق اراده‌ای آزاد بر مبنای اخلاقی نوین بوده و بدین وسیله جامعه‌ای آزاد و با اخلاق را پایه‌ریزی می‌نماید. در برابر حملات سهمگین ایدئولوژیک، فکری، فرهنگی، اجتماعی غرب، تلاشی بی حد و حصر ایدئولوژیک، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را پیرو نموده و با برپایی انقلابی وجدانی به مقابله با ظلم و ستم و جدایی‌طلبی و ... پرداخته و با انقلابی اخلاقی فرد و جامعه را از وضعیت بحرانی خواهد رهانید. مشارکت در چنین فعالیتی تنها با اعتقادی راسخ به رهبری، شهیدان، خلق و ارزش‌های حاصله در طول ۳۰ سال مبارزه و بویژه جنگ مسلحانه آزادی‌خواهی ۱۵ ساله و سازمان و رفقا میسر خواهد بود. بدون تردید جهت مبارزه‌های چنین وسیع و مهم و استراتژیک و برای مبارزه‌های ایدئولوژیک در عصری که سرمایه‌داری بر طبل "پایان ایدئولوژیک" می‌نوازد، بر اساس گفته رهبری "برای انسان آغازین و پایانی، ایدئولوژی ضروری است" به کاری دانا، توانا، درست، صادق، فدایی و با اراده و با ادعا و معتقد نیاز است که بر اساس آگاهی‌ای علمی در راستای خط‌مشی رهبری قدم برداشته و بر اساس خط‌مشی دفاع مشروع از کلیه ارزش‌های انقلاب، خلق و بشریت محافظت نماید و با عشق به رهبری، خلق و آزادی و آزادی‌خواهی و بدور از دورویی و ریاکاری و نگرش دولت و اقتدار و ملی‌گرایی ابتدایی به مبارزه‌های بی‌امان و علمی و بدون چشم‌داشتی بپردازد. لازم است جهت تحقق چنین ضرورتی از نگرش علمی و وسیع برخوردار بوده و معیارهای ملیت‌ان حقیقی را در خود برجسته نماید. در کلیه عرصه‌های فعالیت خود دارای برنامه و هدفی مشخص باشد. با توجه به مد نظر قرار دادن کلیه موارد فوق‌الذکر و بر اساس دفاعیه جدید رهبری (دفاع از یک خلق) همچون شخصی خود را برای بازسازی دوباره PKK پیشنهاد می‌کنم.

با تقدیم و سلام و درودهای انقلابی

زاگرس تول‌ه‌لدان

۲۰۰۴/۸/۲۳

زاگرس نماینده خط مشی انقلاب شخصیتی در کردستان

مصاحبه با مراد قره‌بیان دبیر شورای رهبری KKK

شهادت رفیق زاگرس واقعیتی است که باید به صورتی علمی با آن برخورد نمود. لازم است که ابعاد مختلف زندگی این شهید مورد تحلیل قرار بگیرد تا به سرمشق و راهبری برای جوانان کردستان بویژه جوانان شرق کردستان تبدیل شود. در میان رفقای که از شرق کردستان به صفوف حرکت آزادی‌خواهی آپوجی ملحق شده‌اند، رفیق زاگرس از نادر رفقای بود که خود را از تاثیرات جامعه فئودالی و نگرش ملی‌گرایی ابتدایی رهانیده و به شناختی عمیق و دقیق از ایدئولوژی رهبر آپو دست یافت. در حقیقت وی برای گذار از تاثیرات سیستم و ذهنیت کلاسیک حاکم بر شرق کردستان و تصمیم به زندگی آزاد، انقلابی را در نهاد خود برپا ساخت؛ انقلابی که دارای ابعاد اجتماعی، فکری و نهایتاً دموکراتیک بود. تاثیرات بالفعل این انقلاب را در شخص شهید زاگرس به وضوح می‌توان مشاهده کرد.

دیدگاه، طرز برخورد و همچنین فعالیت‌های رفیق زاگرس در عرصه آزادی زن حاکی از پشت‌سرنهاندن ذهنیت فئودال جامعه مردسالار می‌باشد. برابری زن و مرد و اشتیاق برای آموزش در آکادمی «زن آزاد» همگی بیانگر سعی و تلاش وی برای گذار از ذهنیت مرد سالار حاکم می‌باشد. موارد فوق، دلایلی انکارناپذیرند دال بر وقوع و پیروزی انقلاب اجتماعی در شخصیت شهید زاگرس.

همچنان که اشاره شد رفیق زاگرس از لحاظ فکری با توسل به فلسفه و ایدئولوژی آپویستی، انقلاب فکری را نیز تجربه نمود. برای تشریح این خصوصیت در مرحله نخست بایستی بدین سوال پاسخ گفت که: فکر آپویستی چیست؟ فلسفه و افکار آپویستی، افکاری مدرن، علمی و معاصر بوده که بدون تاثیرپذیری از جوانب کلاسیک و پوسیده جوامع و سیستم حاکم، به نگرشی مستقل از جامعه دست یافته و بر این اساس به تحلیل

جامعه‌شناسی زن می‌پردازد. فردی که بر اساس چنین فکری، تغییر و تحولاتی بنیادین را در نهاد خود پدید آورد به راحتی قادر به گذار از معیارهای کهنه و پوسیده جامعه، ملی‌گرایی، نژادپرستی و غیره ... خواهد بود. مطلب ذکر شده از جمله خصوصیات رفیق زاگرس به شمار می‌آیند و این ویژگی را در گزارش او و در جملاتی از آن مانند لازم است پایبندی و شناخت احساسی و عاطفی خود را با دانش و آگاهی ملیتانی به شناختی علمی مبدل نماییم" می‌توان درک نمود و به عبارتی دیگر می‌توان گفت که شهید زاگرس ایدئولوژی و فلسفه آپویسم را به شیوه ای علمی درک کرده بود.

نهایتاً هر دو انقلاب مذکور زمینه دستیابی فرد به شخصیتی دموکراتیک می‌باشد. دستیابی به ذهنیتی آپویستی تنها بدین شیوه میسر می‌باشد. به عبارتی دیگر لازم است فرد ذهنیت خود را از هرگونه ته‌مانده‌های سیستم‌های اقتدارگرای حاکم بر کردستان و نیز معیارهای کلاسیک و کهنه جامعه با مرور زمان پاک نماید و به ذهنیتی مساوات‌طلب و آزاد دست یابد. جامعه نیز به مانند سیستمی حاکم بر ذهن انسان تاثیرات بالقوه‌ای را ایجاد می‌نماید که ما از آنها تحت عناوین تاثیرات عشیره‌ای و خانوادگی، معیارهای زندگی، برخورد با زنان، شرایط کاری و غیره... بحث می‌کنیم. دگماتیک و قالبی‌بودن افکار و نگرش‌های کلاسیک موجود در کردستان واقعیتی است که گذار از آنها و دستیابی به اندیشه‌ای آزاد امری حیاتی است. باید شخصیت کرد از زیر سلطه نگرش‌های تنگ و به عبارتی عشیره‌ای و خانوادگی آزاد شده و به تفکر و ذهنیتی آزاد دست یابد. این اقدام گام نخست در جهت کسب خصوصیات شخصی دموکراتیک، علمی و آزاد می‌باشد. در واقع شخصیت آپویستی یک چنین شخصیتی می‌باشد. کسی که بر این مبنا به صفوف مبارزان آپویستی ملحق شده باشد، به راحتی با بحران ایدئولوژیک مواجه نمی‌شود. در نظر چنین فردی سیستم و زندگی شخصی و ثروت‌اندوزی بی‌معنی خواهد بود چرا که وی به دنبال گمشده‌ای است به نام آزادی. چنین فردی به اراده‌ای پولادین دست یافته و به هیچ‌وجه بی‌ارادگی را قبول نخواهد کرد. زندگی کلاسیک

تحت لوای خانوادگی، عطش و عشق آزادی‌خواهی او را سیراب نخواهد کرد و او به دنبال زندگی‌ای بامعنی است و بار خدمت به میهن و انسانیت را بر دوش گرفته است. هستند انسانهای بسیاری که تحت تاثیر سیستم‌های حاکم تنها به زندگی شخصی خود مشغول می‌باشند ولی بنگرید که جایگاه آنها در جهان کجاست؟! چه نقشی را بر عهده دارند؟! لازم است هر شخص در هر شرایط و بویژه در وضعیتی که میهنش اشغال شده با معنی زندگی نماید. زندگی باید در راستای خدمت به طلوع انسانیت باشد نه در خدمت جمعی اندک مانند خانواده. اگر بر این اساس به زندگی رفیق زاگرس بنگریم به پر بار بودن آن پی خواهیم برد. سطح تئوریک برجسته رفیق زاگرس و صمیمیت و صداقت برخاسته از آن همگی بر روح کنجکاوی او دلالت دارند؛ جستجو و کنکاش برای شناخت فکر آپویستی. همچنان که می‌دانیم سن رفیق زاگرس ۲۴ سال بود و هنوز امکان دستیابی به تغییر و تحولاتی عمیق‌تر در شخصیت وی مهیا بود؛ هرچند می‌توان گفت که وی به درجه‌ای از پختگی ایدئولوژیک - سیاسی رسیده بود. صمیمیت او زبان‌زد کلیه رفقای که از نزدیک با وی زندگی و کار می‌کردند، بود. لازم است شخصیت رفیق زاگرس به صورت نرمال و سطحی دیده نشود چراکه اندک‌اند کسانی که در مدت زمانی کوتاه ۵-سال - قادر به ایجاد تحولی انقلابی در شخصیت خود بوده‌اند. رفیق زاگرس به عنوان جوانی از شرق کردستان که فکر رهبر آپو را شناخته و همواره در صدد تکمیل شناخت خود بوده، از جایگاه رفیعی برخوردار است. از این روست که با سپری نمودن دوره‌های آموزشی دو سال‌ونیم همچنان مشتاق آموزش بوده و در این کار، به شکلی خستگی‌ناپذیر تلاش می‌نمود. در حقیقت وی هر اندازه آموزش می‌دید به همان اندازه به هدف خود که همانا درک علمی ایدئولوژی آپویستی می‌باشد، نزدیکتر می‌شد. از این لحاظ است که شناخت شخصیت رفیق زاگرس به عنوان فردی که دارای جسارت انقلابی بوده و خود را از تاثیرات سیستم، جامعه و خانواده آزاد نموده و به معیارهای شخصی یک ملیتان آزاد و دموکرات دست یافته، حایز اهمیت می‌باشد.

شایان ذکر است که جامعه شرق کردستان با وجود آنکه از عواطف و احساسات میهن‌دوستی نیرومندی برخوردار است ولی قادر به ایجاد تحول و انقلابی فکری در نهان خود نبوده است. روشنفکری در این بخش از کردستان به دو دسته سنتی و نو تفکیک شده و علی‌رغم آنکه هم زمان و هم مکان می‌باشند، ارتباطی میان آنها وجود ندارد؛ تنها نقاط مشترک آنها اصرار بر معیارهای کلاسیک جامعه و شخصیت یک کرد سنتی می‌باشد. هیچ یک از این دو دسته روشنفکر به ذهنیت ملی‌گرای دموکراتیک نایل نشده و اصرارشان بر ملی‌گرای ابتدایی، بیانگر یکی بودن مشی و جوهر آنهاست. در این رابطه اشاره به نسل جدید روشنفکرانی که از قلب انقلاب فرانسه ۱۸۸۹ برخوردارند خالی از فایده نخواهد بود. روشنفکران مذکور با مقاومت رادیکال خود در برابر سیستم فئودالیسم و معیارهای پوسیده کلیسا زبانزد می‌باشند. متأسفانه در شرق کردستان چنین نسلی از روشنفکران هنوز ظهور ننموده‌اند. وضعیت شمال کردستان در این خصوص از دیگر بخش‌های کردستان متفاوت‌تر است. ظهور رهبر آپو اثباتی است دال بر گذار از قالب روشنفکران کلاسیک. در ابتدای امر هر کس مهر و برجسب عوام‌فریبی را بر ایشان می‌زد ولی با گذشت زمان نقاب فریبکاران واقعی افتاد و این تنها رهبری بود که با افکار جدید خود قادر به برپایی انقلاب شد. در شرق کردستان نیز ظهور چنین نسلی از روشنفکران امری ضروری است. می‌توان شهید قاسملو را در زمره این دسته از روشنفکران به شمار آورد. روشنفکری که در صدد خدمت به خلق بوده و جان خود را نیز در این راه فدا نمود. از این روست که در میان خلق از حرمت و احترام زیادی برخوردار است. اما در نقطه مقابل او افرادی هستند که از رنج و سختی‌های انقلاب گریخته و جهت دستیابی به محیطی راحت به ممالک غرب - سوئد، نروژ، انگلیس و ... پناهنده شده‌اند. چنین اشخاصی از رنج و مشکلات خلق و از انقلاب گریزان شده‌اند و بدون تحمل نره‌ای سختی و مشقت، خود را روشنفکر و تئوریسین اجتماعی قلمداد نموده و با دیدگاهی حقارت‌آمیز نسبت به حرکت انقلابی و پیشمرگه نگریسته و آنها را به باد انتقاد می‌گیرد. باید از آنها این سوال را پرسید که «تو خودت کجا

بوده و به چه کاری مشغول هستی؟!» تویی که از میهن و درد و محنت خلق فراری گشته‌ای، چگونه این حق را به خود می‌دهی که تنها خودت را بر حق بدانی و راه را بر مبارزه ملیتان‌های انقلاب مسدود نمایی؟! لازم است چنین قشری از روشنفکران را پشت سر نهاد چرا که انکار آنها موانعی‌ای جدی بر راه انقلاب در شرق کردستان می‌باشند. این اشخاص باید نحوه خدمت‌نمودن خود به خلق را مورد بازنگری قرار دهند. در این خصوص رفیق زاگرس نمونه برجسته‌ای از یک روشنفکر بوده و باید به مانند سرمشقی برای دیگر روشنفکران باشد. روشنفکری تنها در میان خلق و صفوف انقلاب میسر است. روشن فکر باید بر این اساس بنویسد و بگوید. روشنفکر باید درد و محنت خلق را درک نموده و مشکلات و مصائب آنها را از آن خود ببیند.

روشنفکرانهایی که تاب تحمل وضعیت اسفناک خلق را نداشته و از آن فرار کرده‌اند، اشخاص متزلزل و غیر جدی می‌باشند. در واقع از آنجا که فاقد هرگونه مبدا فکری بوده‌اند، از لحاظ فکری، روحی، و جسمی خود را تسلیم ممالک غربی نموده و به خدمت نظام‌های آنها در آمده‌اند.

هرچند اندکی از آنها چند سالی با سختی‌های انقلاب دست و پنجه نرم کرده باشند ولی در نهایت راه فرار را برگزیده‌اند. عدم استقبال فکریشان راه را بر تسلیمیت فکری و ذهنی آنها باز نموده است. مثلاً فردی که به کشور سوئد پناهنده شده، با نگرش و ذهنیت شهروند سوئدی با مسائل برخورد نموده، نه مانند شهروندی کرد. از این رو، قادر به معنی‌بخشی به حرکت‌های انقلابی و ملیتانی نمی‌باشند. این روشنفکرها به جای نمایندگی شخصیت کرد، با قالب‌های شخصیتی غربی ادغام شده‌اند و با ساز ممالکی که معاش آنها را می‌دهند می‌رقصند. علاوه بر این، خود را از هر کس داناتر پنداشته و با چشم نادانی به دیگران می‌نگرند. این روشنفکری نیست بلکه خود فروشی است. روشنفکری تنها با طرز و شیوه رفیق زاگرس و یک‌رنگ‌شدن با خلق و دستیابی به شخصیتی معاصر و دموکراتیک معنی می‌یابد. جامعه ما در شرق کردستان باید شخصیت زاگرس‌ها و پرسپکتیو آنها را الهام بخش زندگی خود قرار دهد. با این

وجود این بدان معنی نیست که دستیابی به ماهیت شخصیتی روشنفکر در خارج از میهن امکان‌پذیر نیست. اگر کسی بر مبنای تاریخ، فرهنگ و علم معاصر و نیز هویت اصلی خود - شرقی و کردی - به تحقیق و کنکاشی دقیق - در هر کجای دنیا که باشد - بپردازد، بدون شک در زمره روشنفکران دلسوز خلق خواهد بود. شخصیتی که هویت خود را به عنوان قدیمی‌ترین خلق که برای نخستین بار در دامنه رشته‌کوه زاگرس، انقلاب بزرگ نو سنگی را ایجاد کرده، انکار نماید به هیچ‌وجه قادر به دفاع از این تاریخ پر بار نخواهد بود. برای شوق کردستان اشاعه افکاری انقلابی، دموکراتیک به عنوان آلترناتیو افکاری کلاسیک مانند چپ کلاسیک دکماتیک و ملی‌گرایی ابتدایی و متعصب حیاتی است. شخصیت کرد باید با توجه به هویت خود، مدرن، هم عصر و دموکراتیک گردد. رفیق زاگرس شخصیتی بود که با اراده‌ای راسخ در این راه گام برداشت. شهید زاگرس به واقع سمبل خصوصیات روشنفکری جوان و نقطه مقابل روشنفکرانهای غرب‌زده است. کرد کلاسیک به محض ورود به اروپا به بیماری چندگانگی شخصیتی و تقلیدگرایی مبتلا شده و در نظام غرب حل می‌شود. در واقع ذهنیت غرب تنها انسان‌ها را از راه بدر کرده و شخصیت آنها را خرد کرده است. روشنفکر جوان بایستی با خلق زندگی کند و در غم و شادی آن سهیم باشد و جهت تغییر وضعیت دردناک آنها از هیچ کاری دریغ نرزد. رفیق زاگرس در این‌باره دارای عملکردی چشمگیر می‌باشد. ادامه دهندگان راه شهید زاگرس باید به وی به مانند خط‌مشی انقلابی بنگرند. شهید زاگرس خط‌مشی شخصیت روشنفکر انقلابی است. حرکت ما از ارزش‌های والایی برخوردار است که شناخت آنها در فرا سوی سازمان صورت نگرفته است. باید این ارزش‌ها به خلق منتقل شوند. شناساندن شخصیت شهید زاگرس نیز در این مقوله جای دارد. هرچند گزارش خودانتقادی رفیق زاگرس را قبلاً مطالعه نکرده بودم ولی اکنون و همزمان با مطالعه آن به این نتیجه رسیده‌ام که تا چه حد شناخت من در طی دیالوگ‌هایی که در طول یک سال و نیم گذشته با وی داشته‌ام با متن گزارش خودانتقادی او منطبق می‌باشد.

شناساندن شخصیت رفیق زاگرس به تمام کردستانیان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

جوانان شرق کردستانی باید شهید زاگرس را الگوی خود قرار داده و با طرز و شیوه زندگی او، انقلاب و شخصیت خود را تحلیل نمایند. بر این باورم که پیروی از راه شهید زاگرس و خودانتقادی‌ای صمیمانه از شخصیت خود، باعث طی پله‌های ترقی در مدت زمانی اندک خواهد شد و بدین شیوه به راحتی قادر به پشت سر نهادن شخصیت کلاسیک و زنگار گرفته خواهند بود. در حقیقت شخصیت کرد تجزیه شده و هر قطعه از آن تحت تاثیر سیستمی مختلف قرار گرفته است. شخصیت کرد به معجونی مرکب از تاثیرات سیستم‌های حاکم، عشیره، خانواده، دین و نهایتاً فرهنگ غربی مبدل شده است. کردی ناب و خالص، کردی است که خلوص خود را با علم زمانه ترکیب نموده است. فرد کرد باید به پیشرفت‌های علمی عصر مجهز شود. البته با مد نظر قرار دادن استقلال و عدم تاثیرپذیری از ذهنیت‌های حاکم و اقتدارگرا. فلسفه رهبر آ‌پو بر این اساس استوار می‌باشد. یعنی بدون تاثیرپذیری از هیچ کس و قدرتی، به علم و دانش معاصر خود دست یافت. نگرش مستقل، رمز پیروزی روشنفکر است. رفیق زاگرس نیز در صدد دستیابی به این خصوصیت رهبر آ‌پو بود. روشنفکران و جوانان شرق کردستان باید این نحوه تفکر و نگرش را مبنای اساسی فعالیت‌های خود قرار دهند. این شیوه و راهکار مقابله و مبارزه با روشنفکران خود باخته و قلابی است. روشنفکرانها موانع اساسی در راه انقلاب بوده و با افکار خود بی‌باوری و از هم‌پاشیدگی را در جامعه اشاعه می‌دهند؛ رهایی از تاثیرات آنها برای انقلاب و مقاومت خلق امری حیاتی می‌باشد.

از سوی دیگر رفیق زاگرس نخستین شهید PKK البته بر مبنای پارادایم جدید «جامعه‌ی اکولوژیک، دمکراتیک، و مبتنی بر آزادی‌خواهی جنسیتی» می‌باشد. همچنان که می‌دانیم، حقی قرار نخستین شهید PKK است. همزمان با شهادت رفیق حقی قرار یعنی سال ۱۹۷۷ هنوز آینده و آفاق حرکت ما شفاف و روشن نگشته بود. هر چند در این خصوص ادعایی

وجود داشت ولی با این وجود سمت و سوی حرکت و اینکه در آینده حزبی تشکیل خواهد داد، واضح و روشن نبود. بعد از شهادت رفیق حقی قرار، رهبری اظهار داشت که به منظور ادامه راه شهید باید به پیروزی دست بیابیم. بر این اساس رهبری جهت گرامی‌داشت یاد و خاطره شهید حقی، برنامه و اساسنامه حزب را تدوین نمود. در حقیقت، دشمنان رفیق حقی را به شهادت رساندند تا گروه ما ترسیده و دست از فعالیت‌های خود بکشد ولی شهادت رفیق حقی بر خلاف آنچه دشمنان تصور می‌کردند نتیجه‌ای مثبت دربر داشت و ما را در ادامه راه وی مصمم‌تر نمود. از تاریخ شهادت رفیق حقی ۲۸ مه ۱۹۷۷ و تاسیس حزب - یعنی زمانی حدود یک سال و نیم - فضای سخت و دشوار موجود را با اتکا بر روحیه مقاومتی که از شهادت رفیق حقی کسب کرده بودیم، سپری کردیم. در طول این یک سال و نیم پی‌ریزی پایه‌های حزب به اتمام رسید.

PKK تاریخی بزرگ را تدوین نموده و آغازگر مرحله نوینی در کردستان بوده است. اما همچنان که می‌دانید در سال ۲۰۰۲ خود را فسخ نمود و به جای آن KADEK تاسیس شد و بعد از KADEK نیز مرحله جدید KONGRA-GEL آغاز گردید. گذشت زمان روشن ساخت که پیشاهنگی ایدئولوژیک در کردستان ضرورتی انکار ناپذیر بوده و لذا PKK به عنوان حرکتی علمی که پیشاهنگی گسترش فلسفه و ایدئولوژی در کردستان را عهده‌دار بود، در ۴ آوریل ۲۰۰۵ تاسیس دوباره خود را بر مبنای پارادایم نوین «جامعه اکولوژیک - دمکراتیک و مبتنی بر آزادی‌خواهی جنسیتی» اعلام کرد.

رفیق زاگرس از جمله رفقای بود که در روند بازسازی و نوسازی PKK شرکت داشت لذا همچنان که شهادت رفیق حقی قرار به پایه‌ای برای تاسیس حزب تبدیل شد، شهادت رفیق زاگرس نیز باید به زمینه‌ای جهت اشاعه افکار و ایدئولوژی PKK در شرق کردستان تبدیل شود. اگر چه تاثیر PKK در شرق کردستان در حال گسترش است ولی این تاثیر با شناختی علمی همراه نبوده و شناخت علمی تنها به قشر اندکی از تحصیل‌کرده‌ها محدود مانده است.

آشنایی با PKK در شرق کردستان منحصر به برخوردهای احساسی و عاطفی در چارچوب ملی‌گرایی بوده و ابعاد متنوع و گوناگون ایدئولوژی آن همچنان ناشناخته باقی مانده است. البته باید اذعان نمود که این شناخت از سال ۹۹ به بعد سیر صعودی اتخاذ کرده و تاثیر PKK بر جامعه شرق کردستان گرچه همه‌گیر نیز نشده باشد ولی از اکثریت برخوردار بوده و هر کس بر این واقعیت واقف است. در حقیقت PKK به پایگاهی معنوی در میان خلق شرق کردستان دست یافته و تاثیر آن نیز با توجه به فعالیت حرکت آزادی‌خواهی کردستان روز به روز در حال گسترش می‌باشد. البته زمینه فعالیت حرکت آپویستی در شرق کردستان به سال‌های ۹۰ و قبل از دستگیری رهبر آپو بر می‌گردد. به عنوان مثال رفیق زاگرس با توجه به زمینه مذکور در سال ۹۸ با حرکت آشنا می‌شود. علاوه بر وی، دوستان بسیار دیگری نیز در این بخش از کردستان وجود دارند که حرکت را از سال‌های آغازین دهه ۹۰ شناخته و تحت تاثیر قرار گرفته‌اند.

فعالیت PKK در شرق کردستان بر اساس اشاعه دمکراسی و ایجاد «جامعه اکولوژیک-دمکراتیک و مبتنی بر آزادی‌خواهی جنسیتی» و برادری خلق‌ها خواهد بود و با هدف برقراری دمکراسی گلوبال به مبارزه با امپریالیسم و همگون‌سازی جهانی و اشغال‌گران خواهد پرداخت. PKK به عنوان حرکتی ایدئولوژیک سازماندهی خود را در درون صفوف PJAK تقویت نموده و به عنوان پرچمدار حرکت آزادی خلق کرد، بر اساس دوستی متقابل و اراده‌ای آزاد گفتمان با دیگر خلق‌های ایران را مبنای فعالیت خود قرار خواهد داد.

PKK در درون صفوف PJAK پیشاهنگ فعالیت ایدئولوژیک خواهد بود. تقویت سازماندهی کمیته PKK در شرق کردستان و اشاعه ایدئولوژی رهبر آپو در واقع گرامی داشت یاد و خاطره شهید زاگرس می‌باشد.

شهید زاگرس باید به رهنمون و راهبر جوانان تبدیل شود. جوانان باید شهید زاگرس را به عنوان راهبر و پیشاهنگ و پیشبرد فعالیت‌های آزادی و دمکراسی مبنایی برای خود قرار دهند. بدین گونه قادر به ادای لاین

خود به او خواهیم بود. باید در فعالیت و مبارزه آزادی و دموکراسی زاگرسها را به عنوان فرماندهان همیشه زنده مد نظر قرار دهیم.

گزارش شخصی "مانی کیاکسار" برای کمیته PKK

هر چند که لازم بود گزارش شخصی خود را به عنوان عضو PKK بر مبنای ضوابط داخلی هر ۶ ماه یکبار می‌نوشتم، اما بعد از آموزش کوتاه مدتی که بعد از کنگره یکم حزب گذرانیدیم، این اولین باریست که قلم‌فرسایی می‌کنم و گزارش ارائه می‌دهم. بر این اساس ابتلاً و قبل از هر چیز امر خطیر خودانتقادی را بجای می‌آورم. این خودانتقادی می‌تواند به مثابه خودانتقادی کلی و عمومی و بنیادین در خصوص مرحله حساس و سرنوشت‌سازی که در آن به سر می‌بریم، باشد.

نام حقیقی من "یوسف پیروتی" است و نام سازمانیم "مانی کیاکسار" و در رشته ریاضیات در سطح دانشگاهی درس خوانده‌ام. در سال ۱۹۸۱ میلادی در شهرستان مهاباد متولد شده‌ام. دومین تولدم هم ملحق‌شدن به صفوف حرکت آزادی‌خواهی خلق در سال‌های ۲۰۰۳ - ۲۰۰۴ می‌باشد. قبل از پیوستن به صفوف حرکت ملی - دموکراتیک خلق، روابط تنگاتنگی با سمپاتی‌زان‌ها و کادرهای حرکت آپوئیستی داشتم. در ۱۷ مارس ۲۰۰۳ به خاطر ارگانیزه‌نمودن مراسمی جهت بزرگداشت قتل‌عام حلبچه و برملا ساختن چهره کریه این تراژدی انسانی و رسوا نمودن عاملان آن، از طرف نیروهای امنیتی رژیم اسلامی ایران دستگیر و به مدت یک‌ماه در زندان ارومیه بسر بردم. این مرحله برای من رویدادی تاریخی و از یاد نرفتنی است و با جسارت به آن افتخار می‌کنم. زیرا اولین بذره‌های امید و

آموزش ایدئولوژیک، سیاسی و انسانی را در نزد رفقای که در زندان بودند، تجربه کرده و یادگرفتم. در حقیقت این آموزش گامی موثر و اساسی در تصمیم‌گیری من و مشارکت در صفوف مبارزات آزادیخواهی شد. مشارکت در پروسه افتخارآمیز بازسازی PKK نیز مرتبط به گروه دومی می‌باشد که در پارک شهید عگید استقرار یافته بودند یعنی به مکتب دوم آموزش. بعد از اتمام کنگره بازسازی، در یک دوره آموزش کوتاه مدت شناخت چگونگی مبارزه انقلابی در تمامی عرصه‌های فعالیت‌های گرفتیم. همچنین برای مدت زمانی هم در مورد نحوه و طرز و وضعیت مبارزه در شرق کردستان تحت آموزش قرار گرفتیم.

مرحله حساسی که در آن بسر می‌بریم و توطئه بین‌المللی نوینی که دشمنان در چارچوب از میان برداشتن فکری - فیزیکی رهبر آپو و حرکت آزادی‌خواهی ملی در پیش گرفته‌اند؛ مسوولیت خطیری را بر دوش یکایک ما قرار داده است. عملیات شهید پیشاهنگ‌مان شهید "ویان جاف" عملیاتی برای هم‌آوایی، همسویی و اتحادی منسجم‌تر در برابر این خطر امحاء کلی "همه گیر" و همچنین خاطر نشان‌ساختن اهمیت وظایف انقلابی و انقلابیگری برای تمامی کادرهای حرکت آزادی‌خواهی بود. تحلیل نمودن مبارزه، مسوولیت‌پذیری کلی و عمومی و وضعیت و ایستار شخصی بسان یک وظیفه باید در حول و حوش این عملیات ارزیابی گردد. علی‌الخصوص؛ تحلیل پارادایم رهبر آپو در تمامی عرصه‌های مبارزاتی و زندگی، نکته‌ای اساسی برای انتقاد و خودانتقادی بوده و مهم می‌باشد.

بر این اساس ...

فَتَا: گزارش فوق توسط شهید مانی قبل از اینکه به عرصه فعالیت‌های اعزام شود، نگاشته شده است و بنا به مقتضیات زمانی و حساسیت مرحله و تراکم کاری نتوانسته گزارش شخصی خویش را به اتمام رساند.

شهید مانی در ادامه نوشته‌های، نانوشته‌اش این چنین می‌گوید؛ وقت تنگ است، وقت، وقت کار است.

این بروشور نتیجه زحمات دو تن از رفقای عضو PKK، مانی کیاکسار و زاگرس بریتان می‌باشد. این دو رفیق قبل از اینکه به درجه شهادت نائل آیند همیشه با الحاح و اصرار و باور و ایمانی راستین به مبارزهای ایدئولوژیک - سیاسی در برابر رژیم تنوکراتیک و ایدئولوژیک چندین هزار ساله ایران بی‌وقفه در تکاپو، سعی و کوشش بودند. چرا که رژیم ایران با افکار قرون وسطایی خویش خلق‌های موجود را دچار بحران بی‌هویتی و فکری کرده و جهت برون‌رفت از این بحران خانمان‌برانداز، مبارزهای ایدئولوژیک - سیاسی می‌تواند خلق‌های ایران را از این سردرگمی نجات دهد.